علل سقوط دولت اسلامی افغانستان تحت قیادت استاد ربانی در کابل

نویسنده: سید علام الدین "اثیر"

علل سقوط دولت اسلامی افغانستان
تحت قیادت استاد ربانی در کابل

نویسنده :

سید علام الدین اثیر

اهداء به شهدای که آرمان
دولت اسلامی را با خود بردند.

مشخصات کتاب:

نـــام: علل سقوط دولت اسلامی افغانستان تحت قیادت استاد ربانی در کابل

نویسنده: سید علام الدین "اثیر"

سال طبع: جوزا ۱۳۸۰ هجری شمسی

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

عناوین | صفحه

شــکوه و تاج سلطانی که بیم جان در او در جست
کــلاه دلـکـش اسـت امـا بـه تـرك سـر نمـی ارزد

حافظ

تمهید

به استثناء ذات باری تعالی هرموجودی حامل بالقوه عدم خویش می باشد. مدت که این قوه به فعلیت مبدل می گردد وموجود به سرمنزل عدم می رسد متفاوت بوده به مشیئت الهی و قواعد تکوینی مخلوقه اوبستگی دارد. هرموجودی که در جریان این سیر، از قواعد تکوینی انحراف کند از انحام آنچه که ازخلقت او مقصود است محروم گردیده و زودتر به منزل آخری اش می رسد.دولت ها و از جمله دولت اسلامی افغانستان نیز از این قاعده مستثنی نیستند.

دولت داری وحکمرانی شباهت به بازی شطرنج داشته و به آن حکایت مشهوری که گفته اند:

شـاهـا دو رخ را بـده وگـل انـدام را مـــده
فیل و پیاده پیش کن با اسپ کشت و مات

مطابقـت دارد. حکایت فوق در مورد برد وباخت و عمرآوری حکـومت ها صدق می کند. بازی گری که بر روی تخته شـطرنج در اوقات معین مهره های مشخص را درخانه های مناسب وضـع و تعبیه نـکند با داشـتن مهره های قوی شاهش مورد تهدید حریـف قرارگرفـته مجبور به حرکت و فـرار از سنگر و مکان خویش می گردد تا در تنگنای گـیرآید و شربت تلخ شکست و تسلیم را نوش کند.از همین جاست که گل اندام یا نازنین مورد معامله شاه و یا نعمت سلطنت و حکومت به آقا و بادار خود مشوره می دهد که اگر می خواهد او را از دست ندهد به مهره های قوی بازی چون رخ و فرزین آن اهمیت را ندهد که جای زمان وحرکت و موقعیت

مناسب را بگیرد. اگرمی خواهد برنده بازی باشد جا به جای مناسب پیاده و فیل را که از مهره های کم اهمیت این بازی اند بر باخت دو رخ که مهره قوی تر و بازیگر چهار طرفه است ترجیح بدهد.

روح کلی این نوشته مبین آنست که دولت اسلامی نسبت به زمان و مکان و حرکت مناسب به بازی گران چهار طرفه توجه کرد و عنوان بازنده قدرت و حاکمیت را کسب نمود.

زوال دولت اسلامی افغانستان عوامل بیرونی دارد و برای توضیح آن باید کاربرد های کشورهای همسایه وکشورهای که در زمان مبارزه با شوروی وقت از داعیه مجاهدین حمایت کردند و به این جریان کمك رساندند مورد بررسی قرار داده شود. هم چنان نقش شخصیت های مستقل مورد تحقیق قرارگیردکه به نسبت عدم توانای دسترسی به اسناد مربوطه داشته هایم راکافی ندانستم، در حالیکه آگاهم بررسی سقوط یا فرار دولت اسلامی تحت زعامت استاد ربانی بدون ذکر و توضیح عوامل بیرونی ناتمام است ، از آن صرف نظرنمودم .

در این نوشته آوردن مطالب قصه گونه به منظور قرار دادن خواننده امروزی درمتن وضعیت آن روز است. حکایت های وضعیت اخلاقی وتبلیغات محرك درگیری های قومی بیانگر توطئه های است که در آن روز در برابر دولت اسلامی فغانستان وجود داشت.

تا آنجا که مقدور بود از یزید و بایزید سازی وجانب گیری این وآن اجتناب کردم. شاید در این نوشته کسی در جای تمجید ودر جای دیگر مورد نکوهش قرار گرفته باشد علت آن تمایل نویسنده به بیان آنچه بوده که به نظرش واقعیت می نموده است. کنایتا و صراحتا تحقیر و تمسخر کسی و یاجانبی مقصود نبوده است. اگر کلمه و یا جملهٔ در این نوشته به نظرخواننده چنین مفهومی را اراء بدارد بزرگواری

فرموده آن را این طور تلقی نه فرمایند.

درمتن عناوین عوامل بالقوه سقوط دولت اسلامی ذکرگردیده است که از بیم اطاله سخن از توضیح آن خود داری شد.

درقسمت آخری این نوشته منظور مقایسه انقلاب اسلامی ایران و افغانستان نیست فقط ذکرگوشه های که برای تبیین مطالب در نظرگرفته شده مفید به نظر رسید می باشد.

امیدوارم که ذکرعیوب و عوامل ناکامی چیزی زشت و نا پسند پنداشته نشده بلکه به آن به دیده عبرت دیده شود. این تذکر شاید نظری آنانی که می خواهند حکومت کنند را به طرف خود جلب کند که آیا چنین عیوبی را دارند یا خیر و یا آنانیکه تهمت کوتاهی ها بـه آنها بسته شده است را به خود آورد که آیا این اتهامات وطامات در مورد آن ها درست ویا ناشی ازکینه وکدرت دیگران است.

والسلام

سید علام الدین 'اثیر'

تاسیس دولت اسلامی در افغانستان

۱- پیش منظر دولت اسلامی افغانستان

جنگ جهانی دوم در سال ۱۹٤٥م به پایان رسید. موفقیت دو بلاك باهم مخالف - کپیتالیزم و کمونیزم -در جنك، در برابر دشمن مشترك شان نازیزم هتلری متحد شده بودند،باعث شدکه برسر تقسیم دنیا باهم موافقت نمایند و به منظور جلوگیری از وقوع جنك دیگر وکنترول اسباب وعلل آن و تثبیت امتیازات قوت های فاتح سازمان ملل متحد و شورای امنیت را باعضویت دائمی پنج کشور مقتدر باداشتن حق امتیازی ویتو = فسخ هر نوع فیصله آن شورا = بوجود آورند.

خسارات ناشی از دو جنگ جهانی، بیداری شعور ملت ها، سرعت گسترش علوم تخنیکی و اتومی، قوت گرفتن مکتب های فلسفی و نظریاتی برای احراز قدرت جهان، جنك را دیگر عامل مناسب تشخیص نمی داد ولی عملا مبارزه برای رهبری جهان وجود داشت. این مبارزه در قرن بیستم عامل جنك ها و نا آرامی ها در نقاط مختلف دنیا گردید، حتی در بعضی نقاط حساس سنگر بندی سلاح های اتومی را باعث شد.

بلاك های مخالف برای بدست آوردن لجام قدرت جهان به نظریه قیمومیت کشورهای مستقل دنیا روی آوردند. با استفاده از عوامل اقتصادی و ایدیولوژیکی و نیازمندی های دفاعی، کشورهای دیگر تحت فشار قرارگرفتند تا به دو بلاك متذکره بصورت مستقیم -اشتراك در پیمان ها و قراردادها - و بطور غیرمستقیم- تمایل و خوشبینی- به این بلاك ها بپیوندد. هرچند کشورهای مستقل از پیمان های سیاسی و نظامی وجود داشت که تعداد از آنها اتحادیه موسوم به کشورهای عدم منسلك را بوجود آوردند و آشکار بود که این کشور ها به نحوی به این دو بلاك مرتبط اند.

پیشرفت علوم طبیعی و تکنیکی اختراعات و اکتشافات علمی اهمیت اقتصاد و سرمایه را تبارز بیشتر داد. اندیشهٔ بدست آوردن ثروت جای فکر بدست آوردن زمین را گرفت.

تجاوز نظامی با وجود اهمیت که داشت و دارد اکثرا به نفع تجاوزات فرهنگی االقتصادی و سیاسی عقب نشینی کرد. استعمار هردم با جامه جدید در صحنه حاضر می گردید. برای جلب حمایت عمومی و بدست آوردن آرای مردم و نمایش دموکراسی ظهور وجود احزاب حتی در کشورهای دیکتاتوری غیر قابل اجتناب گردید.

در اثرچنین جوجهانی و نتائج سقوط خلافت عثمانی و جنگ های صلیبی و وضعیت کشورهــای اسلامی جداشده از بدنهٔ خلافت عثمانی که تحت تسلط مسیحیان قرارگرفته بودند، وجـدان دانش مندان مسلمانی را که اوضاع را به تحلیل می گرفتند نا آرام می ساخت.آنها به تنویر افکار عامه مسلمانان دنیا و حتی حکام آنها تلاش های را بخرج دادند. ایجاد احزاب اسلامی درکشورهای مسلمان با وجـود ترس بستن ده هــا افترا و تهمت به آنها نا گـزیرگردید. مسلمانان می دیدند که در رهـبری دنیا با وجود کثرت نفوس و داشتن سرزمین های وسیع دارای منابع سرشار طبیعی اندك ترین نقشی ندارند . سرنوشت آنها و دارای و ما یملك شان توسط دیگران به بحث گذاشته می شود و بر آن فیصله صورت می گیرد، مزید بر آن برای اضمحلال هویت آنها احزاب مربوط به بلاك هــای چپ و راست در جوامع اسلامی محدانه فعالیت می کنند.در چنین شرائط در افغانستان در برابر احزاب چپ و راست احزاب اسلامی به تقلید.از احزاب اسلامی در کشورهای مسلمان دیگر بوجود آمد که غالبا از محدوده تحصیل کرده گان و دانشگاهیان و متعلمان پا فراتر نگذاشت .

افغانستان که از دیر باز منطقه حایل بین قدرت هابی غرب و شرق وقت بحساب می آمد از نظر حکومت شوروی بدور نبود.حکومت شوروی که در اوج قدرت نظامی خود قرار داشت و ضعیت کشورهــای افغانستان، ایران، پاکستان و هند را زیر نظر داشت. ایران و پاکستان از مـتحدان رقیبش امریکا به شمارمی رفت و هند جانب شوروی را می گرفت. افغانستان ظاهرا دهل بی طـرفی را می نواخت و در واقع زمینهٔ طرف بودن را نداشت. بلاك های مخالف چنین وضعیت را در افغانستان به نفع خود می دانستند و برای وارد آوردن تغییردل خواه در اوضاع مترصد فرصت مناسب بودند.شوروی ازیـك طرف از قدرت مندشدن رقیبش غرب در این منطقه هراس داشت و ازسوی دیگر از

بقدرت رسیدن احزاب دارای ایدیولوژی اسلام سیاسی خوفناك بود. چنین رژیم ها باعث بی ثباتی در مناطق مسلمان نشین و یاجمهوریت های آسیائی آن کشور می گردید. شوروی آرزو داشت که حزب توده در ایران و حزب خلق و پرچم در افغانستان بر اریکه قدرت تکیه بزنند. تدارکاتی را از قبل برای تبارز و تقویت این احزاب انجام داده بود و حتی بطور غیر مستقیم ضمانت های را به نفع این احزاب از این کشورها گرفته بود. شوروی سعی داشت که جز این تغییری در این کشورها صورت نگیرد.

ناتوانی احزاب وفادار به شوروی در این کشورها سیاست مداران شوروی را متوجه ساخت که تغییراتی درکشورهای متذکره بوقوع پیوستنی است که منافع شوروی را در بر ندارد. پایه های رژیم شاهی در ایران و افغانستان به لرزه در آمده، پوسیدگی نظام و سیستم حاکم عامل مقاومت را از این رژیم ها ربوده است. محبوبیت حزب مردم به رهبری ذوالفقارعلی بوتو در پاکستان رو به کاستن داشته و نظا میان پاکستان از رژیم حاکم فاصله گرفته بودند.شوروی که در افغانستان حضور بیشتر داشت به تغییر رژیم شاهی به جمهوری توسط یکی از اعضای مشهور و معتبر آن خانواده توافق کرد تا زمینهٔ رشد بیشتر و حضور فعال تر احزاب مورد نظرش را فراهم آورده باشد.

کودتای نظامی به رهبری جنرال ضیاء الحق در پاکستان و سقوط حزب مردم که تا اندازه عدم اطمنان اتحاد شوروی را نسبت به وضع موجود فراهم آورده (١) بود به تشویش آن کشور می افزود که در ایران رژیم شاهی بدست آخوندها متلاشی شد.

شوروی از تهدیدات که قبلا علیه رژیم محمد داود صورت گرفته بود آگاهی داشت.آن کشور انتظار را باعث ضیاع وقت تلقی کرده به تلاش های تغییر رژیم جمهوری افغانستان به رژیم دموکراتیك تحت اداره مسکوسرعت بخشیده و زمینه سازی های لازم را انجام داد..همین تغییرات انگیزه های مذهبی مردم را به حرکت آورد و اندیشهٔ تاسیس حکومت اسلامی که از طرف احزاب اسلامی تبلیغ می گردید در تحت شعار دفاع از دین و ناموس قوت گرفت .مبارزهٔ که برای این منظور آغاز شد با تلفات زیاد و جلب همکاری کشورهای مخالف شوروی برای سال های متمادی ادامه یافت.

در آغاز حرکت مجاهدانهٔ مردم افغانستان شکست شوروی و تاسیس دولت

اسلامی بدست مجاهدین مشکوك جلوه می کرد و فقط در تبلیغات بر روی این شکوك و شبهات پرده انداخته می شد.با ادامه مقاومت دامن این پرده ها آهسته آهسته جمع می گردید. این واقعیت (پیروزی اسلام سیاسی درجنگ) که منافع امریکا و شوروی را تهدیدمی کرد آنها را وا داشت تا راه نزدیکی باهم را سراغ نمایند و از ایجاد حکومت اسلامی توسط مجاهدین جلو گیری کنند.

نخستین گام متحدانهٔ را که امریکا و شوروی برداشتند توافق به عدم حضور مجاهدین در مذاکرات ژینو تحت سرپرستی سازمان ملل متحد بین پاکستان و افغانستان با ضمانت شوروی و امریکا بود.

مذاکرات ژینوا روحیهٔ رهبران مجاهدین را بالا برداشت و به آنها این امید را القا کردکه دولت آینده افغانستان توسط آنها بوجود خواهد آمد.احزاب جهادی از آن به بعد به فکر داشتن قدرت بیشتر در هرائتلاف احتمالی ذات البینی و یا بدست گرفتن قدرت به تنهایی شده تلاش های را به خرج دادند.آن ها بیشتر متوجه بدست آوردن قدرت نظامی بر تر و پیدا کردن حامیان سیاسی گردیدند تا به فکر تشکیلات دولتی و تربیه کدر و پرسونل و تثبیت پلان و برنامهٔ عمل و تشخیص نیازمندی های فوری جامعه و دولت.

گفت و گو های ژینوا، فعالیت های بنان سیوان نماینده سازمان ملل متحد، تلاش امریکا و شوروی برای تشکیل حکومت ائتلافی با دولت افغانستان که تغییراتی در نام و برنامهٔ حزبی آن آورده شده بود، تماس های حکومت شوروی تحت زعامت گرباچوف با گروه های مجاهدین، وضعیت اقتصادی سیاسی روسیه شوروی حامی رژیم کمونیستی در کابل ،فعالیت های دولت داکتر نجیب برای جلب و جذب قوماندانان جهادی وسعی احزاب جهادی برای پذیرش قطعات دولتی، آتش بس ها و تعهدها بین بعضی نیروهای جهادی و دولت، تبارز نیروهای مستقل و پرقوت قومی در دستگاه نظامی دولت، ضعف و زوال نقش حزب حاکم در اداره ودستگاه نظامی دولت، فعال شدن کشور های همسایه و حمایت آنها از احزاب طرف دار شان و دلچسپی آنها به داشتن سهم بیشتر در قضیهٔ افغانستان، خستگی مردم از ادامه جنگ بنا برعللی؛ مبین آن بودکه تغییری در وضعیت کشور بوقوع پیوستنی است.

مجاهدین با خروج ارتش روس از افغانستان امیدوار بودند که حاکمیت کشور به سرعت به آنها منتقل خواهد شد. چیزی که احزاب جهادی اندك ترین آمادگی را برای آن نداشتند. همین بینش باعث بغرنج شدن روابط بین گروپ های مجاهدین گردید و بر دشمنی ها افزود. نیروهای احزاب جهادی حرکت های یك دیگر را زیر نظر داشتند. دولت نجیب الله از رقابت های نیروهای جهادی و از کارشکنی های آنها در برابر یکدیگر استفاده می کرد و با ساز و برك نظامی که از روس ها میراث برده بود و با استفاده از روابط که باروس ها و از آن طریق با ابر قدرت دیگر وقت امریکا برقرار می کرد بیشتر از دو سال بعد از خروج نیروهای روسی (۱۹۸۹م) به مقاومت ادامه داد و منتظر ائتلاف بود که برایش وعده داده می شد.

بعد از مایوسی سازمان ملل متحد از ایجاد حکومت ائتلافی در بین مجاهدین و رژیم موضوع انتقال قدرت از رژیم مطرح گردید. نجیب الله به سازمان ملل متحد پناهنده شد. ظاهرا انتقال قدرت صورت گرفت. به اساس موافقه پشاورکمیسیونی از احزاب جهادی قدرت را از بقایای رژیم در کابل تحویل گرفت.

افراد مسلح حزب اسلامی در ششم ثور ۱۳۷۱ه ش از کابل اخراج گردیدند حزب اسلامی دیگر نمی توانست خود را در کابل حاکم بپندارد. نیروهای جنرال دوستم در کابل موقعیت بهتر را تصاحب کردند. شورای نظار به حضورخود در کابل افزود. با وجود روال عادی تحویل قدرت در کابل اوضاع روز به روز بغرنج تر می گردید. عوامل ذیل در بغرنج سازی وضع در آغاز حکومت اسلامی نقش اساسی داشت:

۱= نحوه تحویل قدرت و برداشت های متفاوت گردانندگان این درامه.

ب=عمل کرد سازمان ملل متحد به مثابه مجری سیاست ها وخواست های امریکا و شوروی.

ج=کشورهای همسایه و حرص آن ها برای داشتن نفوذ بیشتر و نقش سازنده تر در آیندهٔ افغانستان.

د=امیال و آرزوهای احزاب و نیروهای جهادی مؤثر.

ه=وضعیت احزاب جهادی به هنگام انتقال قدرت (داشتن اسلحه، پول و تمویل

گران معتمد)

و=وضعیت حزب اسلامی، مایوسیت اخراج از کابل با روحیه انتقامی شدید و داشتن قدرت لازم.

ز=وضعیت جمعیت اسلامی، شادمان از بدست گرفتن قدرت و تمایل به سازش و کنارآیی با نیروهای جهادی وغیر جهادی .

ح=نیروهای شورای نظار، با خود بینی و رضایت از بازیی که ظاهرا ورقه برد را در اختیارشان گذاشته است.

ط=نیروهای احزاب اهل تشیع، با داشتن حضور در مرکز کشور به فکر بدست آوردن امتیازات بیشتر از وضعیت که در بین دیگران وجود دارد.

ی=نیروهای دولتی ، اختلافات ذات البینی نیروهای دولتی، پیوستن آنها با نیروهای جهادی برای حفظ جان و مال و یافتن مقام و بر انگیختن اختلافات در بین گروه های جهادی .

ك ـنقش نیروهای قومی، تمایل مبارزه برای بدست آوردن حقوقی که می پنداشتند در گذشته از آنها غصب گردیده است.

.ل=وضعیت مزار شریف، مرکز نیروهای قومی و پایگاه خوب برای حفظ موجودیت احزاب چپی که قدرت را باخته بودند.

م=ضعف نقش ملی سران. بزرگان اقوام و قبایل، علما و سائر اقشار جامعه از تمثیل نقش مستقل خود عاجز بودند و نمی توانستند در این فرصت حساس و نازك رهبر ملی را انتصاب و معرفی دارند و از تشتت و پراگندگی اوضاع جلوگیری نمایند. تعداد قابل ملاحظهٔ آنها در سنگرهای حزبی و قومی ...قرارگرفته از نقش اساسی خود غافل بودند.

۲- وضعیت وحالت داخلی کشور:

در سه قرن اخیر حکومت های افغان عملیات نظامی و فاتحانهٔ به طرف جنوب، غرب و شمال انجام داده اموال و دارای های بدست می آوردند. آنها هرگز به آزادی

سیاسی و به عنوان یك کشور بازیگر نقش اساسی در مسائل جهانی و منطقوی نه اندیشیدند. از زمان احمدشاه ابدالی (۱۷٤۷م) تا پایان خانوادهٔ محمدزای افغانستان در مسائل منطقوی با در نظر داشت موقعیت جیوپولیتیکی مناسب و مردم سلحشور و به آسانی متحد شونده در موضوعات قومی وضعیت انفعالی داشته است. این حکومت ها در هیچ مرحله و برهه ای از ایام نخواستند از شعور ملی و از حساسیت های روانی ملت در این گونه مسائل استفاده کنند. اگر استفاده ها و سودهای برده شده است غالبا به منفعت یك برادر علیه برادر دیگر وعمو زاده علیه عموزادهٔ دیگر و یایك زی علیه زی دیگربوده است و اکثرا در آن زمان به تحرکات کشورحاکم وقت انگلس صورت می گرفته و منافع آن سرانجام در دامن آن کشور می ریخته است.

در این ادوار در کشور موسوم به افغانستان نقش اقتصاد و سیاست قابل بررسی نبوده است.در این کشور اقتصاد و دارای وقتی اندك اهمیتی پیدا می کرد که نیازی به خریداری اسلحه عرض وجود می نموده است .اقتصاد به منظور رفاه ملت و افراد آن حتی در دوران آخرین پادشـــاه ســـلسله این زی ها آن اهمت را نداشته است که درکشورهای همسایه داشت.

تقدم و پیشرفت و رفاهیت همسایگان ، تبلیغات جهانی کمونیزم برای سیستم که همهٔ احتیاجات انسانی را حکومت فراهم می آورد و باید بیاورد چون مسئولیت آن را دارد، شکستن مرزها توسط رادیو و تیلگراف و بی سیم، نشر اخبار آزادی و استقلال این بار در مفهوم فردی، تبلیغات برله دموکراسی در غرب، رفتن تعداد از طبقهٔ اشراف به بیرون مملکت برای کسب تعلیمات عالی و برگشت آنها بکشور، نهضت های ضد انگلسی در هند و مخصوصا مبارزه شخصیت های مذهبی و دینی علیه انگلس و اقامت آنها در افغانستان بر نظام رکود و جمود کشور داری سلطنت بی تاثیرنبود و داشت در دیگرگون سازی وضعیت داخلی کشور از طریق راس هرم قدرت اثر می گذاشت و آهسته آهسته در بین حلقه های مربوط فکر و ذکری رهایی از وضع موجود و آوردن تغییر در نظام مملکت جای پیدا می کرد که باعث به توپ بستن بعضی و نابودی عدهٔ در سیاه چال ها گردید. مبارزهٔ خاموش در بین قشرتحصیل کرده علوم دینی و دنیایی و درنظام خانوادگی سلطنتی

میراث بود که وجود داشت.

تغییر رژیم ها توسط افراد خانواده های حاکم و سعی برای رسیدن به کرسی های قدرت در بین چیز فهمان در واقع ادامهٔ همین میراث بود. افراد خانواده های سلطنتی بیشتر به افراد نظامی و پشتیبانی کشورهای مهم وقت در هر نوع تغییر می اندیشیدند. افراد روشن فکر بیرون از خانواده برداشتن احزاب و گروه ها و پشتیبانی کشورهای مقتدر به اساس ایدیولوژیك فکر می کردند. در واقع هر دو صنف در این سلسله در جای بهم یکی می شدند. هر دو گروه در نتیجهٔ تلاش های خود به مقاصد شان نایل آمدند. قدرت در بین خانواده ها به طور غیر معمول از یکی به دیگری انتقال یافت . روشن فکران و گروه داران هم به اریکه قدرت تکیه زدند. ولی آنچه مبرهن گردید این است که هیچ کدام آنها موفق نشدند چارق شبانی ویوغ اسپار و گاو آهنی دهقانی را تغییر بدهند و بهتر کنند و یا چکش مناسب بدست کارگری بدهند تا سیخ مورد ضرورت درب هموطنش را بسازد. همه شعارها و حرافی ها فقط کلماتی بودند که چند فرد انگشت شمار می توانستند آن را بفهمند و بس. از همین جا بود که زبان مردم و ملت و زبان تحصیل کردگان و روشن فکران تغییر آور از هم فرق داشت .آنها یکدیگر را درك نمی کردند. هر تحولی که توسط به اصطلاح روشن فکر تغییر آور بوجود آمد رنگ و بوی ضد مردمی و ضد دینی می داد، به عوض آن که توده ها را بعقب خویش بکشاند آنها را به مقابله وا می داشت .این نوع مبارزه بود که در ملت ما روح محافظه کاری و شاه دوستی و قدامت پسندی را تقویت می کرد و جلو پیشرفت و ترقی را می گرفت و مردم نمی توانستند متحدانه برای بهتر کردن زندگی یك جایه گامی به پیش بردارند.

در تاریخ کشور ما گروه های بنام مبارزین مشروطه خواه، جمهوریت خواه، دموکراسی طلب و غیره وجود داشتند که نتائج مبارزات همه آنهامتاسفانه ادامه رژیم سلطنتی خانواده محمدزی ها به روش های تازه و حتی خشن بوده است.

باب تغییری رژیم سلطنتی و خانوادگی با وجود عوامل فراوان و اسباب بیرونی و داخلی توسط شخصی از خانوادهٔ حاکم سلطنتی کشوده شد نه توسط افراد ضدسلطنت و خانواده حاکم. کشایش این باب مسیر راه پیمایی احزاب و گروه ها را آسان ترساخت و

احزاب چپ و راست با شعارها و وعده های متفاوت از یکدیگر ظهور نمودند که در واقع هیچ کدام آن ها حمایت اکثریت قوم را کسب نکرده بودند و سال های زیادی ضرورت بود تاتحت تاثر عوامل بین المللی و منطقوی و بلندرفتن سطح دانش ملی و تربیه نسل جدید طریقه مسالمت آمیز انتقال و یا تغییر قدرت از خانوادهٔ حاکم به مردم بوجودآید. چنین روند با صرف سال های بیشترتحقق می پذیرفت به نفع قوم افغان بود یا کودتاهای سریعی که باعث این تغییر شد جواب آن را هرخواننده مطابق میل و ذوق و دقت خویش خواهد داشت.

خانواده سلطنتی بخوبی می دانست که با سبك و روش اسلافش نمی تواند به سلطنت ادامه بدهد چه حامی دیروزی اش انگلس امروز در دنیا قوت حاکم نیست و سال هاست که بار و بستره اش را از نیم قارهٔ هند برچیده است. کشورهای اطراف افغانستان منافعی دارند که با منافع انگلس فرق دارد. مردم نیز تا اندازه چشم بازتر و پای رونده تر پیدا کرده اندکه به دنیا بروند ببینند و قضاوت کنند. بناء انظام مجبور بود خود را پابه پای کشورهای همسایه غربی و جنوبی به جای بکشاند و در زمینه های تعلیم و تربیت، صحت، راه سازی و شهرسازی، ایجاد مؤسسات صنعتی و مخصوصا ساختار و تجهیز نیروهای نظامی قدم های را بردارد. البته انجام اینگونه امور به شهرت و محبوبیت دولت می افزود و لیکن خطرات را در قبال داشت که نظام داران از آن غافل نبودند و با احتیاط قدم می برداشتند، تا آنجا که برای شأن وضعیت و حالت داخلی کشور امکان می داد تلاش می کردندکه از خطرات احتمالی در امان بمانند.

با وجود اعطای دموکراسی باز هم خانوادهٔ سلطنتی اداره امور اداره های کلیدی کشور را در اختیارداشت. احداث مکاتب، راه ها، شفاخانه ها، دانشگاه ها، کارخانه ها، استفاده از معادن چون گاز ونفت و تاسیس نظام عسکری منظم حکومت وقت را با دو مشکل عمده رو به روساخت.

برای تاسیس نظام عسکری منظم و نسبتا قوی به تهیه اسباب و لوازم وکادر و پرسونل تعلیم یافته و اسلحه ضرورت بود. دولت برای تهیه این ضروریات مجبور بود به یکی از دو قدرت جهانی وقت که مشغول مبارزه و جنك سرد بودند رو بیاورد. روسیه

شوروی، همسایه شمالی کشور خود را از قبل آماده داشت تا برای حکومات افغانستان اجازه ندهند که سررشته این گونه امور را به کشورهای که مخالف ایدیولوژی آنکشور هستند بسپارند. حکومات افغانستان بخوبی می دانستند که سپردن این مؤسسه ها به شوروی استقلال افغانستان را در همان حد تنزل خواهد داد که در زمان انگلس بود. یعنی استقلال سیاسی افغانستان عملا از دست می رفت ، بی طرفی معنای مزخرف پیدا می کرد. حکومات افغانستان به استناد اظهارات بعضی واقعه نگاران می خواستند در امر تاسیس مؤسسات مهم کمك کشورهای را در یافت کنند که همسایه در و دیوار آن نباشند. این سیاست چندان کار آمد ثابت نشد و حل معضله اصلی، نجات از نفوذ روسیه شوروی را بار نیاورد. روی آوری افغانستا ن به امریکا کشور مقتدر در دنیای جدید منطق معقول نداشت سودی نکرد. امریکا در برابر هند و چین ،پاکستان و ایران را از متحدان اصلی خود ساخته بود، طبیعی است که علیه منافع آنها اقدام نمی کرد. افغانستان که با پاکستان مشکلات داشت مورد اعتماد امریکا قرار نمی گرفت و امروز هم مورد اعتماد آنکشور قرار ندارد. کمك نظامی و پشتیبانی از افغانستان در آن زمان که قضیه پشتونستان حدت داشت برای امریکا قابل طرح نبود. لاابالی سیاسی حکومت داران آن وقت امریکا در واقع افغانستان را دو دسته تقدیم اتحاد شوروی کرد. شوروی با اطمنان می توانست بدون مبارزه با رقیب گام های خود را حساب کرده بردارد. چنانچه سیاست مداران امریکایی امروز نیز در مورد افغانستان موقفی را گرفته اند که جز جنك و خون ریزی در افغانستان چیزی دیگری را در قبال ندارد. علاقهٔ حکام امریکا با گروه های درگیر جنك آنها را تحریك نموده است که جز به جنك و خونریزی به چیزی دیگری روی نیاورند و به امکان دیگری نه اندیشند. تبلیغات که افغانستان می تواند اوضاع منطقه را دچار تغییرات جدی کند، روسیه و کشورهای آسیای وسطی در این مورد کنفرانس ها دائر می کنند تا راه های جلوگیری از این خطر را جسنجو کنند بطور غیر مستقیم گروه های درگیرجنك را تشویق می کند که وضعیت فعلی را ادامه بدهند و به کاری که (داشتن تاثیر در امور دیگران) اصلا به آن نه اندیشیده اند اقدام کرده خود را مشغول آن نگه دارند. روسیه وکشورهای مقتدر نظامی و اقتصادی منفعتدار در افغانستان تمام تلاش و سعی خود را

بخرچ می دهند تا در منطقه نفوذ داشته باشند. از طرف دیگر وقتی به افغانان در گیرجنك گفته می شود که در منطقه به این و آن طریق نفوذ دارند و یا می توانند اعمال نفوذ کنند، در واقع آنها را وا می دارند تلاش کنند از راهی که به آنها نشان دهی می شود بروند. این یك راهنمای کاذب و طریقهٔ مشغول داشتن اربابان قدرت در این کشور می باشد که غیر از ادامه بی ثباتی نتیجهٔ ندارد. کشوری که خود را بی نیاز نسازد هرگز نمی تواند به دیگری وعدهٔ همکاری و معاونت بدهد. در جهان به سخن کسی که چیزی ندارد اعتنا نمی شود. کشوری که امکانات اقتصادی مناصب ندارد نمی تواند برکشوری دیگری نفوذ داشته باشد.

مشکل دیگری که حکومت های افغانستان به آن رو برو بوده اند تقاضاهای آزادی خواهانه مردم و چگونگی در اختیارگرفتن و حفظ قدرت سیاسی کشور بود. سهولت های زیادی را مکاتب و مؤسسات جدید التاسیس در اختیار آنانی که خواب رسیدن به قدرت را می دیدند می گذاشت. دانشگاه ها و مکاتب کانون های مظاهرات و اعتصابات ضد حکومتی گردید. حتی صدراعظمان غیرخانوادهٔ سلطنتی و مشهور به روشن فکرهم نتوانستند این مؤسسات را کنترول کنند. احزاب سیاسی در کنترول وضعیت فوق موقف بهتر از حکومت ها نداشتند. احزاب مادر تولد و تناسل بیشتر نمودند. تعداد از احزاب وگروه ها به فکر برنامه سازی و طراحی و راه جویی برای رسیدن بکرسی اقتدارچنان تنزل نمودندکه چند نفر گرد هم می آمدند و چند سطر مرام نامه می نویشتند و خود را حزب نامیده قادر به انجام کاری می پنداشتند که احزاب مامور انجام آن اند.

به فرض اگر قشر دانشگاهی را در نظر بگریم آنها نخست به صنف متدین و غیر متدین منقسم گردیده و سپس به گروه ها و فرکسیون ها پیوند یافته تا سطح افراد فلان بهمان تنزل یافته بودند. اینگونه تعددها یکنوع انارشیزم سیاسی را در کشور بوجود می آورد.

نتیجهٔ منطقی احداث مکاتب ، دانشگاه ها و بهترساختن سیستم مواصلات ، گسترش علم و استفاده از امکانات مادی این نیست که نظام را به مخاطره بیاندازد و یا

اینکه داشتن نظام عسکری بهتر با طرد حکومت، کشور را عمدا در اختیاری کشور بیگانه قرار دهد و استقلال سیاسی اش را مشکوك بسازد. اگر حاکمیت اداره درست و منطقی داشته باشد عدل و انصاف مراعات گردد وحکومت با برنامه های خود قناعت ملت و جامعه را کمایی کند، اختناق ظلم و فشار را یکسو نهد وضعیت بسوی انجام منطقی خود سیرکرده نتیجه می دهد. در غیرآن هر چیز از مسیر اصلی خود منحرف گردیده بازده را بار می آوردکه انتظار آن نمی رود. متاسفانه در افغانستان قدم های که برای پیشرفت و ترقی کشور در ساحه های مختلف بر داشته شدنسبت عدم انسجام برنامه های حکومتی با منافع کشور و نبود آزادی سیاسی و غفلت و جهالت خانواده شاهی و اطرافیان آن نتیجه معکوس داد و پای عساکربیگانه را به خاك کشور کشاند.

۱- تموج ولوله جهاد در بین مردم

تغییر رژیم شاهی به رژیم جمهوری در یك کشور واقعهٔ مهم و قدم اساسی به پیش پنداشته می شود. جامعه، جز مشت کوچك اطرافیان و حواشی دربار که از چنین پیش آمد دلی خوش ندارند، بدون اندك ترین شك و شبه از چنین تغییری حمایت می کند. تغییری رژیم شاهی توسط محمد داود خان عمو زاده شاه به رژیم جمهوری چنین انگیزهٔ را در بین مردم بارنیاورد. مردم افغانستان از سه صد سال به این طرف خلع یك برادر را توسط برادر دیگر و عموزاده را بوسیله عمو زاده دیگر و یا پدر را بواسطه پسر تجربه کرده اند. چنانچه شاه زمان رفت و شاه محمود آمد، افضل خان نشست و دوست محمد خان برخاست وغیره. علی رغم تلاش های که محمد داود به خرچ داد رژیم جمهوری را جامعه افغان جدی نگرفت. با وجود موجودیت افراد وابسته به گروه های الحادی درکابینه او و بر گذاری انتخابات قلابی رژیم ادامهٔ نظام قبلی پنداشته شد.

گروه های که تشکل خود را تکمیل کرده بودند جانب گیری های شان بر ملا شده و دنباله روی احزابی را در کشورهای دیگر وجیبه خود ساخته بودند. آنها تغییرات وارده را جدی و گام مهم بحساب آورده منتظر پیش آمد حادثهٔ که مرك طبیعی محمد داود بار می آورد بودند. در واقع این بار مردم با سطحی گرفتن تغییر رژیم شرائط زمانی و تغییرات که در وضعیت دنیا و کشورهای اطراف وجود داشت را در نظر نگرفته اشتباه

می نمودند. اگرجامعه این تغییر را تغییرکاذب و نمایشی نمی پنداشت و به اجرای اصول جمهوری پا فشاری می کرد یقینا نتیجهٔ دیگری بوجود می آمد.

محمد داود قادر نه شد جامعه را به دنبال تغییری که آمده بود بکشاند. او شخصا به مفهوم واقعی جمهوریت، قرار گرفتن قدرت سیاسی در اختیار مردم، بیرون از محدودهٔ خانواده و دوستان خود اعتقاد نداشت. انتخاباتی که او را بعنوان رییس جمهور انتخابی و بی رقیب کشور وانمود کرد نشان دهنده این واقعیت بود. شاید کسی دیگری از طریق مروج و معمول دنیا به جای سردار به صفت رییس جمهور کشور انتخاب می شد امروز سرنوشت محمد داود وکشور طوری دیگر می بود. اگر محمد داود تلاش می کرد به عوض خود از افراد مربوط و وابسته شوروی کسی را روی صحنه می آورد همین حالت و نتیجهٔ که فعلا به آن روبه روهستیم ناگزیربود. سرنوشت کشور در صورت می توانست دیگرگونه باشد که انتخابات آزاد و مطابق امیال مردم که اکثریت مطلق آن از احزاب وفادار به روسیه تنفر داشتند، صورت می گرفت.

مناسبات اخیرمحمد داود و ملاقات های بعدی اش با بریژنیف نمایان گر آن است که او نه به سیستم سوسیالیستی معتقد و نه در پی آن بوده است که کشور را به کشور سوسیالیستی تبدیل کند. این وضعیت محمد داود را در موقعیت دشوار قرار داد. او از یك سو از مردم داری محروم بود و ازسوی دیگر از حزب و گروه داری . محمد داود کاذبانه مدعی بود که هر دو را دارد. ادعای کاذبانه محمد داودخان که بکشور جمهوریت را آورده است تنها توانست خود او را بفریبد. سردمداران دولت اسلامی هم مانند او فکر می کردند که رژیم اسلامی را درکشور نافذ کرده اند. پندارهای ناسنجیده شان عامل برای سقوط آنها گردید. هرکسی که از این راه برود نمی تواند از عین سرنوشت در امان باشد.

مردم فریبی که بی شك خود فریبی است سردار را فرصت نداد تا به سر دار برسد، وی را برتخت زمین هموار نمود، و دیگران را نیز به تعقیب او یکی پی دیگری در همین منجلاب مغروق ساخت. او نوبت را به عمال شوروی سپرد تادیده شود توسن مکر و مردم فریبی ایشان تا چند فرسخ حوصله دویدن دارد.

عمال شوروی در واقع مامور به انجام اوامری بودند که سردمداران و حاکمان وقت آنکشور صادر می کردند. یاد داشت های که از طرف نظامیان و غیرنظامیان روسی منتشر گردیده ما لامال از این واقعیت هاست. آنها با دساتر و فرامینی که صادر می کردند سوسیالیزم را در نظر نداشته متوجه چگونگی انجام اوامر بادار و نقل عمل کردهای بلشویك ها در آسیای میانه بودند. مگر قتل و کشتار دهقان، چوپان، غریب و بی سواد، کارگر و متعلم و معلم محصل و استاد و غارت اموال آنها از اصول سوسیا لیزم است؟

مردم فریبی رژیم دست نگر شوروی با وعده های سوسیالیستی ـ نان، لباس، مسکن، عدالت، مصؤنیت، قانونیت، یك تفاوت با مردم فریبی رژیم های قبلی داشت. این مردم فریبی جامعه را بیدار کرد و به شور آورد و به طغیان و مبارزه واداشت. جامعهٔ افغان و حتی تعداد کثیری تحصیل کردگان و شاگردان دانشگاه ها و دانشکده ها و غیره اقشار مردم تا پای بیگانه را در کشور خویش ندیدند به سیاست چندان تمایل پیدا نکردند. حزب گرایی ذوق عدهٔ کمی از آنها بود. عوام نه احزاب را می شناختند و نه جانب دار آنها بوده از برنامه و آینده آنان اطلاع حاصل می کردند و نه از بیانات شان سر در می آوردند. قدم شوروی ها نامیمون بود ولی مردم را فوج فوج بدون اینکه به نوعیت حکومت آینده نظری داشته باشند به صفوف مجاهدین که در برابر اجنبی می جنگیدند پیوند داد. تعدادی هم بدون خواست و اراده خویش و در تحت شرائطی در صف طرف داران رژیم قرار گرفتند. در واقع جامعه به تحزب روی آورد، روی آوردن جاهلانه! نتیجه تحزب جاهلانه بی ثباتی را بار آورد. بی ثباتی که احزاب را به نابودی سوق داد. چنانچه وقتی آنها در شرائط ناگوار قرارگرفتند هواداران و طرفداران خود را مانند جنی که با خواندن بسم الله غایب می شود نابود یافتند. آنانی که با مجاهدین پیوستند یك هدف مشخص و مشترك را بدون آنکه به ایشان فهمانده شود و تبلیغ گردد و در مسیرآن قرارداده شوند فهمیده و در مسیرآن جا گرفتند. این هدف دفاع از دین و بیرون راندن ارتش اجنبی بود.

تا وقتی پای ارتش اجنبی در افغانستان بود ولوله جهاد بلند بود. پیروزی بردار و دسته اجنبی و راندن ارتش روسی هدف مجاهدین بود. با وجود آن که احزاب و گروه

های مجاهدین برای داشتن موقف بهتر در روزهای آینده تلاش داشتند با کوبیدن و راندن رقیب از مواضعش موقعیت بهتری را داشته باشند از هدف اصلی غافل نمانده تا بدست آمدن آن با وجود مشکلات زیاد مؤفقانه گام برداشتند و کسی هم نتوانست سدراه آنها شود.

وقتی هدف ایجاد و تاسیس حکومت اسلامی عملا روی دست گرفته شد دامنه اختلافات وسیع و داستان ناکامی ها و بدبختی های مجاهدین سرکشید. تاسیس حکومت اسلامی نیازمند کار زیاد و تفهیم جامعه و شناساندن نظام بود.مردم ما از زمانه های قدیم مسلمان بودند و مسلمان می زیستند و تحت هر نوع حکومت که اداره می شدند آن را اسلامی می پنداشتند.مفهوم تاسیس حکومت اسلامی برای آنها جدید بود و باید برای شان تفهیم می شد تا آماده می گردیدند. در جریان جهاد مفهوم حکومت اسلامی هرگز در بین مردم مطرح نشد. چگونه نظامی درکشور باید حاکم باشد بیان نگردید. تنهابه شعارکه ما در افغانستان حکومت عمری می خواهیم اکتفامی شد.این شعار نیز ناسنجیده و خود فریبانه مطرح می گردید. زیرا در بین عمل کرد عمرؓ و مدعیان موجود فرق از زمین تا آسمان است. عمرؓ کسی بود که از درازی پیرهنش در برابر مردم جواب می گفت.در حالی که مدعیان این شعار از قورت کردن دنیا مجبور نیستند به کسی حرف بگویند. زندگی ظاهری و عملی جهاد گران در اواخر سال های جهاد به فرسخ ها از نظام عمری ، نظام عدالت و انصاف دور بود.

کشور و جامعهٔ ما در چنین وضعیت ذهنی و عملی قرار داشت که رژیم کمونیستی آخرین نفس هایش را کشید و فریاد کرد که جهاد گران بیائید و جای ما را بگیرید.

ب- نشانه های سقوط رژیم دست نگر شوروی

- رژیم گلیم خویش را از اطراف و شهرستان های کوچك جمع کرده و در دفاع از شهرهای بزرك تلاش های نهایی خود را بخرج می داد. رژیم توانست بعد ازخروج روس ها مقاومت کند و در جنك جلال آباد که خیلی شهرت داشت شکست را متقبل نشود. رژیم در نقاط حساس دیگر دچار شکست های کمرشکنی گردید که امید بقایش را

ضعیف می ساخت. فشار مجاهدین و انزوای بین المللی حکومت نجیب بی شك از اسباب مهم سقوط رژیم بشمار می آید و عوامل ذیل نیز نقش عمدهٔ در زوال آن داشت:

تحولات که در شوروی بوقوع پیوست بنیاد فلسفی کمونیزم را طرد کرده شکست و ناتوانی نظام شوروی را برملا نمود. این وضعیت بر مورال حکومت دست نگر در افغانستان تاثر مهم گذاشت و اختلاف بیشتری را در صفوف وابستگان شوری بوجود آورد. زیرا آنها دیگر فکر ماندن بر سریر قدرت را نداشتند. تغییر روش رژیم و نام حزب و حتی تغییر هویت حزب هم برای بقای آنها کمکی نمی توانست بکند. وضعیت اقتصادی شوروی را وا می داشت که دولت نحیب را مانند گذشته نتواند بنوازد. اما عامل اقتصاد در شکست و سقوط دولت های اخیر افغانستان رول اساسی نداشته است. وقتی دولت نجیب سقوط کرد نظام آنچه ضرورت بود را در اختیار خود داشت. دپیوهای نظامی پر از سلاح و گدام ها مواد غذایی مورد ضرورت ارتش را ذخیره کرده بود. از این که در افغانستان دولت ها مکلف به بهترساختن وضعیت معیشتی جامعه نبوده اند، مردم خو و عادت کرده اند اقلام مورد ضرورت خود را خود تهیه کنند و یا به آنچه میبسر می شود قناعت نمایند. حکومت هاکه نمی توانستند احتیاجات مردم را مرفوع کنند کمتر مورد سرزنش و محکومیت قرار می گرفته ا ند.بنا بر این عامل اقتصاد که در جهان باعث سقوط حکومت ها و تغییر رژیم ها می گردد در افغانستان نه علت سقوط رژیم کمونیسنی را فراهم آورد و نه هم باعث زوال دولت اسلامی تحت قیادت استاد ربانی گردید و دردسری برای اخلاف آنها نیز بار نمی آورد.

حکومت شوروی مرجع رفع اختلافات فرکسیون های حزب حاکم نمی توانست بعد از این مورد اعتماد فرکسیون ها قرار گیرد.زیرا فرکسیون ها خود زوال رژیم شوروی را به چشم سرمشاهده می کردند. دامنهٔ اختلافات فردی در حزب حاکم گسترش یافت. موضوعات قومیت زبان وغیره ظهور کرد. اربابان قدرت وابستگی های مختلفی پیدا کرده و علیه یکدیگربه سنگرنشستند.رژیم به عنوان رژیم باقی نماند. قوت های نظامی در اختیار افراد قرار گرفت و کتله سیاسی دولت متشتت گردید.آنها با احزاب جهادی که می پنداشتند با آنها می توانند کنار بیایند پیوستند تا زمینه معدومیت خود را

نابودکرده باشند.عدهء از افراد بلند پایه نظامی و سیاسی رژیم به امیدی جان بخشی سازمان ملل متحد نفس می کشیدند. این گروه تلاش می کرد که رژیم هرچه زودتر کنار برود و برنامه ای بنان سیوان و طرح سرمان ملل متحد تطبیق شود.افراد نظامی و سیاسی رژیم که داکتر نجیب را مورد سرزنش قرارداده و از او انتقام می گرفتند به امید مؤفقیت طرح سازمان ملل متحد با شورای نظار پیوستند. بعضی ها این گروه ها را مانع تطبیق طرح بنان سیوان خوانده اند.

* در جلسهٔ جبل سراج که درآن علاوه از شورای نظار حزب وحدت و افراد مستقل دیگربه اضافه نمایندگان جنرال دوستم و جنرال مومن اشتراك داشتند در مورد اوضاع جاری کشور تبادل افکار نمودند. در این اجلاس نقش اساسی* سازمان ملل متحد و طرح آن از جانب نیروهای دولتی مطرح نگردید. علت آن گذشت مجاهدین و موقف بود که در برابر آنها گرفته شد.گذشت و موقف مجاهدین به این نیروها فرصت داد که به فکر ائتلاف شده و قوت های خود را جمع جورکرده و مرکزیت در مزارشریف ایجاد شده را بیشترتقویت نمایند.تلاش های نماینده سازمان ملل متحد به امید اینکه بتواند تعداد از افراد رژیم را در قدرت آینده کشور شریك بسازد سرعت سقوط حکومت نجیب را تیزتر ساخت لیکن اهداف خود را نه توانست بدست بیاورد. سازمان ملل متحدد و در پشت سر آن قدرت بزرك چون امریکا قادر نبودند اوضاع را کنترول کنند.

رژیم نجیب با وجود تلاش های سیاسی و بر قرار نمودن ارتباطات با احزاب جهادی، گفت و گوها در خارج با وساطت کشورهای ثالث و نقش یاسر عرفات در تشویق پاکستان به بر قراری مناسبات با رژیم کابل نتوانست با ایجاد حکومت ائتلافی در افغانستان گامی برای بقای خویش بردارد. در عوض این تلاش ها موقف گروهای جهادی را سخت تر و امید آنها را بیشتر می کرد.زیرا این تلاش ها دلیل ضعف و نا توانی رژیم تلقی می شد نه توانایی سیاسی و نمایش قدرت.حکومت نجیب با خود فریبی این نمایش هارا نمایان گر ثبات و قدرت سیاسی می پنداشت سرانجام مزه تلخ خود فریبی خود را چشید وگامی سریع تر بسوی سقوط برداشت.

رژیم بعد از متلاشی شدن اوضاع در شوروی دوستان منطقوی خود را نیز داشت

از دست می داد. این دوستان با ایماء و اشاره شوروی وقت دوست و یار و همکار رژیم بودند. با سقوط شوروی هیچ منفعت برای جوانب در ادامه آن روابط باقی نمانده بود. انزوائی عملی رژیم را نا گزیر کرد تا به فکر یافتن طریقهٔ ترك قدرت که حد اقل، خطری را متوجه افراد آن نکند بشود. برملاشدن پایان عمرطبیعی رژیم باعث شد که اردو از هم بپاشد. نیروهای مسلح مستقلانه به شکل قطعات تصامیم خود را گرفتند و از هم پاشند. نیروهای قومی با بر پا نمودن روابط با مجاهدین منطقه، تقویت شدند و علم مخالفت با رژیم را بر افراختند.

حزب حاکم در هر دو جبه سیاسی و نظامی در برابر مجاهدین مجبور به عقب نشینی گردید. رژیم نمی‌توانست پرسونل و افراد تازه را به صفوف خود وارد نماید. برعلاوهٔ دشمنی مردم و جامعه با رژیم، اکثریت مردم افغانستان در اطراف و اکناف می زیند که بطور طبیعی در تحت کنترول گروه های جهادی قرار دارند. این وضعیت جلب افراد به صفوف نظامی دولت از این نواحی را نا ممکن می کرد، مزید برآن هجرت طبقه جوان و برابر با سن و سال خدمت در ارتش را از دست رسی رژیم دور نگه می داشت. بنا بر این در صفوف رژیم جزعدهء مایوس از سرنوشت و مشت افراد بی روحیه کسی وجود نداشت.

در جبه سیاسی وابستگی به شوروی اکثریت کشورهای عضوسازمان ملل متحد را وا داشت تا با رژیم روابط سیاسی منفعت آوری نداشته و در مجامع بین المللی با آن مخالفت کنند. این مخالفت سیلیی بود که هر سال بر رخ رژیم نواخته می شد.

حزب حاکم با قتل وکشتار مردم بیگناه و صدور فرمان های بی مورد وغیر قابل عمل که جز جور و ظلم برجامعه چیزی را بار نمی آورد، خود را از مردم دورکرد که بعدها رهبران بعدی حزب با هیچ حیله و نیرنكَ و ترفند نتوانستند اعتماد و رضایت جامعه را جلب کنند. سوانح افراد بلند پایه حزبی در قتل و غارت مردم پیش چشم همه گان مجسم بود . افراد بعدی خلق و پرچم با همه سعی و تلاش شان نتوانستند آن ناگواری ها را به تاریخ بسپارند. بیگانگی آنها ازجامعه روز تا روز بیشتر می شد و اسباب زوال رژیم را فراهم می آورد.

از آنچه یاد آوری گردید روشن می شود که با اتکا به بیگانه و با سپردن اختیار به اجنبی در تحت هر نام و تعریفی که باشد نمی توان رژیمی را برجامعه بومی و مردم اصلی کشوری قبولاند. چنین سیاست همیشه با مقابله و مبارزه تودها مواجه بوده و در فرجام مردم پیروز و بیگانه پرست ناکام و خاسرمی گردد. احزاب خلق و پرچم و یا احزاب دیگری که حکومت را بدست آوردند نمونه خوبی این تجربهٔ تلخ هستند و چه خوب خواهد بود که دیگران ازآن عبرت بگیرند.

مهرمحبت بیگانه در پیشانی هرگروه و هرحزب و هر طائفه که نمو دار باشد أدامه اقتدار آن طائفه محدود و توام با حوادث تلخ می باشد.

۳- میراث که رژیم برای دولت اسلامی گذاشت

۱- نظام از هم پاشیده:

در اواخر عمر رژیم کمونیستی روابط تمام ولایات باهم منقطع بود. نیروهای جهادی و بقایای رژیم مناطق را که تحت سلطه داشتند مطابق دل خواه خویش اداره می کردند. آنهابه حوادث و پیش آمدها نگریسته مواضع ومواقف را که به سودخود می دیدند اتخاذ می نمودند. قدرتی که بوسیله عدهٔ از وزرا و جنرال های رژیم به آقای مجددی و هیئت کثیر التعداد او سپرده شد در واقع به معنای علاوه نمودن عدد صفر به طرف راست عدد اعشاری بود.یعنی چیزی وجود نداشت که معنا و تاثر داشته باشد. رژیم به آقای مجددی نیروی نظام را تحویل نداد. نیروهای نظامی بقایای رژیم با استقلال و با حفظ تشکیلات شان مناطق را در دست داشتند و از بزرگان خود اطاعت می کردند نه از رییس دولت اکثرمناطق مرکزی کابل در تحت نفوذ همین گونه نیروها بود. در باقی مناطق کابل نیروهای احزاب مخالف و احزاب اهل تشیع وجود داشتندکه راه رفت و آمد افراد دولتی به آن مناطق مقطوع بود.قصر ریاست جمهوری که زمانی موسوم به ارك شاهی و وقتی خانه خلق نام داشت در جوف خود حویلی دارد که آن را حرم سرای گویند و از عهد عبدالرحمان خان تا به حال بهمین نام ماندگار می باشد، در پهلوی آن بنای است که قصر گلخانه نام دارد، این دو مبنی در اختیار رییس دولت بود مبناهای متباقی اطراف قصر و دروازه های آن در اختیار شاهان! دیگر قرار داشت.

افراد بلند پایه و مسؤل رژیم وحزب از وزارت خانه ها قبلا فرار نموده و جای شان خالی بود. وزارت خانه های قوت های مسلح به گروه های جهادی و یا به نیروهای که می خواستند پیوسته اند. حضرت صاحب مجددی نتوانست این نقیصه را مرفوع سازد و نه او وقت کافی برای این کار در اختیار داشت.دوماه مدتی نبود که او بتواند متوجه حل این مشکل و فعال نمودن وزارت خانه ها شود. مجددی صاحب فقط به منسوب نمودن یك تعداد وزرای جدیدکه خود به درك کار و خاصیت کاوی خویش نیازمند سال ها تجربه بودند اقدام نمود.

ب- نیروهای مسلح لگام گسیخته

همان طوری که گفته آمد ارتش ، پولیس و سائرقوت های که از رژیم باقی مانده بود در اختیار دولت جدید قرار نگرفت. قطعاتی که توان نظامی داشتند با کسب پشتیبانی این و آن گروه جهادی و شخصیت، خودها را حفظ کردند و متباقی مؤسسات نظامی در اختیار گروه ها و قوماندانان جهادی درآمد و امکانات آن ضایع گردیده و مورد استفاده دولت قرار نگرفت. نه آقای مجددی و نه استاد ربانی هیچ کدام نتوانستند این نیروها را تحت فرمان خویش در آورند و نه هم موفق شدند امکانات نظامی غصب شده را از قوماندانان و احزاب جهادی واپس بگیرند.حتی گروه ها و احزاب هرکدام دفترهای دولتی و مکان ها را تا آنجا که توانستند نصیب خویش کردند و دولت از استرداد آنهابه نفع خویش عاجز بود.

میراث دیگری که رژیم برای دولت اسلامی گذاشت نیروهای مقتدر قومی مانند جنرال دوستم در مزارشریف و جنرال مومن با امکانات فراوان نظامی درحیرتان بود. نظیر این گونه فرمانداران در شرق، جنوب و غرب کشور وجود داشتند. هرکدام آنهله با احساس ضعف دولت اسلامی خود را امیر و پادشاه منطقهء می دانست که در آن حکمروای داشت. دولت اسلامی نه تنها از قدرت این ملوك نکاست بلکه بر قدرت ایشان افزود. بجای این که آنها از دولت اسلامی بیم داشته باشند در مواردی که راضی نبودند دولت اسلامی را مورد تهدید قرار می دادند. همین اوضاع نابه سامان مجاهدین را نیز تشویق کرد که به دولت مرکزی آنطورکه لازم است مربوط نباشند هر چندکه به شدت

وحدت خود را فرمان بردار دولت مرکزی بیان می داشتند.حتی همین هاحوصله تحمل کوچك ترین کارخلاف توقع شان را نداشتند.

در قسمت شرق کشور، شورایی مشرقی متشکل از احزاب موافق و مخالف دولت استاد ربانی حکومت می کرد.و درغرب کشور جنرال اسماعیل خان امارت خودرا داشت و در قندهار و غزنی و ولایات شرقی و ولایات شمالی قوماندانان دیگری حکومت می کردند. یك قسمت شمال کشور تحت اداره نیروهای دولت سابق بود. مجاهدین آن جاتوان مقابله با آنها را در خود ندیدند و یا با وساطت رهبران شان مقابله را مفید ندانسته با آنها کنار آمدند. این مناطق عملا شبیه به منطقه مجزا از کشور در آمده تشکیلات و اجراات خاص خود را داشت.

ج- سلاح و امکانات نظامی به سرقت برده شده

سلاح و امکانات که از رژیم به میراث ماند اکثرا بدست افراد نا اهل و مخالف دولت افتاد که بعد ها از آن استفاده گسترده علیه نظام صورت گرفت. این گروه های مسلح هر کدام بخش از کابل را تحت سیطرهٔ خویش داشتند و برآن حکمرانی می کردند.بطور مثال حاکم مکروریان اول کسی و از مکروریان سوم کسی دیگری بود.در خیرخانه یك کوچه حاکمی داشت و کوچهء دیگرحاکم دیگر و عدهٔ از آن ها قطعا خود را مطیع دولت نمی دانیستند. این گروه ها رفت و آمد افراد مربوط یکدیگر را در مناطق تحت تصرف شان اجازه نمی دادند. غرب کابل وضعیت دیگر داشت، درآنجا حکومت دیگری حکم فرما بود. اطراف کابل پر از مخالفینی بود که برفرق کابل آتش می باراندند.

تمام مشکلات که رژیم نحیب داشت، از اختلاف، نفاق، بی ادارگی،تشتت و پراگندگی، وا بستگی ، بی برنامگی، و... همه را به دولت مجاهدین سپرد .کشور با چنین وضعیت نیازمند کسی بود که این همه را درك و تحلیل و تجزیه می کرد و توانایی آن را می داشت که در برابر مصائب مقاومت کند و باسرعت این امراض همه گیر رامداوا نماید . متاسفانه کسانی که اختیارکشور را در دست داشتند نتوانستند لین آرزوی اهل وطن را بر آورده سازند .

د- گروپ های جهادی منحرف شده

رژیم نجیب در بین گروپ های مجاهدین رخنه کرده با پخش پول و رشوه و ترویج فحشاء و پروپانگندها و تحریکات قومی یك تعداد از گروپ های جهادی را منحرف گرد انده بود. چنین گروپ ها در تحت نام مجاهد عمل می کردند.این گروپ های فساد زا را نیزمی توان از میراث رژیم نجیب به دولت اسلامی خواند که بعدها در گسترش اختلافات و ایجاد بی نظمی و بی قانونی نقش بارزی را انجام دادند.

قاری عبدالستار سیرت، رییس حزب اسلامی رژیم نجیب که به احوالات کابل آشنا و با رژیم شاهی و رژیم های بعدی روابط داشته و شناخت همه جانبه از اوضاع و حافظه خوب دارد در اسلام آباد به من چنین گفت: وقتی کابل را ترك کردم به نحوی لست در حدود سه هزار قوماندان و سرگروپ از آدم های گم نام تا آدم های مشهور و شناخته شده را که با رژیم نجیب و خاد تعهد و روابط و رفت و آمد داشتند با خود بیرون نمودم و در ملاقاتم به استاد ربانی این موضوع را به اطلاع شان رساندم.

دولت برای جذب و جلب این گروه از قوماندانان و سرگروپ ها از تجربه های که روس ها قبلا آزموده بودند استفاده می کرد.ایجاد اختلاف و درگیری در بین گروه ها و وعده کمك وهم کاری به طرفی که با دولت معاهد می شد یکی از روش هابود. گاهی هرد وطرف درگیر رابدون آنکه طرف ها از واقعیت اطلاعی داشته باشند معاهد خویش ساخته آنها را تمویل می نمود تا درگیری قتل و بی امنی ادامه یابد. رشوه و پیشکش نمودن مقدار قابل توجهی سلاح و مهمات چیزی بود که چشم این گونه افراد راکور می ساخت و آنها را در جال خبیثه دولت می انداخت.دستگاه خاد با استفاده از زنان فاحشهٔ که در صفوف حزب تربیت کرده بود مشغول تهیه اسناد وکارهای می شدکه متعهد ینش در آینده نه توانند از فرمان خاد سرپیچی کرده از تعهدشان پشیمان شوند.شایعات وجود دارد که ببرك کارمل به تعداد از اناث عضو حزبش دستور داده بود که اشاعه فحشاء، جاسوسی، خبر چینی را در راس فعالیت های خویش قرار دهند.زیرا بقاء رژیم منوط به همین فداکاری و خودگذری آنهاست .حزب پر افتخارشان !! این وظیفه دشوار را به آنها می سپارد و امیدوار است که مؤفق باشند. اکثر این فاحشه ها عضوسازمان خاد بودند.

مردمان چیز فهم در کابل این شایعه را تردید نمی کنند.

در ازبکستان مسؤلیت سفارت دولت اسلامی افغانستان را داشتم یکی از همکارانم که روزگاری مربوط حزب پرچم و در یکی از ولایت ها والی هم بوده است به من گفت: (از اینکه از وی اجازه ندارم نامش را ذکرنمی کنم .) در مذاکرات که بین جنرال دوستم، جنرال مومن، و سائر جنرال هـای طرفدار کارمل با شورای نظار بر سر موضوع سقوط نجیب و راندن افراد حزب اسلامی از کابل صورت گرفت موافقه شده بود که آنها پنجاه در صد در اداره امور شریك خواهند بود.بعد از اینکه مقصود بدست آمد آقای مسعود در پی نادیده گرفتن این فیصله افتاد.کارمل و برادرش و جنرال های طرفدار او در حیرتان جلسه کرده به این نتیجه رسیدندکه مسعود با آنها بد عهدی کرد و باید جزایش را داد و به او فهماند که بدون همکاری ما کاری از دستش پوره نخواهد بود. اکنون که او خود راکسی می پندارد باید برایش درسی داد که بداندکسی نیست. حمایت شما از او دیگر لازم نیست .قوت های شما در مناطق که کنترول دارند مستقلانه عمل کنند.او نمی تواند به شما ضربه وارد آورد. دوستان ما (روس ها) با شما همکاری خواهند داشت . هنوزشاهرك کارها در دست ایشان است.به آن دوشیزه گان که درکابل هستند و سال های متمادی مشغول خدمت حزب بوده و برای حزب شان کارهای مهمی را موفقانه انجام داده اند و هنوز در ارتباط با حزب آماده فعالیت اند دستور داده می شود که بامجاهدین نزدیك شوند. در ادارات در بازار و شهرکابل به شکار افراد مجاهد مشغول گردند.باکشاندن آنها به عیاشی و شهوت رانی دستورات حزب را عملی کنند و از خود این شایستگی را تبارز بدهندکه افراد بلند رتبه را در حلقه عیش و عشرت خود طوری بپیچانند که از فرمایشات آنها پیروی کنند. در بازار، محله و شهر وضعیت را طوری آماده کنند که دیگران آنان را دیده به این کارتشویق شوند.در چنین حالت خوف و رعب که مردم از مجاهدین دارند نابود می شود و مقاصد ما انجام می یابد.موضوعاتی در بین آنها بروز می کند که سبب اختلاف آنهامی شود و آنهابه اتهامات علیه یکدیگر روی می آورند.این دوشیزه گان اسرار و راز های آنها را پوشیده نگذاشته احوال یکی را به دیگری حکایه کنند. در مورد درستی این مطلب سخنان از دوستانی

شنیـدم که درکابینهٔ مجاهدین به صفت وزیرمشغول کار اند.

موجودیت اینگونه افراد درحکومت استاد ربانی و علی الخصوص در وزارت امنیت میراثی بود که دولت اسلامی از رژیم قبلی بدست آورد.

ه- وضعیت اخلاقی ناگوار مرکز کشور

در هر شهر بزرك تعداد افراد فاسد الاخلاق را می توان یافت و این امرتقریبا طبیعی به شمار می آید. در نظر مردمان اطراف کشور وضعیت اخلاقی در کابل در عهد حکومت های قبل از رژیم کمونستی مورد سوال قرار می گرفت.این قضاوت ناشی از تفاوت وضعیت شهر و ده بوده بسیاری از مسایل که درده جز اخلاق بشمار می آید و به آن تعصب ورزیده می شود درشهرها زود تر بی رنك گردیده کمتر مورد توجه قرار می گیرد، واقعیتی است که تا کنون به مشاهده رسیده است.اما دیگر گونی آوردن در مسایل اخلاقی، سنتی و عنعنوی جامعه با یك جهش، نهایت دشوار خواهد بود و نتیجهٔ نخواهد داشت. چنانچه امان الله خان با وجود داشتن امکانات مناسب برای حکومت کردن، در نتیجه چنین سیاست مجبـور به ترك تاج و تخت شـد .این باررژیم می خواست =بقول کارمل = تفاوت اخلاقی بین انسان شوروی و انسان افغانی را ببیند.نا درست تر از همه این که رژیم 'زن' را محور اساسی موضوعات و مسایل اخلاق می پنداشت و فکر می کرد که با تغییر زن اخلاق نیز تغییر می کند. در حالیکه موضوعات و مسایل مربوط به زن جزء از عنعنه و قسمت از اخلاق جامعه است نه کل آن .اینگونه پندارها باعث می شود که مسایل مهم اخلاقی زمینهٔ پرورش و رشد را نیابد و در بوته فراموشی گذاشته شود. رژیم سر و پا برهـنه بودن زن، رقاصی، سرایندگی و حضور وی درکنار مردان را نمونهء تحول اخلاقی جامعه می شمرد و آن را هنر تلقی می کرد. چنانچه در مجلس برگذاری اولین و آخرین جشن روز تولد ترکی دختران افسران عالیرتبه رژیم در محضر مهمانان و سفرای موجود در کابل به آوازخوانی و رقاصی می پرداختند ترکی را به حیرت آوردند.او رو به طرف یکی از مهمانان گردانده می گوید: باور نداشت که دختران افغان این اندازه هنر مندباشند. این مطلب در فلمی که بنام دو روزیی در پی از طرف رادیو تلویزیون کابل ترتیب گردیده بود به نمایـش گذاشته شـده است.

نجیب از آنچه که کارمل کاشته بود بهره برداری می کرد.نجیب با مهارت خاص خود نه تنها وضعیت اخلاقی را در کابل بلکه در بین آن گروه های مجاهد ی که با وی متعهد گردیده بودند شرم آور ساخته بود.برای مثال داستان چشم دید خود را درا ین جامی آورم.

در اوایل استقرار حکومت اسلامی با بعضی دوستان رفت و آمدهای به کابل داشتیم و بدعوت عدهٔ از آنهابه خانه های شان می رفتیم و مایل بودیم که از رژیم گذشته صحبت کنند و بگویندکه آنها در کابل چه می کردند و اکنون که رژیم مجاهدین حاکم است چه فرق رونما گردیده است.در آن زمان منظره کابل و مردمی که در آنجا مانده بودند دیدنی و تماشایی و شنیدن حرف های شان دلچسپ بود. مخصوصا برای کسانی که می خواهند معلومات تازه و زنده داشته باشند.

روزی از طرف یکی از وطن داران رستاقی دوستم استاد وحید امراداره فلم و هنر حزب اسلامی دعوت شدیم تا شب جمعه را در خیرخانه مهمان وی باشیم .میزبان در رژیم قبلی رتبه دگروالی را فایز بوده و اکنون دست از کارکشیده است.من حدس میزنم که او در اداره اطلاعات رژیم قبلی مسؤلیتی داشته است.خانه اوکوچك و مفشن بود.مهمان خانه علیحده نداشت.در کابل روی گیری زن از مرد آن سان که درسائر ولایات مروج است، چندان مراعات نمی شود.ما که مربوط مجاهدین و متعلق به حزب اسلامی، حزبیکه در نزد مردم کابل به بنیاد گرایی معروف است، بودیم. او سعی کرد تا مشکل پرده داری را تحمل نماید و ما را در یکی از اطاق های خانهٔ سه اطاقه اش محبوس کند. میزبان ما که به اصطلاح ریش ماش و برنج ـ سیاه و سفید ـ داشت با بشاشت و پشانی باز که عادت مردم رستاق است از ما پذیرایی می کرد و مخصوصا از من که برایش بیگانه تر از دوستم بودم . استاد وحید در توصیف من مبالغه می کرد .از هرچمن و سمن حرف می را ندیم .ما خود ها را چون رند حافظ آنقدر زاهد ریای و بی علاقه به دنیا تبارز نمی دادیم. (دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات -- مکن بر فسق مباهات و زهد هم مفروش) از حال و احوال گذشته و روش مردم و مسائل اخلاقی در زمان خلقی ها داستان هامی شنیدیم .او حرف های را می گفت که دیگران می گفتند ؛ چون آزادی زن ، متروك شدن عنعنات

قومی و دساتیر اسلامی و غیرد که خلاصه حرف های وی چنین است:

می بینید خانه ها از هم پوشیده نیست. شما در اطاق خود اگر پنجره را بگسترانید از خانه همسایه به خوبی مشاهده می شوید. حق ندارید به همسایه بگوئید که پنجره اش را بطرف خانه شما نگذارد. همسایه نشینی ها ـ که منظورش محافل قمار و حتی خورد نوش مواد مخدراست ـ خیلی ها رواج دارد. مشغولیت شب هنگام آنهای را که مصروفیت نداشته باشند همسایه نشینی، تماشای فلم و قمار بازی تشکیل می دهد. می خوارگی در بین آنهای که توان آن را دارند مروج است. حتی هم اکنون که حکومت مجاهدین حاکم است همهٔ آن کارهای قبلی ادامه دارد. به استثناء چند روز اول حکومت مجاهدین که مردم از نام مجاهد و رژیم آن بیم داشتند به این کارها اقدام نمی کردند. اکنون تماشای فلم های برهنه ، قمار وشب نشینی هنوز از رونق نمانده است. مردم هزلیات عبیدزاکانی و نوشته جات مانند آن را می خوانند و از آن لطف اندوز می شوند. به مقصود و مفهوم اینگونه رسالات توجه ندارند فقط از ظاهرجمله های آن ها لذت می گیرند. میزبان ما برای تثبیت حرفش گفت من خودم کتابچه شعر هزلیات زاکانی را دارم اگر می خواهید بخوانید. او که از مجاهدین بیم نداشت و ما را از حزب اسلامی خشك و خشن می پنداشت حالا مانند دیگران تر و تازه و شنونده یافته بود چند بیت از مثنوی امرد بازی و محفل قمار عبید زاکانی را قرائت کرد و با کافی گفتن آقای وحید آن را خاتمه بخشید. او از شعر خوانی منصرف شد و به حکایه پر دازی پرداخت. از گروپ های مجاهدین و از پیوستن آنها به حکومت نجیب و ادارهٔ خاد او و بالاخره آمدن شان به کابل و علاقهٔ آنهابه فحشاء و محافل رقص و بزم با دستارهای آویزان و ریش های دراز و کوتاه چنان با آب و تاب حکایه می کرد که ما از شرم عرق آلود می گشتیم وگاهی به نشانه عدم تایید سر خود ها را شور داده ابراز تعجب می کردیم. او باصطلاح در قصه خود سرخ آمده چنان شرحه می داد که توقف دادنش مشکل بود. سر انجام در یافت که لااقل همهٔ حرف هایش را قبول نداریم .ناگاه تغییر جهت داده گفت می دانم آنچه را که گفتم مورد تایید شما قرار نگرفت، هر قدر بگویم وسوگند یاد کنم نمی پذیرید و فکر می کنید که من به رژیم قبلی مربوط هستم وعلیه مجاهدین توطئه می نمایم تا نخست قوماندانان را بد نام کنم و از

طریق آنها جهاد و مجاهدین را.

من به حزب خلق و پرچم وآن رژیم های که خدمت کرده ام -شرافتمندانه! -لعنت می فرستم. اجازه بدهید فلمی را نشان بدهم که قناعت شمار افراهم بیاورد. او درست درك كرده بود كه ما شكاك هستیم و باورش نمی كنیم .او در نمایش فلم تردیدی نکرد و بی اختیار فریاد کشید که ویدیو وبطری را بیاورید. بیادش آمد که خانمش از ما روی گیراست .خودش رفت تا اسباب و سامان قناعت فراهم آوری اش را بیاورد. پیش از آمدن ما شاید ویدیو و تلویزیونش را از این اطاق که صالون خانه به حساب می آید بیرون کرده باشد. اتفاقا ویدیو خراب بود.میزبان از ماخواست که چند لحظه تنها بمانیم ؛ او نزد مستری دوستش می رود، ویدیو را ترمیم کرده می آورد.به اظهارات ما که ضرورت نیست در یك فرصت مناسب دیگر می شود فلم را دید و قناعت کرد، توجه ننمود.دوباره مهمان شدن درکابلی که بی کاری و فقر خود نمایی می کند چندان خوش آیند دوستا ن نیست. مخارج خانواده ها از در آمد شان بیشتراست. مهمانداری بارسنگین تلقی میشود.او یك ساعت بعدتر برگشت که ویدیوترمیم نشد تا فردا صبح پرزه اش پیدا می شود. فردا بعد از صرف صبحانه اجازه خواستیم که مرخص می شویم با این جواب او مواجه شدیم . من در این شهر با وضعیت اقتصادی سخت شوربای چاشت را تدارك دیده ام.روزجمعه است بعد از صرف چاشت نمازجمعه را در مسجد ما بخوانید و بعد پناه تان بخدا.

فلم و ویدیوآماده شد.مهمان دار ریموت کنترول را در دست گرفت .جای راکه بی عفتی اش قابل تحمل ما نبود به سرعت می گذراند. درساختمانی که به بناهای منطقهٔ وزیر اکبرخا ن مشابهت داشت در صالون فراخ که با صوفه های مرفه ، میزها ی شیشهٔ و فرش های رنگین مفشن گردیده بود گروپ از مجاهدین! متعهد خاد در حدود هفت هشت نفر با ریش های کوتاه و دراز در صوفه های نرم لم داده بودند. یك دستهٔ ساز آواز خوانان و نوازندگان که در بین آنها یك مطرب بچهٔ امرد خوشنوا نیز بود در این محفل حضور بهم رسانده بودند. قوماندان در یك صوفه دو نفره تنها لمیده و بسه فرد زن فاحشه مشغول رقص وآواز خوانی در اطراف او اند.خوردنوش ادامه دارد از خودبی خبری بکار است.در پشت میزی که تلیفون قرار دارد یك آدم ریش تراشیده محفل را کنترول

می کند. معلوم بود که اوسروسامان دهندهٔ این مجلس و از مؤظفین خاد است.*دگروال به سانسور فلم ادامه داده همان جاهای را نمایش می دهد که اظهار اتش را تائید کند.او می گوید صحنه های را که من از حکایت آن ها از شما شرم کرده بودم نمی گذارم روی صفحهٔ تلویزیون ظاهر شود.فلم را به جای رساند که یك زن فاحشه بر روی میز مقابل قوماندان بر روافتاده دراز می کشد تا او به پشت و پهلوی وی نگریسته تحریك شود و دست نوازشش را به هرجای که می خواهد بکشد دیگری از پشت سر قوماندان ریش و رویش را مالش می دهد و آن یکی دیگر مشغول مهمانان دیگر است. درست گفته اند که در مال غنیمت سهم سوار دو و از آن پیاده یك است!!

ما مجبورشدیم به دگروال آمنا و صدقنا گفته و از چنگش رهایی یابیم. واقعا تحمل این شرم از حوصله و توان کسی که روزی را درگروپ مجاهدین گذرانده باشد بیرون است.

و- امکانات بغارت رفته

از آنجای که نظام دولتی به معنای واقعی اش در اواخرعمر رژیم نجیب باقی نمانده بود؛ ذکر اقتصاد ورشکسته ، وطن ویران ، شهر و قصبات سوخته ، فقر، غربت و بیچارگی ، معارف مجروح از تیر آلام افکار بیگانه و غیره وغیره به مثابه میراث رژیم کمو نیستی به دولت اسلامی تحصیل حاصل ا ست. هر هموطن ما در هر قسمت کشور زیسته باشد بر مدعای بالامی تواند گواهی بدهد.

بر رغم پس افتادگی و غربت و بیسوادی کشور ما عمری طولانی دارد و بنیاد های که برای اداره کشور وحل مشکلات جامعه لازم است را داشت. با وجود غارت های که در نتیجهٔ تغییر رژیم ها صورت می گرفت باز هم چیزی که قسمتی از احتیاجات و ضروریات این بنیادها را مرفوع دارد باقی می ماند. هنگام تغییری رژیم قبلی به رژیم اسلامی اکثریت این امکانات به غارت رفته بود. دفاتر، ادارات، وزارت خانه ها، مؤسسات بدترین دوره عمر خود رامی گذراندند. با استقرار رژیم جدید آرزو برده می شد که وضعیت روبه بهبود بگذارد؛ دوران غمگساری بنیادها و مؤسسات کوتاه تر باشد. متاسفانه آرزو برآورده نشد و وضعیت رو به خراب تر شدن گذاشت.

ز- جامعه روان خسته

با پیروزی مجاهدین و سقوط رژیم آنهای که در مناطق تحت سیطره حکومت کمونیستی می زیستند اعم از آنانی که با رژیم همکاری داشتند و یا آنانی که مجبوریت های وادارشان کرده بود به اطاعت از حاکمیت تن بدهند روان آرام نداشتند، ده ها خیال و صدها اوهام اذهان و افکارشان را احتوامی کرد و از معامله رژیم اسلامی بیم ناك بودند. همکاری با رژیمی که عنعنات ملی و دساتر مذهبی را مسخره می کرد و اکنون در برابر حامیان مذهب و آداب و رسوم شکست خورده بود روان آنها را می آزرد. خستگی از دست دادن داشته های مادی و مرگ عزیزان و اقارب رفع شدنی نبود. آنها دولت اسلامی را درست نمی شناختند و نمونهٔ حاکمیت که در نتیجهٔ جهاد بوجود آمده باشد را در دنیا نمی دیدند که به حساب آن قیاس کنند وخود را قانع بسازند. آنها درآغاز به یك تعداد فرضیه های مجهول مواجه بودند.

برای دولتی که بخواهدکاری انجام بدهد وجود جامعه چنین از عمده ترین مسائل آن به شمار می رود.

٤- وضعیت مجاهدین یك سال قبل از سقوط رژیم

خبر خروج آخرین ارتشی روس از فرازپل دوستی به تاریخ ۱۵/فوریه/۱۹۸۹م نوید دهندهٔ عمر کوتاه رژیم و برای مجاهدین روزنهٔ پیروزی حتمی و قریب الوقوع بحساب می آمد. این خبر طرفداران شوروی در افغانستان را که اداره کشور را بعهده داشتند حیران و سر گردان ساخته بود. آنها نمی توانستند وقایع آینده را به نفع خود توجیه کنند. رژیم با درك این واقعیت مارش را که درتوان داشت درکابل انجام داد. نمایش دختران مسلح و ملبس بالباس نظامی ترفند برای تقویه افراد روحیه باخته رژیم بود و با مهارت انجام یافت.

با وجود تلاش های نجیب رییس رژیم و همکاری مالی ونظامی شوروی افراد عالی رتبه احزاب اقتداررشته سلطه خویش راگسیخته یافته وبه فکرراه و چاره شدند.

جانب مجاهدین که ارتش شوروی را درمقابل خودنمی دیدبه نمایش های رژیم اهمیت نمی داد و نیروهای رژیم را لقمهٔ بی زحمت می پنداشت. برسر بلعیدن این لقمه در

بین مجاهدین اختلافاتی بوجود آمد. احزاب چون جمعیت اسلامی و حزب اسلامی در فرو بردن لقمهٔ مذکورکه توان آن را در خود می دیدند حریص تر از دیگران بودند. احزاب دیگر جهادی بیشتر در فکر شریك شدن و سهیم بودن در مزایای فتح و پیروزی بودند.دوحزب متذکره هنرهای خویش را بکار می بردند تایکه تاز میدان فتح بحساب آیند یا حد اقل یك سر و گردن از حریف بلندترباشند.

حزب اسلامی به حمله همه جانبه برکابل تاکید می کرد.وجمعیت اسلامی این کار را عملی و مفید ندانسته طرح خود را اراء می نمود.هرکدام تلاش داشت قوماندانان و مجاهدین احزاب دیگر را به جانب خود متمایل سازد.شوری ها وگفت و شنودهای به منظور بدست اوردن این مطلب صورت گرفت.

در میدان های نبرد هنگام شدت جنك کارشکنی ها بوقوع می پیوست که در نتیجهٔ آن حمله مجاهدین بر جلال آباد بعد از خروج ارتش روس مؤفقیتی را بار نیاورده مورال فرسوده افراد رژیم جان تازهٔ گرفت.

رقابت رهبران احزاب سیاسی جهادی در این مقطع حساس زمانی باعث می شود که قوماندان های جهادی مهم به فکرگسترش روابط خود با قوماندانان حزب مربوط خویش و تنظیم های جهادی دیگرگردند.آقای احمد شاه مسعود قوماندانان جهادی را در توپ خانه واقع در سرحد چترال و بدخشان جمع و جلسه ء را دائرنمود(اوکتبر ۱۹۹۰م).

چندی پیش تورن محمد اسماعیل خان قوماندانان جهادی را درمنطقهٔ در ولایت غوردعوت نمود (جولای۱۰۸۷م).سائر قوماندانان جهادی به اندازهٔ توان و صلاحیت خود در مناطق شان تلاش های مشابه را انجام دادند.این قوماندانان مسلح در ظاهرمخالفت با دستگاه رهبری حزب شان نداشتند اما درعمل اقتدار رهبران را کنترول کردند و اهمیت کابینه های مؤقت احزاب دردیار هجرت را برهم زدند.

درگذشته گروپ های مسلح در دفترهای حزب شان با افراد مؤثر و مقتدر و نزدیك به رهبرتنظبم می پیوستند تا حامیان خوب اکمالاتی داشته باشند.

یك سال قبل ازسقوط رژیم وضعیت بکلی وارونه شده بود.دفترداران بودندکه با آینده نگری با گروپ های مسلح خود را می چسپانند.شاید به مشکل بتوان دفترداران

تنظیم ها را صنف سیاسی همان احزاب بشمار آورد اما مسلم است که درك سیاسی این افراد بر درك سیاسی همرزمان شان در سنگرها تفوق نسبی داشت.

در زمان جهاد که می بایست [illegible] و اهمیت از آن قوماندانانی جهادی و سنگر دارن می بود در تصرف سیاست مداران جهادی قرار داشت؛ برخلاف در زمان حکومت که باید سیاست مداران اولویت می داشتند نظامیان اولویت یافتند .

در مبارزات مسلحانه و انقلاب ها و درگیریهای از این نوع اساسات و مقدمات پیروزی را بنیاد مسلح بوجود می آورد و در جریان درگیری تشکیلات سیاسی نقش های ماوراء محوری را به پیش می برد که با وصول به سرحد پیروزی تشکیلات سیاسی بر روی محور قرار گرفته و نقش های ماوراء محوری به تشکیلات های مسلح محول می گردد. در چنین شرائط مبارزهٔ مسلحانه و انقلاب ثمرمی دهد و به پیش می رود و عکس آن هرج و مرج و بی برنامگی را باعث گردیده منجربه هدر رفتن تلاش های هر دو تشکیلات می شود که مثال بارز آن مبارزه مسلحانه و یا جهاد عزیزملت افغان می باشد.

یك سال قبل از سقوط رژیم در جرائد جهادی اخبار فتح سنگرهابا عناوین درشت تحریر و مصاحبه با قوماندانان وسرگروپ ها، تعریف و تمجید و دست آوردهای مبالغه آمیز آنها نظر ربایی می کند. این گونه تلاش ها در حدمناسب مفید و لازم بود. رقابت احزاب در تعریف ها و تمجید های کاذبانه بخاطر خود نمایی در برابر حریف کار را بجای کشاند که گروپ های مسلح غیر از خود چیزی دیگری را نشناسند. این روش یا لغزش رخنه دیگری بود که در صفوف رزمندگان پدید آمد و در یك سال قبل از پیروزی کاملا آشکاربود. جمعیت اسلامی نسبت به احزاب دیگر این روش یا لغزش را جدی تر مرتکب می شد.

۱-وضعیت جمعیت اسلامی یك سال قبل از پیروزی

جمعیت اسلامی قدرت را بدست گرفت ازشورای تنظیمی وترتیب و درجه های که قبلا داشت اثر قابل ملاحظه درتشکیلات حکومتی اش دیده نشد. معاون ومنشی و

روسای کمیسیون ها در اداره وحکم روایی حکومت نقش اساسی نداشتند و بوظائف کم اهمیت تر از آن مؤظف بودند که انحراف از سنت های تشریعی سیاسی به شمار می آید. لله الحمد انحراف از سنت های تشریعی مانند انحراف از سنت های تکوینی نابود کننده نیست .مثلا اگر آب وآتش از سنت های تکوینی از خاصیت های که برای شان مقدرشده است انحراف نمایند آشفتگی های نابودکننده ء بوجود می آید و چنانچه آفتاب خاصیتش را از دست بدهد دنیا بسوی نابودی می شتابد. انحراف از سنت های تشریعی=پیروزی حق بر باطل که جهان را پر از عدل و انصاف و رفاهیت می نماید زیان آور بوده ظلم و جور، حق تلفی، محرومیت و بیچارگی را تحمیل می کند لیکن بصورت آنی باعث نابودی نظام نمی گردد.

حزب حاکم گرفتار وضعیت که بیان شدبود. این وضعیت نمی توانست دولت را سقوط بدهد ولی می توانست گام های دولت را بسوی زوال سریع تر کند. حالا که سخن از جمعیت اسلامی می رود بهتراست وضعیت و برداشت های این حزب را دریك سال قبل از پیروزی انقلاب از سیمای جریده مجاهد بیانگر اندیشه های جمعیت اسلامی بخوانیم.

جمعیت در این سال از تطمیع قوماندانان گلایه می کند و این عمل را خطرجدی در برابر انقلاب به شمار می آورد.آشکار است آن عده قوماندانان این حزب که تطمیع شده اند بر موقف و حالت آن اثر گذاشته و خطری را بوجود آورده اند. استاد ربانی موضوع را چنین بیان می دارد: " اگر به یك قوما ندان چیزی داده می شود، این در حقیقت دامی است برای سرکوبی فرد فردما و بی اعتبار ساختن انقلاب ما " (۲). این وضعیت تنها مشکل جمعیت نبود. همه احزاب به این مشکل که ازمدت ها قبل و از طرف اطراف مختلف صورت میگرفت مواجه بودند.به قوماندانان مستقلانه امکانات داده می شد که نیازی به تنظیم های شان نداشته باشند.این کار از سال های پیش آغاز شده بود اما خطرش یکسال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی جدی تر تبارزکرد و استاد ربانی به آن متوجه شده فکرمی کرد که انقلاب توسط این گونه افراد ترور می شود.او وحدت را دوای این درد مزمن تشخیص داد. تشخیص درد و دوا هر دو درست بود.اما پای اخلاص در میان نبود

تا این تشخیص درست اثرش را بگذارد. استاد بدون آن که به نتیجه یقین داشته باشد نتیجهٔ گیری می کند. او در همین شماره مجاهد به ادامه می گوید: "پرتوان ترین پاسبان که بتواند ترور انقلاب را جلوگیری کند وحدت ماست. (نتیجه می گیرد) وه چه درد ناك است که ما باشیم ولی انقلاب ما نباشد و راه ما کج باشد" نمی دانم امروز خوانندگان چگونه می اندیشد او و انقلاب کدام یك هست و کدام یك نیست. ظاهر امسلم این است که جناب استاد هستند. این که انقلاب هست یا نیست و راه کج بوده است یا راست ایشان قضاوت فرمایند.

جمعیت اسلامی مانند سائر احزاب جهادی به حل مشکل افغانستان توجه می کند و باین موضوع بیشتر از گذشته دقت نموده و آن راممکن می پندارد و عوامل و موانع آن را نیز شناسای می نماید. جریده مجاهدمی نویسد: "دو عنصرعامل فاجعه و مانع حل مشکل افغانستان است یکی وجود رژیم ملحد و دیگری دوام مداخله روس ها"

یك سال قبل از سقوط رژیم موقف امریکا در برابرجهاد و مجاهدین چرخش می نماید؛ موقف متذکره نه تنها جمعیت بلکه سائر منظمه های جهادی را به عکس العمل واداشنه و روش امریکا محکوم می گردد. مجاهد در شماره فوق تحت عنوان " دافغانی مجاهدینو په وراندی د امریکی اوسنی دریخ تـه یوه کتنه "طعنه می زند، امریکا تا وقتی که در برابر شوروی نیازمند بود مجاهدین افغان را مجاهدمی خواند و از آنهاجانب داری می نمود. وقتیکه شوروی از بین رفت با روس ها همدابستان می شود و از تشکیل رژیم اسلامی در افغانستان جلوگیری می کند.

احزاب اسلامی منجمله جمعیت یك سال قبل از سقوط رژیم متوجه می شوند که در برابر تاسیس دولت اسلامی در افغانستان موانع زیادی ایجاد می شود. قدرت های بزرك دنیا متحد می شوند تا جلو آن را بگیرند. آنها یاوران گذشته را از دست می دهند. صحنهٔ دیگری مبارزه بوجود می آید که درآن نقش تفنك و تفنگ دار تقریبا صفراست. این جاست که کمبود و یا نبود صنف آگاه و دشمن شناس و مدبر محسوس می شود؛ ولی کسی به آن اهمیت نمی دهد. این غفلت آسیای دشمن را سیراب می دارد. نظامیان روز تا روز گرفتاردام و دانه دشمن گردیده به قتل و کشتار و غارت اموال

یکدیگر خو و عادت می کنند.

درآغاز نیمه دوم سال ۱۳۷۰ه ش پیروزی مجاهدین مسجل به نظر می رسد. احزاب جهادی به تشکیلات نظام آینده کشور علاقه می گیرند و سعی می کنند تا سیستم و نظام جانشین رژیم موجود را بوجود بیاورند. آنها در این مورد اظهار نظرمی کنند. از استادربانی نقل قول می شود: "شورای آینده باید با در نظرداشت حجم و قوت احزاب روی یك روش عادلانه بوجود آید."(۳)ازگفتار استاد معلوم می شودکه اوگمان می کند دسیسهٔ موجود است که قوت احزاب جهادی را درساختار آینده حکومت افغانستان در نظر نگیرد و در نتیجهٔ سازش و روش های غیر منصفانه این ساختار بوجود آید و بر آنها تحمیل شود. این بیم استاد درست از آب برآمد .با روش غیرمنصفانه و تحمیل کشورهای دوست و شخصیت های دارای نفوذ بر رهبران جهاد موافقت نامه پشاور پذیرفته شد، از قضا جمعیت سهم دل خواه را گرفت.

شاید در نتیجهٔ تحولاتیکه در داخل صورت گرفته بود برك برنده در اختیار آن حزب قرار داده شده باشد.

احزاب مقتدر جهادی که موضوع حکومت آینده افغانستان را در این سال تحت بحث جدی داشتند مصمم بودند که مشکلاتی برای رقبای خود بوجود بیاورند و می دانستند که از طرف آنها نیز چنین مشکلات در برابرشان بوجود خواهد آمد. آنها نمی توانستند به آن اعتراف نکنند. این احزاب ظاهرا تمایل برای حل این مشکلات نداشتند. از استاد ربانی در شماره فوق نقل قول شده است: "مشکلات دیروز هم وجود داشت، امروز هم وجود دارد و شاید فردا هم مشکلات شدید تری دامن گیر ما شود، اما من عقیده دارم که برای حل قضایا باید با صدق و دل سوزی طوری برنامه ریزی شود تا باعث دشمنی جدید و کشمکش های تازه و اختلافات نوی در ما بین جبهات نگردد." گفتار فوق هیچ ابهامی را باقی نمی گذارد که مجاهدین در یك سال قبل از سقوط رژیم دچار چه مشکلات و اختلافات عمیق بوده اند. با این وضعیت ایشان صلاحیت اداره کشور را نداشتند. در چنین حالت قدرت در اختیار آنها قرار گرفت که اثرات سوء آن تا حال باقی بوده و یادآوری واقعاتش لرزه براندام شنونده می گذارد.

رهبر جمعیت اسلامی می دانست که فردا مشکلات فراوان بوجود می آید. رقابت بر سر احراز قدرت در بین احزاب مقتدر جهادی،احزابیکه جبهات قوی و فعال و امکانات نظامی و مالی بهتر دارند افزایش می یابد. این رقابت را حمایت کنندگانی بیرونی تائید می کنند.آنهابه کنارآیی و ائتلاف و حکو مت مشترك هر چند به زبان ازآن حرف می راندند و در تبلیغات خویش هرکدام خود را آماده گذشت بیشتر و طالب وحدت قلمداد می کردند ؛ امید نداشتند.شاید این سوال در این جا موجه به نظر برسدکه دو حزب مقتدر جهادی از نقطه نظری فکری و ایدیولوژی و حتی تکتیك های که بکار می برند در آن حد از تفاوت نبودند که نتوانند باهم یکجا حکومت کنند.هردو به خوبی می دانستند که اگر آنها صادقانه با هم همکاری داشته باشند جوانب دیگر نمی توانند مانع و رادع جدی در برابر شان ایجاد کنند.پس چرا با هم بـه توافق نرسیدند.یك تعداد عوامل از قبیل اختلافات سلیقه ء افراد که از دیر باز در بین آنها وجود دارد، مشوره های اجانب ،روابط بابقایای رژیم به منظور تصاحب منفردانه قدرت و خودبینی اسباب اساسی عدم سازش آنها بحساب آورده می شود. امکان وجود عوامل مخفی و اساسیی که در رسانه ها و مطبوعات و نشرات افشانشده و نمی گذاشت که اعتماد و اطمنان در بین احزاب بوجود آید را نمیتوان بکلی مردود دانست.

آرزوی استادربانی، برنامه ریزی صادقانه و دلسوزانهٔ که جلو بروز کشمکش ها و دشمنی های تازه رابگیرد واقعیت نیافت .دشمني ها خون صدها انسان بی گناه را ریخت و در فرجام مجبوریت ها این دو جانب را کنارهم گذاشت که سودی را بار نیاورد.

در سال ۱۳۷۰ ه ش مخصوصا درنیمه دوم آن احزاب مقتدر به برج ساعت سلام خانه قصر ارك (شاهی ، جمهوری و بالاخره خانه خلق)چشم دوخته بودند و فاصله رسیدن به قدرت را کوتاه می پنداشتند.آنها بیشتر از آنکه دشمن را زیر نظرداشته و ضربه های آخری را بر آن وارد آورند متوجه حریف و رقیب و خنثی نمودن فعالیت های یکدیگر بودند.وضعیت متذکره یکی دیگر از علت های ادامه رژیم نجیب بعد از خروج ارتش سرخ بود.

جمعیت اسلامی در این مقطع از زمان حل نظامی را یگانه راه نجات می خواند و

در پهلوی آن به حل سیاسی و پیشنهاد طرح سازمان ملل متحد مانند حریفش ، حزب اسلامی نمی نگریست و طرد یك سره طرح سازمان ملل متحد را محکوم نمی کرد و آن را قابل اصلاح می پنداشت. سرمقاله شماره ۱۵۶ نهم ماه اسد سال ۱۳۷۰ ش جریده مجاهد رهبران جهادیی را به استهزا گرفت که طرح سازمان ملل متحد را یکسره ردکرده بودند.آنها را به رهبران اتحادیه محصلان تشبیه کرد .موازی با این اظهارات جوانب دیگری که به ابتکارات بین المللی امید بسته بودند را مورد نکوهش قرار داد.

جمعیت اسلامی برای جلوگیری از سبقت دیگران، نگرانی و طرح خود را در شماره ۱۵۷ مجاهد ۲۱ اسد ۱۳۷۰ ش چنین بیان می دارد:"حل نظامی اساسی ترین راه برای نجات ملت مسلمان افغان است.

در شرائط کنونی نباید محورهای مختلفی تحت عناوین گوناگون به میان آید. یك شورای رهبری به میان بیاید، از هشت نفر، نه نفر از احزاب قدرت مند در قضیه افغانستان، بعد از آن یك ارگان با یك شورای انقلاب روی فورمولی به میان بیاید و کسانیکه شوری را رهبری می کنند مشکل شان حل می شود. بعدا یك حکومت مشخص به میان بیاید و آن مربوط به هیچ حزب نباشد و هرحزب در آن سهم داشته باشد.و این حکومت مستقیما توسط شوری یا پارالمان اداره شود."

این طرح نه عملی بود و نه علمی و نه هم با واقعیت های داخل کشورکه فرمان روایان نیروهای مسلح جهادی اهمیت بیشترکسب کرده و مشغول زد و بند با نیروهای رژیم بودند تطابق داشت. مزید بر آن اندیشه فوق ستراتیزی جمعیت نبود و با رسیدن به قدرت فورمول مطروحه اش را بکلی فراموش کرد.طرح مذکور برای جلوگیری از یك مبادای احتمالی مطرح شده بود.مبادا حزب اسلامی با کنار آیی با تعداد جنرال های خلقی و بقایای رژیم ،کابل را اشغال و حکومت را اعلان کند.چیزیکه احتمالش در نزد جمعیت بیشتر از پنداشت حزب بود. گذشته از این طرح های را که احزاب جهادی برای نظام دوره انتقالی پیش کشیدند نمایانگر عدم آمادگی آنها برای حکومت کردن بود. آنها تشکیلات کار آمدی که بتواند جای گزین حکومت موجود و نظام فعلی گردد را ایجاد نکرده بودند. ازسیستم دولت داری و علم اداره خبری وجود نداشت.تجربهٔ حکومت

کردن نه تنها انجام نشده بود بلکه مسئله پنداشته نمی شد. ادارهٔ تنظیم با اداره کشور یکسان تلقی گردید . حکومت عبوری در خارج از مرزهای کشور می توانست برای احزاب جهادی که تا هنوز قدرت را ازدست رژیم نگرفته بودند زمینهٔ خوبی مشق و تمرین باشد که متاسفانه آن هم انجام نشد. هر وزارت خانهٔ که به تنظیمی رسیده بود رنگ و بوی وخوی وعادت وحتی شکل و شمایل همان تنظیم را نمایش می داد. حکومت مؤقت مجاهدین در پشاور در واقع برای اداره امورافغانستان ایجاد نشده بود. این حکومت مشکلات و طرق اداره کشور را هرگز به بحث و فحص نگرفت .طراحان اصلی بخوبی می دانستند که مجاهدین نیازمند مدیریت اند و بزودی به این نقیصه مواجه می شوند.برای اغفال آنها و برآوردن اهداف شان حکومت مؤقت را باتلاش های زیاد و گفت و شنودهای طولانی و ظاهرا با زحمت بیش از اندازه بوجود آوردند و به مجاهدین تلقین نمودند که آنها اداره خوبی را در اختیار دارند و باسقوط حکومت نجیب به مشکلی رو به رونخواهند گردید.

ب-وضعیت و موقف حزب اسلامی یك سال قبل از سقوط رژیم

روابط حزب اسلامی افغانستان با احزاب اسلامی کشورهای مسلمان و با شخصیت ها و حکومت های که درنظر اربابان قدرت دنیا سازگارنمی نمایند از یك طرف و مواقف اعلان شده حزب در برابر قدرت های بزرك جهان و خط مشی های سیاسی (اید یولوژیکی) و مفکوره منتشره آن ، از طرف دیگر رهبری حزب را متقاعد ساخته بودکه نمی تواند به سادگی به قدرت برسد.بنا برین رهبری حزب در مجموع تلاش داشت که در قدم اول رهبری فعلی حزب را چنان استوار نمایدکه علی البدل نداشته باشد. با تغییر و تبدل هایی درکدر رهبری حزب و انتخابات و انتصابات درون حزبی این مشکل راه حل خودرا پیدا کرد.در قدم دوم رهبرحزب سعی کردکه مواضع نظامی اش رادر داخل کشور تقویت نماید و نگذارد فاصلهٔ بین رهبری نظامی و رهبری سیاسی در حزب ایجاد شود، آن چنانکه در جمعیت اسلامی وجود داشت.برای این منظور امیرحزب اقدام به ایجاد فرقه های مشابه به تشکیلات دولتی را درمناطق مختلف و از جمله در اطراف کابل و خط کمالاتی سپینه شگه (میرامشاه) دوبندی و کنر ایجاد کرد.امیر حزب شخصا

اکثرا وقات خود را در این بنیادهای نظامی می گذراند و رهبری عملی این بنیادها را بدوش داشت. بنیاد های مذکور بقدرت نظامی حزب سر وسامانی می داد و امیرحزب نسبت به جبهات دیگرحزب بیشتر به آنها تکیه داشت. کوشش دیگری امیر حزب خفظ روابط با رهبران تنظیم های اسلامی و شخصیت ها بود. در این راستابه حفظ روابط با رهبری جماعت اسلامی پاکستان و رهبرآن قاضی حسین احمد و بعضی شخصیت های نظامی این کشور اولویت قایل بود.

از آنچه ذکرش رفت پیداست که حزب اسلامی به قدرت رسیدن از طریق قوت را محتمل تر از راه های دیگر می دید. بنا بر این اوضاع نظامی و سیاسی کشور را زیر نظر داشت و در مقطع های زمانی امیر حزب سیاست های مختلف را انجام می داد که کاملا مخالف یکدندگی و دگم و تحجرسیاست های قبلی وی که معروف است بود. سیاست های اصولی و اصولیت که از شعارهای معروف حزب اسلامی بود داشت رنگ می باخت و استفاده از سیاست به اصطلاح"بیل با روش آب انداختن" رنگ می گرفت. حزب اسلامی دیگر جلو گیری کردن آب از مسیرش را سودمند نمی دید و نمی خواست آب را به آن جای که دلش می خواهد هدایت کند. بلکه بهتر و آسان تر می پنداشت که جریان آب رابه آنسوی که می رود آسان ترکند. بهمین منظورباب مذاکرات وکنارآیی با شخصیت های بلند رتبه دولتی باز می شود .فکر کودتایی تقویت می یابد، استفاده از اردوی موجود رژیم لازم پنداشته می شود کودتای مشهور به کودتای تنی انجام می شود. امیر حزب اسلامی دلائل خود را تحت عنوان "رکود او دکودتا هخه"در رساله " پتی توطی او بربندی خیری " (٤)بیان داشته است. اینکه آن دلائل قناعت بخش است به خوانندگان آن تعلق دارد. چیزی که مورد بحث ما است این است که تغییرموضع و موقف همیشگی حزب را امیر آن اعتراف می کند و چنین معلوم می شود که حزب در پی آن نبوده است رژیم را باساس ایده و ایدیولوژی اش همان طورکه آرزو دارد سقوط بدهد و نا بودکند .بلکه می خواهد از افراد رژیم و مخالفان سلیقه ای رهبرآن که در پی سقوط یا تعویض او اند استفاده شود. یعنی آب را به سوی که آرزو دارد تغییرمسیرنداده و جریان آن را بسوی که می رود تسهیل کند. سیاست مذکور اگر سودی برای حزب اسلامی داشت

خالی از زیان نبود.درنتیجهٔ آن یکپارچگی درسطوح پایان حزب خلل برداشت. افکار آنها در مورد سیاست های جدید به ترددهای مواجه شد که نمی توانست مانند گذشته تصمیم های امیرحزب را یك پارچه وسالم وغیرقابل بحث بدانند.(٥) این حمله بزرك از داخل حزب علیه نظم و نسق آن بود.امیر حزب آن را اختلافات غیر اصولی می خواند. (٦) اختلافات اصولی یا غیراصولی هرچه بود در این ایام در داخل حزب وجود داشت. خواهی نخواهی در اقدام ها و تصمیم های رهبری حزب و اطاعت افراد حزب از آن تصمیم ها تاثیرداشت و تا اندازه حمایت از فیصله های حزب با همین معیار ارزیابی می شد.چنانچه افراد حزب در آغاز تشکیل دولت اسلامی یك پارچه عملیات حزب علیه دولت اسلامی را تائید نمی کردند.عدهٔ از این سیاست حمایت نکرده و آن را به ضرر حزب تلقی می نمودند و تعداد از آنها پا از این فراتر گذاشته عملا وارد دولت شدند.امیرحزب سرانجام راه گروه آخری رابرگزیدوبه آنصحه گذاشته بادولت پیوست. وقتی این اتحادصورت گرفت به اصطلاح کارازکارگذشته وباطن ها پرازعقده بود.

علی رغم کاستی های که برشمرده شد حزب اسلامی یك سال قبل ازسقوط رژیم هویت مشخص ونیروی منسجم به شمارمی آمدکه می توانست برجریان هایی موجودوبعدی کشوراثر لازم را بگذارد.موقعیت برترحزب درجبه های جنك همراه باتلاش های سیاسی امیرآن تعداد از رهبران جهادی رامشوش ساخته بودکه مبادا قرعه فال به نام حزب برآیدو رهبر آن برسریرقدرت آینده افغانستان تکیه بزند.این تعدادبه این نظر بودند که اگرحزب به قدرت برسد راندن آن ازآن مسند قدرت کاربس دشوارمی شود.بهتراست به هرنوعی که ممکن باشد ازاین حادثه جلوگیری بعمل آید. حکمت یار امیر حزب اسلامی ازوضع اطلاع کافی داشته وتشخیص نموده بودکه کسی ها علیه وی فعالیت دارند. اودرشماره ۳۱۰ روزنامه شهادت ۱۵حوت ۱۳۷۰ که اینجانب درآن زمان سر محررآن بودم مقالهٔ راتحت عنوان "حٔینومشرانوته حٔینی مشوری" به قلم حق مل به نشر رسانده وبرفعالیت های آنها تاخت. درواقع امیرحزب با اتکا به نیروی نظامی که در اطراف کابل تعبیه کرده وجبهات مقتدری که درفلات شمالی داشت به حریفان خود آگاهی متنبهانهٔ می داد تاپا ازحد فراترنبرند.درکناراین آگاهی ها حزب دراین سال روی مطالب

آتی بیشترتکیه می کردوبرتبلیغات خودمی افزود.ازتفوق مجاهدین درجبهات نبرد خبرهای خوش به نشرمی رساند تاروحیه طرف داران دشمن را تضعیف نمایدوبرروحیه مجاهدین تاثیرگوارابخشد.مضامین رانویسندگان روزنامه شهادت دربزرك جلوه دادن ویا حق مطلب اداکردن کارنامه های مجاهدین به نشرمی رساندند . دعوت وحدت نیروهای جهادی و احزاب جهادی علیه رژیم ازشدت وحدت خاص برخورداربودوامیرحزب برآن تاکید مزید میکردتابتوانداعتمادمخالفان و یاحریفانش راجلب کند.خبرشدت اختلاف دربین افرادرژیم راشهادت به نشرمی رساندوازقیام اردو حمایت می کرد.قیام اردو موضوع بودکه احزاب جهادی به آن به نظر رواداری نمی دیدند وآنرادر فرجام محکوم کردند.حزب علیه حکومت مؤقت مجاهدین تبلیغات راآغازوبی تاثری آن رابرملامی ساخت.نیش قلم نشرا ت آن نوش اربابان حکومت مؤقت را تلخ می ساخت .موقف حزب دربرابر طرح جدیدسازمان ملل متحد همسان موقف وموضعش دربرابرحکومت مؤقت بودوبااین طرح جدا مخالفت می کردوآنراتوطهء دشمنان انقلاب اسلامی وعلیه جدوجهد های مجاهدین می شمرد. حزب اسلامی یك سال قبل ازسقوط رژیم بیم داشت که بعضی ازاحزاب جهادی بامسکوکناربیایندوبابرخی ازطرف های ذیدخل درقضیه افغانستان سازش کنند و درنتیجه حکومت ائتلافی رابوجودبیاورند. در شماره ۳۴۲ شهادت این تشویش اظهار شدودرشماره بعدی تصمیم حزب دربرابرسازش هااعلام گردید. حزب مقابله دربرابر این گونه سازش هاراامرلازمی قرارداد.معنی این حرف آن بود که هر حکومتی که درکابل بدون حضورحزب تشکیل شوددرنتیجه سازش بوجود می آید وحزب باآن مقابله خواهد کرد.ازقضاپیش بینی حزب درست ازآب برآمد.حکومت نجیب سقوط کردشورای نظار با نیروهای جنبش ملی کنارآمدوعلیه نیروهای حزب اسلامی درکابل عملیات راانجام داد که منجر به راندن نیروهای آن ـحزب در۶ ثور۱۳۷۱ه ش ازکابل شد.حزب اسلامی حکومت اسلامی را ائتلافی باملیشه هاخواند ومقابله ومحاربه رابا شدت بخشید.

حزب اسلامی درسال ۱۳۷۰ ه ش به فشارنظامی برکابل تاکید میکرد ومذاکرات بانجیب را مردودمی دانست ومعتقد بودکه اگرموضوع فشارنظامی برکابل ازطرف مجاهدین پذیرفته شود سهم حزب اسلامی نسبت به دیگران بیشتربوده ودرنتیجه مزایای

بیشتری نصیب اش خواهد شد. برای قوماندان مهم جمعیت اسلامی ،حریف بالفعل حزب اسلامی، زمینه کمتری مشارکت دراین عملیات میسرمیشد. نیروهای حزب اسلامی که دربین اووکابل حایل بودند مانع بشمار می رفتند. امیرحزب دربیستم ثور ١٣٧٠ ه ش درخطبه نمازجمعه درمسجد امام محمد شیبانی ازمجاهدین دعوت نمود که عملیات نظامی برکابل راشدت بخشند. او گفت:"که په دغو شپوورحوکی مجاهد ین به کابل باندی ترنورونقاطونه زیادفشارواردکری ان شاء الله کابل دخوست به شان فتحه کیزی." (٧)

رقبای حزب نمی گذاشتند چنین موقع دردست حزب بیافتدبنابراین در برابر عملیات نظامی بر کابل ایستادگی کردندوآن را مفید ندانسته طرح دیگری راپیش کردند ومی گفتند که نخست مواضع ضعیف رژیم تسخیرشودتارژیم به تدریج ازقوت بماند ونه باید درجای که رژیم قوت دارد ومی تواند مقاومت کند عملیات ناکام انجام گیرد وروحیه افراد رژیم رابالارود. این ادعاهامبنای علمی ویا تجربیی نداشت. هرطرف منافع خودرا بیشترازسقوط رژیم مدنظرقرارمی دادوبرمبناء آن طرقی سقوط رژیم را جسنجومی کرد. همین روش به رژیم مهلتي راداد که تصورآن بعد ازخروج ارتش روس نمی رفت.

احزاب جهادی سقوط رژیم رادیگرامرحتمی وقطعی تلقی می کردندوازاینکه مدت عمررژم به درازابکشد تشویش نداشتندوآنرافرصت غنیمت پنداشته مواضع ومواقع خودرادربرابرحریف تقویت می کردندچون تا حل قضیه افغانستان چند گامی بیشترخودرا دورنمی دیدند. این کوتاه بینی باعث شدکه احزاب جهادی نتوانند موقف درست را در زمینه اتخاذ کنند.

روزنامه شهادت دراین زمان تاسیس حکومت جهادی رادرکابل دورنمی دید در موردروابط این حکومت باهمسایه گان وازجمله باپاکستان اظهاررای نمود تا حکومت داران آنراازنظردورندارند. ازجملهء این نوشته ها یکی هم مقاله نویسنده این سطور تحت عنوان"حل قضیه افغانستان واستقرار حکومت پاکستان"می باشد. (٨)

باگذشت ایام درسال ١٣٧٠ ه ش حزب اسلامی وجمعیت اسلامی متوجه می شوندکه هیچ کدام شان به مذاق قدرت مندان برابرنیستند. این احزاب که درآن زمان بلقب

بنیادگرایی نواخته می شدندتوطـهء کنارگذاشتن شان ازقدرت رامشاهـده می کردند. برای مقابله باوضعیت چاره جز این نداشتندکه ولوبه ظاهرهم بوده باشد دست اتحاد وتعاون به یکدیگرداده وازتشنجات واختلافات شان بکاهند. درماه سرطان سال ١٣٧٠ه ش حزب اسلامی وجمعیت اسلامی اعلامیه مشترك را تسویدوامضاء نمودند. خبر این اعلامیه درشماره ٣٥٠روزنامه شهادت مؤرخ ٢٣سرطان ١٣٧٠ه ش به نشر رسید. دراعلامیه تعهد شده است که دربرابرتمام توطئه هامجدانه مقابله می کنند.درپای این اعلامیه آقایـون حکمتیار،استادربانی واستادسیاف امضاء نمودند.علاوه برمقابله سر سختانه دربرابرتوطـئه های که دشمنان جهادبوجود می آورند به ادامه جهاد مسلحانه ؛ عدم شرکت کمونیست ها وغـرب گراها ی سکولروزنـدیق هادرترکیب حکومت اسلامی اصرار وحکومت مختلط وبی طرف راتردید وبه تسلیم شدن بدون قید وشرط رژیم تاکیدکردند.

درماه اسد سال ١٣٧٠ه ش بعد ازاعلامیه مشترك، احزاب بنیادگرای جهادی اخبارعدم همکاری حکومت شوروی به رژیم نجیب راانتشارداده علیه حکومت ائتلافی پیشنهادی امریکاموقف سالبه گرفتند .حکمتیارامیرحزب اسلامی این پیشنهادرا امتیازی دانست که امریکایی ها به روس ها می دهند. (١٠)

احزاب که اعلامیه مشترك راامضاکرده بودند ازآن بیم داشتند که احزاب معروف به میانه رو وطرف دار غرب درنتیجهٔ کنارآیی روسیه وامریکا به قدرت برسند. روزنامه شهادت بااستناد روزنامه جنك راولپنـدی درشماره ٣٨٤یك شنبه ١٤میزان ١٣٧٠ه ش مطلبی را تحت عنوان "صبغت الله مجددی ته دافغانستان دراتلونکی جمهوری ریاست دچوکی وُرکولو پیشنهاد" نوشت وچنین وانمود ساخت که شـوروی وامریکا به موافـقه رسیده اند که آقای صبغت الـله مجـددی را به صفت ریس جمهورکشور بشناسند.اشتباه آنها وقتی تقویت شدکه آقای مجددی گفت خالقیارشخص بیطرف وغیرکمونست می باشد.با این اظهار آقای مجددی موضوع جدی گرفته شد .آقای حکمتیار بیشتر ازدیگران دراین مورد حساسیت نشان داده واکنشش رابا این کلمات بیان داشت:"حوك چه په جگره مطرح نه وی سوله نشی راوستلای. . . له نجیب،خالقیار اودهغه دفعلی نظام له واکـدارانو

سره چه هرڅوك دائتلافی حکومت جولولو ترنامه لاندی ملګری شی انجام بی به د نجیب په شان وی." (١١)این مطلب درآن زمان برای حزب اسلامی مهم بود ودیگران راباچنین حملات 'راحی دافغانستان دراتلونکی نظام دجولوپه هکله خپلومینځونو کی توافق وکرو" (١٢) دعوت میکردکه دربرابر آن ایستادگی کنندوباموافقه هم نظام آینده کشوررا بسازند.حزب اسلامی نیزمانندجمعیت اسلامی درماه اسد ١٣٧٠ه ش طرح خود را به منظور تشکیل حکومت آینده افغانستان اعلام داشت .دراین طرح آمده بودکه نجیب وظاهرشاه ودارودسته آنها درحکومت آینده اشتراك نخواهند داشت.رژیم کابل بدون قید وشرط برکنارشود.به منظور وحدت وعملیات مشترك حزب اسلامی واحزاب دیگر تفاهم نمایند.اداره مؤقت درظرف شش ماه انتخابات را به راه بیاندزدوقدرت را به حکومت منتخب انتقال بدهد.

مناسبات تیره حزب اسلامی با ایران دراین سال فشارعلیه جزب به شمار می آمد، حزب اسلامی به این عقیده بودکه ایران ازتاسیس حکومت اسلامی مقتدر وتوانمند در افغانستان بی مداردومنظورحزب اسلامی ازحکومت مقتدرحکومتی است که توسط آن حزب ساخته میشود.آقای حکمتیاربه تاریخ ٧سنبله ١٣٧٠ه ش گفت :"متعصبین ایرانی از نظم وتوانایی حزب درتشکیل حکومت اسلامی نگران اند"(١٥)ایرانی ها خشم خودرا علیه حکمتیار تبارزداده درروزنامه کیهان انترنیشنل خواهان قتل وی گردیدند. این خبر در روزنامه ها وازجمله درروزنامه شهادت به نشررسید. روزنامه شهادت درماه سنبله مضامین ومطالب رادراین موردبدست نشرسپرد.

احزاب جهادی قوی هنگامی که به استقبال تاسیس حکومت اسلامی می رفتند به وضعیت که ذکرش رفت دچاربودندکه نتائج آن بعد ها ملاحظه شد.

باوجودمشاهده عوامل سقوط رژیم وفعالیت های جهادی وکودتایی وکنارآیی با افراددولتی رژیم حل سیاسی به حیث احتمال قوی مطرح بود.وقتی حل سیاسی می گوئیم منظورازآن مفاهمه وگفت وگوبارژیم کابل نیست که درنتیجهٔ رضایت طرفین ومشارکت شان در قدرت وحکومت موضوع حل گردد.منظورازحل سیاسی آن است که رژیم با وساطت سازمان ملل قدرت را به مجا هدین ویابه گروهی ازآن هاتحویل بدهد.همین

احتمال شك وتردید های رادربین احزاب جهادی بوجودآوزدکه درنتیجه هرکدام موقف مختلف رااتخاذودیگری را متهم به سازش وکنار آیی مـــی کرد.درشماره ۳۸۸شهادت ۲۳میزان ۱۳۷۰ه ش مقاله تحت عنوان"احتمالات حل سیاسی بقلم نویسنده ای سطوربه نشررسید که درآن احتمالات حل سیاسی ونتیجه آن بررسی شده است.

۵ـ فعالیت های متقابل حزب اسلامی، جمعیت اسلامی و رژیم نجیب بعد از خروج نیروهای شوری

حکومت نجیب الله باساز وبرك نظامی وارتباطات که داشت بعد ازخروج ارتـش روس برای مدت بیشترازدوسال در برابرحملات مجاهدین مقاومت کردوبامارش ها ونمایش ها وتبلیغات روحیه طرف داران رژیم را بلند نگاه داشت.مخالفت گروه های جهادی به عملیات مشترك وکارشکنی های آنها علیه یك دیگر رژیم را درموقف بهتر قرار می داد. ارتباط داکترنجـیب ازطریق سازمان جاسوسی دولت باتعداد ازگروپ های مجاهدین وایجاد تفرقه وجنك در بین جبهات جهادی به اواین امیدرا القا می کردکه از طریق ائتلاف خواهد توانست خودوحزبش را حفظ کند.نجیب دراین آوان به فکر روابط باکشورهای افتادکه‌بامجاهدین نزدیك بودند ومی پنداشت این روابط به اوکمك خواهد کردکه در ائتلاف های آینده حصه داشته باشد. رابطه رژیم نجیب باجمهوری اسلامی ایران عادی بود.بانمایندهٔ سفارت آن کشوردرکابل ملاقات می کرد.بامیان راکه عمدتا شیعه نشین است خارج از(زون) منطقه فعالیت های نظامی پذیرفت.افرادی رابه پاکستان فرستاد تا با ارتباط باپشتون های شامل سیاست آن طرف خط دیورند موقفش رابه حکومت پاکستان ابراز داشته باب توافق های راکه درنظر دارد بازکنند.

نجیب ازمخالفت های انجنر حکمتیار وانجنر مسعود علیه یکدیگراستفاده اعظمی رابرده وازآن غفلت نمی کرد.آن دو، حکمتیار وانجنرمسعود نیز به مخالفت های درونی حزب خلق وپرچم امید بسته بودندوهر کدام به جلب وجذب افراد مؤثر وبلند رتبهٔ نظامی وسیاسی آنهاراه سازی می کردند. داکتر عبدالرحمان که دردولت اسلامی وزیر هوا نوردی وازمهره های کلیدی رژیم بحساب می آمد ومعاون آقای مسعود در شورای نظار نیز بود مسؤلیت روابط با اینگونه افراد دولتی را بعهده داشت. روابط حزب با افراد دولتی

را امیر حزب زیر نظر می گرفت.

فعالیت های آقایون مسعود وحکمتیار از درون رژیم نجیب را میان تهی وضربه پذیرساخته بود. آقای حکمتیارسعی می کردتاقبل ازمسعود اقدام نمایدوسپس احزاب جهادی رادر برابرعمل انجام شده قرار بدهد. آقای حکمتیار با تکیه برحزب نسبتا منسجم وقوی ازعدم موافقت احزاب جهادی بیم نداشت وآقای مسعود کودتای را که او شخصا در راس آن قرارداشته باشد خوفناك می دید.بهمین اساس بودکه باکنارآیی بانیروهای مخالف نجیب وسیطره به کابل حاضرنشد خودرا در راس هرم قدرت قـرار بدهد .شاید بعدهامعتقد شده باشد اشتباهی رامرتکب شده است که جبرانش میسر نبوده است واگر در آنوقت رهبری رابدست می گرفت نتیجه اش ازوضعیت فعلی بدترنمی بود.شایدآقای مسعود بادر نظرداشت شرائط آن زمان وبانگرش به عکس العمل گروه های جهادی در برابرکودتای به طرفداری حزب اسلامی عمل و فیصله خود را منطقی بداند.

آقای یاسر یکی ازجمله هیئت تسلیم گیری قدرت از رژیم شکسـت خورده طرف دارشوروی که در آغـاز دولت اسلامی وزیرساختمان بودبه من گفت: مسعود وحکمتیار هردو کودتا کردند.احزاب جهادی می دانستند که آنهاکودتا کرده اند. احزاب جهادی ازکودتای حکمت یارحمایت نکردند ودربرابرآن عکس العمل تند وشدید نشان دادندوازکودتای آقای مسعودبه آرامی استقبال کردندبه این علت بودکه حکمتْ یارکودتاکرد واز احزاب جهادی خواست که از آن حمـایت کنندوخود عملا در رهبری آن قرارداشت وثانیا اینکه حکمتیار باکودتاگران معاهدهٔ داشت که آنها را درقدرت شریك می ساخت.امامسعودبا فطانت اظهار میکرد که رهبری رامجاهدین ورهبران جهادی بدوش بگیرند.او در برابر افرادکودتاگر تعهدی ندارد بجز اینکه اگرایشان بخواهند بدون آنکه خطری متوجه آنها باشد میتوانندکشوررا ترك بگویند.مسعود ازتعهداتی که با آنها در جبل السراج انجام داده بودمسؤلین جهادی را مطلع نساخت.

وقتی درتالاروزارت خارجه برای تسلیم گیری قدرت نشستیم جنرال های رژیم بافرم ونشان ولباس نظامي همچون یکطرف معامله نشسته بودند.گویاماهمه نجیب را نکوهش می کردیـم . من به حضـرت صاحب مجددی که درکنارش نشسته بودم گفتم

پذیرفتن افرادنظامی بافرم ونشان وبااین وضعیت به مفهوم شناسای وقدردانی ازآنهاست. به من اجازه بدهید تانخست فورم ونشان وعلامت های شانه های آنهارا جمع وذلیل شان بسازم. حضرت صاحب گفت که یك روز دیگر از عمر نظامی آن هاباقیست بگذارشان این کار لزومی ندارد. به عقیدهٔ آقای یاسراگربه اواجازه داده میشد این کار را انجام بدهداین نظامیان نقش های راکه بعداً درجنك هاودرگیری ها انجام دادندنمی توانستندداشته باشند.

ازآنچه آقای یاسر اظهارنمود آشکاراست که ذوق قدرت برچشم عقابین رهبران مجاهدین پردهٔ گسترد بودکه جراحی پذیر نبود.

رژیم نجیب درسال های اخیرداشت حمایت گروه های مسلح قومی ونظامی شمال راازدست میداد. او می خواست بازور وباتکیه به عنصرقومی آنهاراسرکوب کند. این کار در وقتی انجام میگرفت که نجیب ازحمایت افراد نظامی وسیاسی خلقی ها که اکثرا پشتون اند قبلا محروم شده بود. اقدام نجیب باعث تشدید مقاومت گروپ های قومی متشکل درحیرتان گردید، تشکلی که در آغاز بخاطر دفاع ازخود صورت گرفته بود وبعدهابه شکل تشکل سیاسی وارد معاملات ومعادلات ائتلافی گردید. نجیب اگر در معاملات شمال ازعنصرقومی استفاده نمی کرد امکان یافتن راه دیگری مفاهمه با آن نیروهای آزرده موجودبود.

رژیم دست نگرشوروی از آغاز به اندازه کافی بذرنفاق قومی رادربین اقوام کاشته وآنها راعلیه یکدیگرجنگانده بود. افراد را ازشمال می آورد درجنوب وشرق زیرعنوان قومی می جنگاندوعدهٔ دیگر را ازجنوب وشرق بسیج ودرشمال محارب میساخت وبه مردم آنجا نشان میدادکه کی ها هستندکه دربرابرآنها می جنگند. این روش منافقانه نتیجهٔ تکوینی اش راگذاشتنی بود. خودفریبی نمی توانست نجیب را نجات بدهدچنانچه تا کنون هیچ کسی را نتوانسته است نجات بدهد.

آقای حکمت یارمعتقد بودکه باجلب وجذب افرادبلند رتبه دولتی پایه های رژیم نجیب را به لرزه درآورده است. روزی اومسئولین جریده شهادت رابه منطقهٔ ' سپینه شگه' مقر قرارگاه نظامی حزب اسلامی درمیرام شاه بحضور خواست. شب بعد از ادای

نمازخفتن وصرف طعام هم حوصحبت عادی ازمسؤلین نشراتی پرسید، شما چه فکرمی کنید دراین روزها ازدولت کی هابا ماخواهند پیوست. مسؤلین جریده شهادت که اصلابه چنین چیزی فکر نمی کردند بهت زده شده به یکدیگرمی دیدند.آقای اعزامی، بشارت ومن بسوی یکدیگر میدیدیم که کی چیزی دراین موردمیداند. امیرحزب اسلامی که حیرت رادرك می کرد اظهار داشت منظورم این است که کدام وزیر با حزب اسلامی می پیوندندوبه این جامی آید. آقای بشارت نام یکی دووزیری راکه پشتون تبار بودندگرفت وحدس میزدکه شاید یکی ازآنها در این جمله باشد وبا حرف نه سروکلهء قیاسش کوفته شد.آقای اعزامی اظهار بی اطلاعی نمود. من هم باید چیزی می گفتم. همراهانم پیشدستی کرده دفاع از انقلابی بودن اعضای حزب اسلامی رابه من گذا شتند. چارهٔ نداشتم اندیشهٔ راکه در رده های پائین حزب وجود داشت به امیر حزب خاطرنشان کنم. بنا براین باعبا وقبای انقلابی عرض کردم باورنمی شودکه وزرای خلقی به حزب اسلامی بپیوندند. زیرا احزاب دیگری وجود دارد که برای آنها زمینه های بهتری درآن جا می تواند میسر شود.امیرحزب جدی تر شد وبه ضرورت تضعیف پایه های حکومت دست نگر ومفیدیت اینگونه افراد تاکیدکردکه برای هر سه ما پذیرفتنی نبود.ما نمی توانستیم این امر را با پندارهای قبلی مان آشتی بدهیم و بدون شك جرئت اظهار نفرت وابراز مخالفت راهم نداشتیم.مابه شخص حکمتیار وآشتی ناپذیری اوباکمونستها معتقد بودیم .مشکل بود در یك آن حرف هایش را در مورد پیوستن وزیر وچندفرد بلند رتبه خلقی مانند پاچاگل وفادار،مومند، قادراکا وغیره باورکنیم. بهرصورت گفت که فردامی رسندوشماآماده مصاحبه با پاچاگل وفادار شوید تا در اخبار شهادت بزودی به نشربرسد.این کارصورت گرفت مصاحبه مطول اودرجریدهٔ شهادت به نشررسید.

قبل ازآن که رژیم اسلامی درکابل قدرت راتصاحب کند پذیرفته شدکه حزب اسلامی هم میتواند با کمونست ها با رحم وعاطفه رفتارکند وباآنها ارتباط داشته باشد.بدون شك این آغاز شکست ظرف سربسته حزب اسلامی بود.عقیده عدم کنار آیی حزب اسلامی با مخالفان کمونیست دربین افراد حزب معدوم گردید و بنیاد مستحکم حزب اسلامی آهسته آهسته داشت سست تر می شد.

درست است که پیوستن افراد رژیم باشورای نظاروحزب اسلامی واقدام نظامی آنها علیه رژیم نجیب باعث سقوط رژیم گردید ولی برای حزب اسلامی ومسعود سودی را به بارنیاورد و منجر به ضرر های شدکه نتوانستند آن راجبران کنند.

۶-استعفای نجیب(سقوط رژیم مزدور)

جهاد چهارده ساله ملت مسلمان افغان علیه شوروی متجاوز و عمال دست نگرآن با همکاری همه جانبه مسلمانان دنیا وعلی الخصوص مسلمانان کشورهای عربی و پاکستان وایران وهم چنان کمک های کشورهای رقیب شورروی وقت با خبط سیاسی زعمای مجاهدین (رموز مصلحت ملك خسروان '!!' دانند - گدای گوشه نشین تو حافظا مخروش) مخصوصارهبران تنظیم های هفت گانه باپشت کاروتلاش های عدهء از آنها باپذیرش طرح سازش کارانه انتقال قدرت (قرار داد پشاور۱۹۹۲م) از دولت ملحد به رهبران مجاهدین به انحراف کشانده شد.

رهبران مجاهدین وزعمای احزاب ازدر راس قرارگرفتن یك دیگر توسط عمل قاطعانه نظامی درهراس بودند.عمدتا دوحزب جمعیت اسلامی به رهبری استادربانی وحزب اسلامی به رهبری حکمتیار قادر بودند که از طریق نظامی قدرت را تصاحب کنند. در این زمان استاد سیاف که میانه خوبی باآقای حکمت یار نداشت بیمناك بود که مبادا قدرت بدست اوبیافتد، سعی کرد تا با در راس قرارگرفتن آقای مجددی این مشکل رفع و خاطرش آسوده شود.حکومت پاکستان که درقضایا رول مهم داشت ومیزبان چهارده ساله مجاهدین است واکثر رهبران احزاب جهادی دراین کشور به فعالیت آغاز و در همین دیار تبارز نموده اند؛ظاهرا تلاش داشت برنامه سازمان ملل متحدکه با تلاش های آقای کوردویز آغاز شده بود وبا فعالیت های بنان سیوان نماینده دیگرآن سازمان پایان یابد. این کشور حکومت آینده افغانستان رادر راستای منافع خود می خواست مشاهده کند، ملاقات های تنگاتنك بانمایندگان مجاهدین ونجیب رییس رژیم ملحد داشت.اما جو داخلی افغانستان به پاکستان مجال آن را نمی دادکه همه چیز مطابق میلش بروز کند. ازسوی دیگر آقای حکمت یار با عنوان کردن طرح شورای انقلابی مرکب از قوماندانان اطراف کابل سعی داشت تا موضوع از طریقی که بیشترین قدرت را در اختیار

او می گذاشت فیصله شود. چیزیکه تمام احزاب دیگر مخالف آن بودند.رهبران جهادی مشغول بررسی برنامه های بدست آوردن قدرت بودند ونجیب حکومت می نمود. برخلاف انتظار رژیم توانست ، بعد از اخراج ارتش شوروی چند سالی دوام بیاورد.وضع نابه سامان شوروی آن زمان بخوبی به رژیم دست نگر فهمانده بودکه بیش ازاین قادرنیست به پول واسلحه و کمك های نظامی ومالی شوروی تکیه کند .شوروی درحال پارچه شدن بود.وضعیت اقتصادی چتر تیره وتارخود را بر روی شوروی گسترده بود. پروسترویکهٔ گورباچوف رییس جمهور شوروری به ناکامی می انجامید.مجادله طرفداران سیستم کمونیستی وبازار آز اد رهبریت شوروی رامتزلزل می ساخت.این تزلزل ومجادله باعث کودتا و خلع گورباچوف گردیدکه با مداخله مردم کودتاچیان گرفتار وگرباچوف باضعف هرچه بیشترواردکرملین گردید. وقایع نمایانگرآن بودکه گرباچوف نیزچند صباحی بیش دوام نخواهدکرد.گرباچوف مجبور به ترك کرملین گردید وشوروی پانزده پارچه شد.امریکا با وعده های کمك مالی به حکومت روسیه جریان ازهم پاشیدن شوروی را تشدیدکرد.

وضع بد اقتصادی در افغانستان روز به روز بدترمی شد و دردستگاه دولتی رژیم تزلزل رونما می گردید. اعضای بلند پایه رژیم به بهانه های به فکرترك کشور شدند وعده از آنها خانوادهای شان را ازکشور بیرون کردند.به همه آشکارگردید که رژیم آخرین نفس های خود را می کشد.آن عده افراد رژیم که عمدتا خلقی وپرچمی وستمی و افغان ملت واحزاب چپی دیگر بودند ونتوانستند به خارج از کشور بروند به فکرپیوستن به گروه ها واحزاب جهادی گردیدند.

نجیب هنوزسعی داشت ازطریق سازمان ملل متحد برای حزب وطن نوع شراکت درقدرت راکمائی کند.اعضای حزب اوفهمیده بودندکه این گونه تلاش هابی حاصل است.این مایوسیت سبب چند پارچگی حزب وطن گردیده واختلافات درون حزبی قبلی راتشدید کرد.خلقی ها بطرف حزب اسلامی روی آوردند ورقبای آنها با آقای مسعود قوماندان مهم جمعیت اسلامی که رهبر شورای نظار درداخل این تنظیم بودپیوستند.

نجیب الله رییس رژیم کابل خواست با سپردن اختیارات نیروهای شمال که مرکز عمدهٔ آنها در ولایت مزارشریف بود، به شخص معتمد خویش موقعیت خودرا استحکام بیشتری بخشد و در معامله ائتلاف درنظام آینده از آن استفاده کند واز سوی دیگر از بیم پیوستن این نیروها با مجاهدین که دراطراف آنها سنگر داشتند خودرابرهاند.قوت های شمال قبل ازاقدام نجیب به فکربقای حیات ودوام قدرت خویش برآمده با دادن وعده کمك در بر انداختن رژیم نجیب با مجاهدین پیوستند.

نیروهای دولتی درشما ل که در راس خود عبدالرشید دوستم وجنرال مومن را داشتند بهتر می دانستندکه با آقای مسعودکنارآیند.مسعود می دانست که جنرال های خلقی درکنار حکمتیار خواهند ایستاد، امتیاز بیش ازحدبرای آنها قایل شد و وعده های برای آنها داد.همان اشتباه را که رهبران محا هدین با پذیرش انتقال قدرت ازطریق مسالمت آمیز مرتکب شده بودند و انقلاب اسلامی رابه انحراف کشاندند او نیز مرتکب گردید.آقای مسعود باعث تقویت ملیشه های گشت که درآن زمان روحا آماده اضمحلال بودند. آنها از طرف رژیم نجیب به تهدید نابودی مواجه بودند وپذیرش احکام نجیب برای شان مشکل تراز قبول سیطره مجاهدین بود.آقای مسعود با این کار درد سربرای آینده خویش بوجود آورد. آقای حکمت یار با همکاری خلقی های موجود درکابل عملیات را آغاز کرد و اکثر مناطق کابل بدست آنها افتاد.در برابر میدان هوائی،مکروریان اول، چمن حضوری، تپه مرنجان وبعضی مناطق دیگر در قبضه قوای فرقه ۵۳ مربوط عبدالرشیددوستم بود.

داکترنجیب الله رییس جمهور رژیم کابل وقتی معتقدگردیدکه ائتلاف وی با مجاهدین عملی نیست به تاریخ ۵ثور۱۳۷۱ه ش.سعی داشت ازکشوربیرون رود. او خانواده اش را قبلابه هند فرستاده بود.نجیب خواست ازطریق میدان هوائی به خارج از کشور پرواز کند ازطرف نیروهای مربوط فرقه۵۳ مستقردرمیدان هوایی خواجه رواش ممانعت بعمل آمد و یا به قول آقای احمد شاه مسعود جنرال بابه جان نگذاشت که او از میدان هوائی استفاده کند. نجیب به دفترسازمان ملل متحد درکابل پناهنده شد وباوجود تلاش های همه جانبه آن سازمان امکان خروج وی ازکشور(درهنگام نوشتن این یاد

داشت) میسر نشد.رهبران دولت اسلامی ازترس آنکه مباد ارقباء سیاسی شان از این موضوع استفاده سیاسی کنند ومردم راعلیه شان تحریك نمایندبه خروج وی از کشور رضایت ندادند.

مطلب ذیل در مورد نجیب علاوه میشودکه در وقت نوشتن این یاد داشت بوقوع نپیوسته بود. بعد ازسقوط دولت اسلامی واشغال کابل توسط طالبان بدون ضیاع وقت نحیب رییس رژیم کابل دستگیر و با برادرش که درآن روزها به کابل برگشته بود ازمحوطه سازمان ملل متحد بیرون کشیده و بهٔ دار آویخته می شود.بسیاری ها ابراز نظر میکردند که این کاربه تحریك پاکستان صورت گرفته است. طالبان این مطلب را تردید کرده او را خائن وملحد خوانده لائق آن دانستند که انجام داده اند. در زمینه محاکمهٔ در کار نبود وپرونده ٔ ترتیب داده نشد.بدار آویختن ومعلق ماندن نحیب برای چند روز در مظهر عام واکنش های را در بیرون باعث شد و در داخل کشور تاسف را بار نیاورد.

داکتر عبدالرحمان وزیر هوانوردی ویکی ازکسانی که امور سیاسی شورای نظار را بعده داشت ودراین گونه فعالیت ها یعنی دربرقراری روابط باغیرمجاهدین نفراول آن شورا بحساب می آید درتاشکند درمورد سقوط کابل وچگونگی آن بمن چنین گفت: جنك در اطراف کابل ادامه داشت وهیچ تصور نمي شد که قوای مخالف داخل کابل شود.مقاومت خوب صورت می گرفت ، وروحیه افراد دولت بلند بود.من درخانه مشغول ملاقات های خودبودم .بعد از ظهر توسط مخابره از احمدشاه مسعود اشارهٔ را دریافت کردم که استادربانی رااز عقب نشینی که صورت گرفته است مطلع نمایم، تا از کابل خارج وبطرف جبل سراج حرکت نماید.متوجه شدم که خط ها درحال شکستن وقوای دولت درحال عقب نشستن اند.به استاد ربانی وحکمت یار رییس جمهور و صدراعظم که در خیرخانه درسمچ قرار داشتند اطلاع داده شدکه موضوع از این قراراست.من فرصت جمع کردن کالایم را نیافتم بکس اسنادهای خودراگرفتم و شخصی راکه مسؤل ملاقات با داکتر نحیب بودبه دفتر سازمان ملل متحد فرستادم تا به اواطلاع بدهدکه ما ازکابل بیرون می شویم اگرمیٔ خواهد با ما بیاید. موصوف با نحیب ملاقات واو را در حالت خوب و از موضوع مطلع یافته بود. داکترنحیب به من پیغام فرستاد که مشکلی نیست

ومن ازموضوع وتحولات قبلا اطلاع دارم واینکه چه میشود درجریان هستم. اگر داکتر صاحب عبدالرحمن ازکابل خارج نمی شوند مطمئن باشندکه می توانم آنها را تضمین نمایم. بقول داکتر عبدالرحمان نجیب فکر می کردکه او در رژیم آینده رول اساسی خواهد داشت ویك بار دیگر درحلقهٔ قدرت مندان داخل خواهدگردید.بعدازآن ما از آنجابطرف خیرخانه و به عجله ازکابل بیرون شدیم.خانم نجیب درمصاحبه به بی بی سی گفته است که شوهرش در روز آخر عمرش با اوتماس تیلیفونی داشته ، مطمئن به نظر میرسیده است.اظهارات این خانم حرف داکتر عبدالرحمان را تأیید میکند.

شائعاتی درمورد اطمنان نجیب وجود داردکه حول حوش فعالیت های سازمان ملل متحد و اطمنان های که آن سازمان به او می داده است می چرخد.سوال پیدا می شودکه سازمان ملل متحد از این تغییر اطلاع داشته است ؟یا آن سازمان نیز مانند دیگران غافل گیرشد.این مسئله وقتی بدرستی آشکار می شودکه سازمان ملل متحد و امریکا ازروی فعالیت های که به هنگام پیشروی طالبان وتغییر رژیم داشتند پرده بر دارند. وحالا برمی گردم به نوشته های که در آن زمان یاد داشت کرده بودم.

بعد از اخراج ارتش روسیه شوروی درنتیجهٔ اختلافات مجاهدین عمر رژیم نجیب برای مدت ادامه یافت. از آنجای که عوامل واسباب بقای عملی رژیم وجود نداشت، اختلافات وکاستی های مجاهدین هم توان آن را نداشت که برعمری رژیم بیافزاید. با وجود ادعاهای دفاع خودی وتبلیغات فراوان موفقیت درجنك جلال آباد و بزرك نشان دادن آن در رسانه های خبری وبرداشتن روحیه افراد، نیروهای رزمی؛ رژبم ازپا افتاده و فرسوده شده بود. داکتر نجیب که دیگر با عصا ومتکا نمی توانست قامت رژیم را راست نگه دارد مصمم شدکه استعفای خویش را اعلام دارد. اواعلام داشت که بعد از تشکیل حکومت عبوری مجاهدین استعفا خواهد داد. موصوف به تاریخ ۱۳۷۰/۱۲/۲۸ ش استعفایش را اعلام داشت.

استعفای رییس رژیم کابل بلافاصله فعالیت های سیاسی را تندتر ساخت.جرگهٔ در بن دائرگردید .رهبران مجاهدین اهل تسنن وتشیع درمنطقهٔ موشوم به چمکنی جمع آمده تا روی طرحی به موافقه برسندوبه اصطلاح خلای سیاسی موجود را پرکنند.دو

طرح مورد مناقشه قرارگرفت .طرح اول مشعر بر این بود: شورای مشورتی که درسال ۱۹۸۹م تشکیل شده بود اصلاح شود. گروه های مجاهدین مستقر در ایران وسائرگروه های خورد و کوچك دیگر را در آن جای بدهند. درطرح دومی یك حکومت مؤقت جدید در نظر گرفته شده بود که درکنارآن یك شورای قیادی بیست نفره فعالیت کند. نظـریه عدم شرکت رهبران تنظیم های جهادی نیز در این جلسه مطرح گردید. درجلسهٔ متذکره آقایون حکمتیار، استاد ربانی، استاد سیاف، مولوی صاحب خالص، مولوی صاحب محمدنبی، آیت الله محسینی، محمد امین وقاد وجاوید شرکت داشتند. روزنامه شهادت خبر برگذاری این جلسه را به تاریخ ٦حمـل ۱۳۷۱ ه ش گذارش داد.

حزب اسلامی استعفای نجیب را ناشی از وضعیت بد اقتصادی شوروی وعدم توانای ادامـه کمك های آنکشور به رژیم قلمدادکرده اضافه می نمودکه رژیم پایگاه در بین مردم ندارد، حمایت ملیشه ها ومواضعش را در شمال کشور از دست داده است. بنابر این غیر از سقوط راهی درپیش ندارد. نظرحزب اسلامی درمورد سقوط رژیم درسرمقاله شماره ٤٥٥ شهادت به نشر رسیده است. استاد ربانی سقوط رژیم را با فتح شهرمزار شریف مرتبط می ساخت.

خبر استعفای نجیب بعضی شخصیت ها را واداشت که بدون فوت فرصت اظهار نظر کنند. اظـهار نظرها در واقع نمایان گر آگاهی آنها از اوضاع بود. آنهائی که با اوضاع ومسائل سیاسی اطراف آن ارتباط نزدیك ترداشتند ازاستعفای نجیب تعجب نکردند وآن را امرمحتـوم میّ شمردند. آنهای که ارتباط دور تر داشتند استعفای نجیب برای شان ایحاد شك وتردید می کرد. درذیل نظرعدهٔ از این شخصیت هارا که مختصرا درشماره ٤٥٥ شهادت جمع آوری شده است مطالعه می کنیم:

"رییس رژیم کابل جز استعفا چاره دیگری ندارد، زیرا او کنترولش را در افغانستان ازدست داده است." انجنرحکمت یار.

"اعلان استعفای نجیب پس از آن صورت گرفت که مجاهدین شهر مزارشریف را فتح کردند." استادبرهان الدین ربانی.

"حال نجیب می داندکه دیگر روزهای قدرت اوبه شمار است و او اصلا دیگر

توقع روزهـای بهتر را ندارد."استاد عبد الرب رسول سیاف.

"ما تا حال مطمئن نیستیم که نجیب پیرامون استعفـایش صادق باشد... در صورت که استعفایش به صداقت باشد کار خوبی است."مولوی محمدنبی محمدی.

"استعفای نجیب از عهده اش پیشرفت خوبی درجهت حل مسئله افغانستان است" نوازشریف صدراعظم پاکستان .

"توام با اعلان استعفای نجیب جهاد تاریخ سازمجاهدین افغان به مرحله نهایت فیصله کن رسیده است."قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان.

"اعلان استعفای نجیب یکی از مکاره گریها و تزویرهای شیطانی اوست,"شیخ مولینا سمیع الحق سکرتر جنرال جمعیت العلماء پاکستان .

"استعفای نجیب کلید حل معضله دوازده ساله افغانستان است." خان عبدالولی خان رهبر نشنل پارتی پاکستان.

"استعفای نجیب به تشکیل یك کنفرانس غیر رسمی توسط تمام تنظیم های مجاهدین بخاطرحل معضله افغانستان کمك خواهد کرد." پطروس غالی سکرتر جنرال سازمان ملل متحد.

"تلاش دارد تا یك حکومت عبوری در افغانستان استحکام یابد" دفتر وزارت خارجه امریکا.

ازآنچه ذکرش رفت بخوبی می توان مشابهت های را در اظهارات شخصیت هـای مشخص افغانی با شخصیت های مشخص پاکستانی یافت.چنانچه نظر قاضی حسین احمد با آقایون حکمتیار و استادسیاف مشابهت دارد ونظرمولوی سمیع الحق با مولوی محمدنبی.

۷ـ عوامل بالقوهٔ قبلی سقوط دولت اسلامی

ا- معاهده (قرارداد) پشاور

ب-از دست دادن متکای بیرونی

ج- از دست دادن متکای داخلی

د- مخالفت های قومی

ه- از دست دادن حمایت افراد تحصیل کرده حتی از تنظیم جمعیت اسلامی
ز-عدم موجودیت عناصری اداری کافی و آمادگی لازم برای حکومت کردن
ح- نبود اساس شرعی، قانونی وحقوقی برای حکومت کردن

۸- وضعیت ادارات دولتی در آغاز حکومت اسلامی

ادارات دولتی علی رغم آنکه بطور درست وشائسته از رژیم قبلی انتقال نیافت به شکل فزیکی وجود دارند و اکثرا ازطرف افراد اداره می شوند که مربوط تنظیم های جهادی اند .وزارت خانه ها و ادارات معادل آن به اساس سهمیهٔ احزاب تقسیم وافراد احزاب مذکور آن هارا اداره می کنند.در بعضی وزارت خانه ها و اداره های مهم افراد رژیم قبلی در بست های مهم باقی مانده اند.بطور مثال در وزارت امنیت ملی اکثرافراد خبر چین و اطلاعاتی، مفتشین وخارنوال ها ومعاون وزیر مربوط رژیم قبلی اند .

مامورین قبلی یا بقایای رژیم گذشته آنهای که باقی ماند ه اند به وظائف وکارهای شان مشغول بوده راضی بنظر می آیند. گمان می کنم رضایت اکثر آنها از روی زمانه داری اس ت.آنها در برابرمامورین تازه وارد که خودها را در امور اداری واردتر از آنها می پندارند؛ احساس کمتری می کنند .آنها زمزمه می کنندکه افراد به اساس وابستگی تنظیمی، خویشاوندی وقرابت بابزرگان جهادی ومسؤلان وزارت خانه ها وادارات بدون درنظر داشت صلاحیت وسند تعلیمی توظیف می گردند .در آغاز آنها خود را به این جریان متقاعد نموده بودند اکنون که رژیم شان ازبین رفته است رژیم فعلی حق دارد هرنوع تقرر را که می خواهد انجام دهد.بعدها که ضعف اداری رژیم ونیازمندی آن را درك کردند و دیدند که رژیم خشونتی ندارد و قصد تعقیب افراد رژیم قبلی وبررسی اعمال گذشته آنها در نظر نیست پا به میدان رقابت با افراد رژیم فعلی گذاشتند وآزادانه انتقاد می کردند. آنها با افراد قدرت مند رژیم فعلی روابط برقرار نمودند. عدهٔ از آنها به اساس قومیت ، خویشاوندی و یا تملق خود را بافراد بالا رتبه جهادی طوری وابسته ساختندکه ادعای جهاد ومجاهدی نمودند.آنها از کارنامه های ساختگی با مجاهدین در زمان دولت قبلی داستان ها می گفتند.این داستان سازی در میان آنها مود و فیشن شده بود.نکوهش دولت قبلی ورد زبان روزمرهٔ ایشان بود. حتی از افشاء ناروایی های که خود ایشان شریك آن بوده

اند کوتاهی نمی کردند و می خواستند ثابت سازند که آنها در دولت قبلی بخاطر مشغول بودند که از آن طریق بتوانند با مجاهدین کمك نمایند. چنانچه می گفتند در فلان وقت فلان اطلاع را به مجاهدین داده اند و فلان کس راکمك کرده اند تا در دست عمال دولت نه افتد و یا به بهمان آدم در زندان ترحم نموده اند. تنفر از کمونیزم ازفم وانف هر کدام آنها چون دود غلیظ سر به آسمان داشته وانکار از کمونیزم حرف است که هر زبان آن را زمزمه می دارد. حکومت مجاهدین حرف های آنها را پذیرفت. وضعیت تا جای پیش رفت که تمییز مجاهد وغیر مجاهد کار مشکل بود. عده از آنها در نزد اربابان قدرت به مقام واعتبار والا فائز گشته اند، توصیه های آنها به مراتب عملی تر از خواست ها وخواهش های همسنگران این بزرگان است. تعداد بیشتراین افراد در مناصب خویش در داخل وخارج کشور باقی مانده اند وعدهٔ ترقی نموده با استفاده از منصب های جدید صاحب ثروت شدند و روز وشب دولت ورژیم شان یعنی رژیم سابق را لعنت می فرستند وبرای رژیم جدید ثنا خوانی می کنند.

همان طوریکه ذکرش رفت ریاست جمهوری وصدارت ووزارتخانه هابه اساس تنظیم های سیاسی تقسیم شده است. در راس وزارتخانه یا اداره شخصی که قرار دارد در مرحله نخست خویشاوندان واقوام وسپس تنظیمش را در نظرمی گیرد. افراد بیرون از این حلقات به مشکل در اداره اش نفوذ می کنند؛به استثناء آنانیکه قبلا جابجا شده اند و فعلا به کارآنها ضرورت احساس می شود ویا در جاهای هستندکه چندان مورد علاقه تازه واردان نیست.

در این نوشته از آوردن مثال از ادارات وزارت خانه ها و روش کار و فعالیت مسؤلین و از این که به کدام قوم وتنظیم تعلق دارند خود داری میشود زیرا وضعیت روشن واحتیاج به تفصیل ندارد. واز آوردن چند کلمه درمورد رییس دولت ونظم نسق یکی دو وزارت مضایقه نمیشود.

در دولت اسلامی بلند ترین مقام را استادربانی دارد نسبت به دیگران به تعلق منطقوی توجهٔ کمتری می نمود. استاد برهان الدین ربانی رییس جمهور دولت اسلامی افغانستان و امیر جمعیت اسلامی از لحاظ مسکن متعلق به ولایت بدخشان است. در

جمعیت اسلامی افراد متخصص وتحصیل کرده نسبت به احزاب دیگر کمتر نیست. تعداد بیشتری بدخشانیانی تحصیل کرده که از شمار مجاهدین اند بگرد وی حلقه دارند. با وجود آن استاد نسبت به این افراد به تعداد غیرمجاهد وحتی کسانیکه در تنظیم های غیر جهادی نام ونشانی دارند توجه داشت وحرف های شان رامی شنود. افراد تحصیل کرده ومجاهدی که سال های جهاد درحزب وی ثناگوی اوبودند را به ناکار آیی وحسد وخود خواهی متهم می داشت. البته ایشان را درپست هایی درنظرمی گرفت ومقرر می داشت ولی در جاهای حساس و مهم تقرر آنها را قابل غور وانمود می کرد.استاد می خواست از طریق اینگونه افراد حمایت تنظیم ها وسمت های آنها را حاصل کند .استاد می پنداشت که مجاهدین ومسلمانان مبارزی را که در جریان جهاد رهبری کرده است کاملا در اختیار دارد، آنها اعتراض نمی کنند وناراض نمی شوند و یا باکرم وسخاوت رضایت شان را می تواند مستدام داشته باشد. گویا استاد می خواهد رهبری باشدکه گبر ومسلمان درکنشت و مسجد رجز او را بخوانند. درمورد عالیترین مقام دولت اسلامی چند سخن کوتاه نویشتم اکنون بهترین اداره این دولت را مختصرا معرفی می دارم.

وزارت خارجه منسجم ترین اداره دولت اسلامی به شمارمی آید و از نظر کدر رهبری نسبت به هر وزارت خانه دیگر امتیاز دارد.حکومت مجاهدین خلقۀ رهبری این وزارت خانه را از لحاظ تخصص و عقیده به نسبت درست انتصاب کرده بود. وزیر تکنوکرات، وزیر دولت جهادی ومعینان مجرب ودارای روابط با خارج بوده و همه تحصیلات عالی دارند. کدر رهبری این وزارت از یك وزیر و یك وزیر دولت و دو معین ترکیب یافته است. این وزارت چهار مدیریت عمومی سیاسی دارد که هرکدام امور مربوط یك تعداد کشورها را سرو سامان می دهد.یك تعداد مدیریت های دیگر امور مربوط بـه سازمان های بین المللی روابط اقتصادی و فرهنگی وغیره را اداره میکند.این وزارت درچوکات خود ریاست های تشریفات ، دفتر، قونسلی واداری را دارد.مدیریت مطبوعات وآژانس و یك انیستیتوت دپلوماسی از جمله ادارات مفید آن می باشد.استخوان بندی تشکیلاتی این وزارت به مراتب مترقی تر از وضعیت است که کشور در آن قرار دارد.این تشکیلات حاصل تجربه سال های متمادی افراد متخصص است که به دولت اسلامی به میراث ماند.

است. اگر دولت اسلامی می توانست نواقص را که در زمان کمو نیست ها در امور اداری و روند کار وعلایق آن بوجود آمده را رفع کند کار بس بزرك انجام شده بود.

مجاهدین که درراس ادارات وزارت خارجه قرار داده شده بودند از انجام وظائف شان عاجز نبودند و بزودی توانستند شبه هایٔ مامورین قبلی را رفع کنند.

در دولت اسلامی وزارت خانهٔ وجودداشت که مردم درمورد آن سخن سازی وفکاهی پردازی می کردند. مثلا می گویند که وزیر شهرسازی برای یکی از دوستانش امر اخذ قطعه زمین را داده بود. دوستش امریه وزیر صاحب را به اداره مربوطه تسلیم و خواهان تمليك قطعه زمین مذکور می شود تا ساختمانی را درآن بنا کند. اداره مربوطه به دوست وزیر صاحب ابلاغ می کند که ماسترپلان در این جا اجازه ساختمان تعمیر را نمی دهد. دوستش قضیه را به وزیرصاحب اطلاع می دهد. وزیرصاحب رییس مربوط را احضار وازوی بازخواست می نماید که چرا امروی عملی نمی گردد. رییس جواب می دهدکه ماستر پلان اجازه نمی دهد. وزیر صاحب حکم می کند که ماسترپلان را بیاورید. مامور مربوط ماستر پلان را می آورد تا وزیر صاحب ملاحظه کند. رییس به ماموری که نقشه را بدست دارد اشاره می کندکه صاحب ماسترپلان حاضر است. وزیرصاحب که ازعلم و دانش بهرهٔ ندارد مامور وماستر پلان رانمی تواند تمییزکند. او بر روی مامور خیز می گیرد و او را زیر لگد کوبیده می گوید تو ماستر پلان از امر من که وزیر هستم جلوگیری می کنی. توکی هستی وچه هستی که خود را نمی شناسی. تابه وزیر صاحب تفهیم می کنند که این بی چاره ماستر پلان نیست، نقشه ودوسیهٔ که دردُست اوست ماسترپلان است، مامور از تاب وتوان می ماند. لت وکوب بیهوده وزیر صاحب را متقبل میشود و با سر و دست شکسته به دفتر محقر خویش برمی گردد و به این ترتیب ماسترپلان از شر وزیر در امان می ماند. بعد وزیر صاحب می فرماید که باید در اول می گفتیدکه او ماسترپلان نیست. این نقص شماست که مامور را زیر لت وکوب من قرار دادید. حرف وزیر صاحب درست است. زیرا رییس حماقت وزیرصاحب را می دانست باید قبلا اورا ملا می ساخت.

سالی از عمرحکومت اسلامی نگذشته بودکه تشکیلات وزارت خانه ها و ادارات مملوگردید. درکابل مردم زیادی تجمع نمودند.در ادارات دولتی کار وجود نداشت. افراد در دفترهای شان بیکار وعاطل بودند وحتی تعداد از ماموین جای برای نشستن نداشتند. بعضی ها فقط نام شان درحاضری ثبت بود و از بودجهٔ دولت معاش کمایی می کردند. تعداد دیگر درچندین اداره به صفت مامور ثبت و برات ما هانه در یافت می کردند. از قواعد وقانون و دستور در اکثر ادارات خبری نبود. روابط ادارات به روابط اداری یك دولت نمی ماند. حاضری وغیر حاضری مفهوم نداشت.در بعضی ادارات عدم حضور مامور بهتر از حضورش پنداشته می شود. تعداد در پاکستان مسکون بودند و در کابل در ادارهٔ ثبت نام کرده مامور محسوب می شدند. با گذشت هر روز مشکلی بر مشکل اداری دولت افزود می گشت وهیچ چارهٔ برای حل آن در آن شرائط نه در نظر گرفته شد و نه عملی بود. کشور از لحاظ اداره وانسجام به کشتی می مانست که ملاحش تنها لباس ویونیفورم مشخص دارد وبس. اینکه کشتی غرق می شود یا نه به اوضاع و احوال آب متعلق است نه به لیاقت وتدبر و کاردانی ملاح وکشتیبان وعمله آن.

۹- وضعیت اخلاقی درسال اول دولت اسلامی

دولت اسلامی تحت ریاست استاد برهان الدین ربانی چنانچه ذکرش رفت به مشکلی وضعیت اخلاقیی مواجه بود که از رژیم کمونیستی به میراث مانده بود.دولت اسلامی می بایست اعتیاد نامیمون را با فشار وعمل انقلابی ریشه کن می نمود. رژیم اسلامی در آغاززمینه خوبی برای این کار را در اختیار داشت ومی توانست حرکات فساد آور را مانع شود.تصویری که ازمجاهدین و رژیم آنها در اذهان وجود داشت بسا از ناگواری های اخلاقی را قبل از آن که دولت لب به سخن بکشاید ممنوع می کرد.اندك فرصت از عمرحکومت اسلامی نگذشته بود که تصور جامعه در مورد آن تعویض گردید. ازتسهیلات وگذشت های که حکومت در پیش گرفت افراد ماجراجو و بدتربیت استفاده سوء نموده وبه افعال و کردارگذشته شان رجوع کردند.شراب نوشی وقمار و محافل عروسی آگنده از لهو ولعب که با ورود مجاهدین داوطلبانه ممنوع گردیده بود

دوباره داشت زواج می یافت تا بنیاد دولت اسلامی تازه بنیاد را سست کند.

با بدتر شدن وضعیت اقتصادی فحشاء داشت به پیشه ء اقتصادی تبدیل می شد. آقای محمد اسماعیل ورسجی رییس جنایی وزارت داخله دولت اسلامی که جهت اشتراك درکنفرانس جلوگیری مواد مخدر به تاشکند آمده بود وضعیت اخلاقی در شهر کابل را چنین تعریف نمود: من چندین قضیه فحشاء را مورد بازرسی قرار دادم، مرتکبین آنها افراد کار مند دولت وعمدتا ازکارمندان وزارت امنیت بودند.بطورمثال روزی در بازار شهرنو زنی را دیدم که درقالین فروشی داخل شد.سه نفر در این قالین فرو شی بودند.زن برای مدت از این قالین فروشی بیرون نشد.وقتی به دکان قالین فروشی داخل شدم آن زن با یك نفر در دکان صحبت داشت، او را مورد استنطاق قرار دادم بدون آنکه بهانه وعذری پیش آورد گفت من از کجا نفقه ام را پیدا کنم .این کار من است .از همین راه می توانم خرج روزانه خانواده ام را تکافو کنم من به دلائل او وقعی نگذاشتم به کسانیکه همراهم بودند گفتم که این زن و مرد را به وزارت داخله ببرند تا تحقیقات لازم صورت بگیرد.مردی که این رابطه را داشت باخون سردی گفت که رییس صاحب از این کار بگذر فایدهٔ ندارد و برای شما نیزخوب نخواهد بود.من به خشم آمدم و برایش گفتم تو مجرم هستی ، چگونه با چنین پر رویی بامن حرف می زنی.او جواب داد من برایت می گویم که خود را تکلیف بی جامده کاری علیه من انجام داده نمی توانی .اورابه ریاست جنایی بردم.موصوف از افراد وزارت امنیت بود ومدت نگذشت که با پا درمیانی شخص مقتدر رهاشد و هیچ کاری علیه اوصورت نگرفت .او با سرفرازی ریاست جنایی را ترك گفت وما شرمنده خجل به سوی او می دیدیم.این یك نمونه ازده ها واقعه مشابه می باشد که درکابل بوقوع می پیوست و وضعیت اخلاقی را در آن شهر می نمایاند.مسؤلیت را نمی شود یك سره بدوش دولت اسلامی و زعامت آن گذاشت و یا آنهارا از این مسؤلیت بری نمود.

استاد ربانی زعیم دولت اسلامی شخصی نیست که عمدا بد اخلاقی را شیوع داده وجانب دار آن باشد.سن وسال او در این ایام در حدی است که عیش و نوش از این قبیل برایش چیزی ضروری تلقی نمی شود.او عالم مسائل دین بوده از کراهیت این گونه

افعال و کردار باخبر است .ایشان در گذشته به بی عفتی متهم نبوده اند.اما او شخص است معامله گر و به نرم خویی مشهور و به گذشت معروف. باوجود آن کینه شتر را دارد و هرگز آن را فراموش نمی کند، در وقت مناسب از حریف چنان انتقام می گیرد که دود دمش را بیرون کند.(+)

گفته می شودعدهٔ مجاهدین از اطرافیان نزدیك استاد ربانی که از وضعیت اخلاقی در کابل ناراض بودند وآن راخطری جدی برای دولت اسلامی تلقی می کردند استاد را حالی نمودندکه بامنع برگذاری عروسی ها با شیوه های قبلی درهوتل ها با ساز ،وآواز رقص و اختلاط زن ومرد جلو نا گواری های اخلاقی را بگیرد.موصوف اداره امنیت مربوط هوتل ها را مورد توبیخ قرار داده هدایت فرمودکه به این بی بند و باری ها اجازه داده نشود.ادامه وضع نشان دادکه استاد ربانی نه توان اجرای هدایتش را داشت ونه هم عزم راسخ.

جناب استاد ربانی وحکومتش به موضوع جدی دیگری که به نحوی باعث ترویج فحشاء می شد وبالاخره یکی از اسباب سقوط دولتش را درکابل فراهم می کرد فکری نکردند. تعدادی از قوماندانان و منصبداران بلند رتبه منابع سود آوری را در اختیار داشتند. تجمع پول آنها را بیشتر مرفه وآرام ساخته فاصله عمیق بین گذشته وحال شان ایجاد می کرد. نظامیان مخصوصا به هنگام نبرد از بودجه نظامی سود زیاد می بردند. سرگروپ که ده نفر داشت استحقاق یك صد نفر را مطالبه می کردوبه کمتر از پنجاه نفرهرگز موافقت نمی نمود. قوماندان نظر به قطعه وتشکیل که داشت این نفع را ازآن خود می کرد. این وضعیت مخصوص نظامیان نبود هرکس در هرجای که قرار داشت در خور حال چیزی کمایی می نمود. سود های اضافی خانهٔ محلل وحشم حرم متناسب را متقاضی بود.طبیعی است که مغروق عیش ونشاط غم وغصه را نشناخته و با رنج و تکلیف آشنا نمی شود.آنانی که پایه های دولت اسلامی رابدوش می کشیدند از غم و غصه حال واحوال دولت شان فاصله می گرفتند، تا آنکه سرنوشت مجبور شان کردکه تابوت دولت اسلامی را شهربه شهر بدوش بکشند.

۱۰- چور و چپاول وپاتك و پاتك داری

چور و چپاول و راه گیری (پاتك داری) و راهـزنی را سد جمال الدین افغانی در کتابش تاریـخ افغان ازقطارعنعنه ورسم افاغنه بیان داشته است.این گونه رسم ها وعنعنه ها با شیوه های جوانمردی وغیرت .ارتباط نداشته ونهایت انحطاط اخلاقی ر اتبارز می دهد. جامعهٔ که باچنین کاری عادت بگیرد حیثیت و آبروی خود را ازدست داده عدمش بهتر از وجودش پنداشته می شود.

چور چپاول اموال دولتی وشخصی ، مصادره وغصب ملکیت ها، محصول های غیر قانونی در جاده ها ورهگذرها توسط افراد متعلق به دولت و یا گروه های مخالف آن حاکمیت دولت را زیر سوال می برد و به بی اعتباری آن می افزود. مزید برآن بر اقتصاد و معیشت جامعه تاثیر ناگـواری وارد می آوردکه جبران آن بدوش دولت بود.

عدم امنیت مالی، امنیت جان ها را به خطر انداخت.بیم بی امنیتی روز به روز تو همات بیشتری راسر زبان هامی گذاشت.راکت باران ها وجنك ها در شهرها و قصبه ها وضعیت را بدتر ومخوف تر می نمود.غصب اموال دولتی و شخصی منحصر به افراد دولت نبود. هرحزب وگروه در هرکوچه وسرك و منطقهٔ که سیطرت داشت با تفاوت های اندك این عنعنه را انجام می داد و لبه تیزی تبلیغات و اتهامات آن متوجه دولت و افرادی بودکه زیر لوای آن می رزمیدند. این گونه تبلیغات شواهدی داشت که مردم را قناعت بدهد وبالاخره دولت اسلامی را در چشم دیگران حامی غاصبان وانمودکنند. این وضعیت یکی دیگر از عوامل مهمی بودکه پایه های حکومت استاد ربانی را متزلزل می ساخت واستاد وکابینه اش به آن اهمیت نمی دادند.استاد از این بیم داشت که حکومتش توسط حکمتیار سرنگون نه شود؛ قدرت دیگری وجودندارد که پایه های تخت وبخت وی را بلرزاند. حکمتیار صاحب ازگذشته خواب راحت جناب استاد را ناخوش می ساخت. استاد حق داشت بیم داشته باشد.اگرجنك های کابل صورت نمی گرفت ،حزب مانند گذشته یك پارچه و مطیع می ماند، صبربه بی صبری ترجیح می یافت ، رویای لمیدن درکرسی قدرت همچو رویا تلقی می شد و به انتظار تعبیر آن یوسف وار مـدت زیاد ورنج فراوان تحمل می گردید، برداشت استاد به واقعیت می پیوست.متاسفانه عجله

صورت گرفت وهمه به یك داو نهاده شد که برنده آن نه خودونه حریف بلکه به اصطلاح مقمران 'جیزگرانی، هستندکه ازمدت ها قبل معامله گران ناموس ملت را تمویل وتجهیز وتشویق می کنند.

وقایع مهم اوائل حکومت مجاهدین

الف- مشکلات که مجددی صاحب به آن رو به رو شد

به اساس فیصله پشاورحضرت صاحب مجددی به عنوان رییس جمهور و یا رییس دولت دوماهه مجاهدین با یك هیئت حجیم از احزاب جهادی که حیثیت اراکن دولت وی را داشتند با شان شکوه و دبدبه وغرور پیروزی ازطریق جاده در یك کاروان ماشین های لوکس و فیشنی وارد جلال آباد وسپس روانه کابل گردیدند.از کاروان مذکور استقبال شایان صورت گرفت.هشتم ثور ۱۳۷۱ه ش در تالار وزارت خارجه مراسم انتقال حکومت به مجاهدین صورت گرفت وحکومت نجیب الله پایان یافت وبرنامه های سازمان ملل متحد برای انتقال قدرت آن طوری که آن سازمان می خواست انجام نشد. حضرت صاحب یك قسمت ارك را تصاحب نمود و متباقی در دست افراداحزاب دیگر بود.با ورود مجاهدین قیمت ارز تفاوت فاحش نمود.یك دالر به چهارصد و اندی افغانی مبادله گردید.ارزانی در بازار باعث درخشش چهره های مردم بی بضاعت شد.باتاسف این ارزانی دیر نپائید. ارز خارجی باز مسیر صعودی را پیمودن گرفت.

کمك های خارجی وازجمله کمك ده ملیبون دالری پاکستان که به حکومت مجددی صاحب داده شده بودمحسوس نگردید.حضرت صاحب وکابینه اش در مدت زمان کوتاه حکومت خویش توجه لازم به مسائل اقتصادی وبهترشدن اوضاع درکابل رو انداشت. اوبیش ازهمه به فکر دوام وبقای سلطنت خویش افتاد وتلاش کرد برای خود طرفدارانی جستجو کند.او در اختلافات که بین احمدشاه مسعود وجنرال دوستم رونما گردید جانب جنرال دوستم را گرفت. مجددی صاحب در سفری که به مزار شریف داشت از طرف جنرال دوستم درعوض تفویض لقب مجاهد وسترجنرالی به اوخوب استقبال شد. کاری که از صلاحیت حضرت صاحب رییس دولت دوماهه نبود.حضرت صاحب به خوبی می دانست به همان اندازه که تقررش به این منصب قانونی است فیصله

اش نیز قانونیت دارد.این کار از یك طرف خشم احمدشاه مسعود را بر انگیخت و از سوی دیگر کاسه صبر جمعیت اسلامی.را که برای رسیدن رهبرش به کرسی ریاست جمهوری دقیقه شماری می کرد به سرآورد. قبل از اتمام وقت به حضرت صاحب گوشزدگردید که برای یك ساعت بیشتر از مدت معینه قبول ریاست او و تحمل آن امکان ندارد؛ لذا باید طابق فیصله وموافقت نامـــه پشاور مؤدبانه کرسی ریاست وتخت پادشاهی را به سلفش خالی کند. حضرت صاحب در کابل از قدرت کافی برای مقابله و مقاومت بهره مند نبود صحنه را تنك دید و مجبورا با نارضایی و وارد کردن اتهامات به نا موافقانش از تختی که اسلاف او را بازور وگردن زدن یا فرار دادن فرود آورده بودند؛ فرود آمد و دوباره وارد سر زمین هجرت گردید.

ب ـ مشکلات که استاد ربانی به آن مواجه بود

استاد ربانی دور نبـود. روزها بود که او درچند متری حضرت صاحب کشیك می داد. پای حضرت صاحب هنوز در رکاب قدرت بود که او سوار توسن بی لگام حاکمیت درکابل شده بود. بدون آنکه خلای قدرت بوجود آید استاد ربانی خود رابرکرسی قدرت لمیده یافت. اطرافیان استاد هرچه فشرده تر به گردش حلقه زدند.اطرافیان استـاد کسانی نبودند که از دیگران ممتاز و یا نسبت به آنهاکمبود داشته باشند.بهرصورت از استاد و حلقهٔ اطرافش امید بهتری می رفت. خوش بینی ها بربدبینی هاچیره بود.از همان آغاز سلسله قیادت استاد گسیخته می نمود. مراکز چندگانه قدرت بوجود آمد.در داخل جمعیت حزب حاکم گروه بازی رونق یافت. در جمعیت افراد بودند که آرزو داشتند تشکیلات جمعیت در پشاور در نـظام حکومت داری مراعات شود؛ مناصب دولتی تا آن جای که امکان دارد به همان اساس توزیع گردد و شورای جمعیت اسلامی قدرت را در اختیارداشته باشد. این طرز دید مورد پسند احمدشاه مسعود قوماندان جمعیت اسلامی نبود.او شورای جمعیت رابه پشیزی نمی خرد وبسیاری آنها را افراد بیکاره وبیهوده می شمارد. ازطرف دیگراو به قدرت رسیدن جمعیت را مرهون توانمندی و هوشیاری و کاردانی خود پنداشته و قدرت نظامی اطراف کابل را در اختیار داشت آرزوهای طرف دیگر را بخاك یکسان نمود و بطور غیر رسمی نفر شماره دوم جمعیت پذیرفته شد؛که با

گذشت زمان بسیاری ها او را نفر شماره اول جمعیت اسلامی آرزو کرده و از اوامرش اطاعت می نمایند. آقای مسعود در واقع این سلاحیت را از آن خود کرده بود. (++) یعنی هر فیصلهٔ را که استاد در امور کشور داری بخواهد بکند نخست باید رضایت انجنر احمد شاه مسعود را حاصل کند و بعد آن را اعلام بدارد. اما هر فیصله ء راکه مسعود بخواهد اول آن را عملی می کند وبعد به اطلاع استاد می رساندکه چنین کاری راکه لازم بود انجام داده است. با وجود تصاحب قدرت توسط انجنر احمد شاه مسعود اعضای شورای جمعیت در مناصب عالی دولتی نصب شدند ولی آن سلاحیت را که آرزو داشتند میسر شان نشد.

با تزئید فشارهای حکمت یار صاحب از چهار آسیاب قدرت و اهمیت آقای احمد شاه مسعود افزایش یافت و در خودکامگی و تصمیم گرفتن مستقلانه او را از دیگران بی نیاز ساخت. احمد شاه مسعود در همه ادارات دولتی مهم مثل وزارت خارجه، داخله، امنیت، دفاع، بانك ها شاروالی وغیره افرادخاص خود را داشت و روزانه از احوالات آن ادارات مطلع می گردید، حتی در زمانی که او سمت وزارت دفاع را از دست داد تغییری درجریان امور بوقوع نپیوست.

شهرکابل هفت ماهی حکومت مجاهدین راپشت سر می گذارد. مطابق فیصله پشاور یك ماه از میعاد مقرره دوره ریاست استاد ربانی گذشته است. مخالفین و موافقین حکومت استاد ربانی همه فهمیده اند که فیصله پشاور عملی نمی شود. استاد ربانی حسب آن موافقت نامه می باید یك ماه قبل کناره گیری می کرد. او درعوض به تحکیم پایه های قدرتش پرداخته بهانه سازی نموده و دلیل ودلایل اراء می دارد. استادمی گوید برای تضمین حکومت جهادی بقای او در مسند قدرت لازم وضروری می باشد. در این مرحله بحرانی موجودیت او در اریکه قدرت باعث می شودکه کارهای مملکت و خصوصا حکومت مجاهدین رونق بگیرد.

باسر وسامان گرفتن حکومت استاد ربانی فشارهای حکمتیار صاحب و تهدیدات او نیز افزایش می یافت. مردم خونریزی شدید و ویرانی عظیم را پیش بینی می کردند. بزرگان دولت مخصوصا حاکم نظامی آن محاسبه کرده بودندکه می توانند در

برابر فشارهای مخالفین مقاومت کنند و مناطق را که در کابل در تحت سیطرت خویش دارند نگاه کنند.

ج- فراز و نشیب روابط دولت اسلامی با جنبش ملی:

در مورد ببرك کارمل و افراد بلند رتبه حزب پرچم ونظامیان آنها گفته می شود که در منطقه حیرتان در شمال سمنگان درکنار رود آمو مقردارند و امور جنبش را رهبری می کنند. جنبشی که تقویت سیاسی و نظامی اش مرهون گذشت های سخاوت مندانه آقای مسعود می باشد. شاید اوخود را مجبور می دید و یا نمی توانست درك کندکه موجودیت جنبش در آینده بیشتر برای او مضراست تا برای حکمت یار. شکست عملی حزب اسلامی در کابل نیروهای ملیشه را در موقعیت بهتر قرار داد. جنبش باحزب وحدت روابط نزدیك دارد. افراد حزب وحدت اکثرا از قوم هزاره وشیعی مذهب اند و درجریان انقلاب خوب مسلح شده اند و در قسمت های غرب و جنوب غرب کابل سکونت دارند.این حزب فعلا در مناطـق دهمزنك کارته چهار،کوتهء سنگی ، مهتاب قلعه و دارلامان قرارگاه های مستحکم دارند. روابـط خوب دوستم با این گروه به اعتبار وی درنزد استاد ربانی افزوده است. اعتبار گرفتن بیشتر دوستم در نزد استاد ربانی آقای احمدشاه مسعود را به واقعیت نزدیك ساخت. عبدالرشید دوستم که امکانات خـود را ازدست نداده و بیشتر از مجاهدین امکانات بدست آورده است مسعود را مطابق میل خود نیافت و بفکر نفوذ در بین مجاهدین و قومـاندانان او در شمال گردید تا با استفاده از مواد امکانـات که در اختیارش بـود آنها را در حلقهٔ نفوذ خود شامل سازد. تبلیغات فراوان به نفع جنرال دوستم که او را در مناطق تحت نفوذش دوستم پاچا می گویند صورت می گیرد.قوماندانان که جنرال دوستم را در قطار متحدین دولت دیدند آن را بهانهٔ خوبی تلقی نمودند تا از او استفاده کنند.موجودیت جبهات حزب اسلامی تحت قوماندهٔ محمد نسیم مهدی درکنار جنبش،راه را برای استفاده جویان هموارمی داشت وبه آنها وانمود می کردکه بودن با جنرال دوستم و زیر فرمان او قرارگرفتن به حیثیت جهادی آنها لطمهٔ نمی زند.رجوع قوماندانان ازبك زبان قندز و تخار وحتی قوماندانان پارسی گو در بدخشان و تخار بطرف آقای جنرال دوستم درگـوش آقای مسعود زنك خطر را نواخت. او مجبور به تهدیدآنها

گردید و به طعنه به ایشان می گفت که چگونه باسابقهٔ طولانی جهاد از ملیشه اطاعت می کنند. ایـــن سخن به گوش دوستم رسید و به او گفته شدکه مسعود در فکر انزواء وی است. وضعیت دوستم را فهماندکه مجاهدین هیچ گاه او را از خود نخواهنـد دانست. او به جذب وجلب افراد تنظیم هامشغول شده روابط خارجی خود را تقویت می کرد. در سفر هـای که بخارج می نماید موقف خود را توضیح نموده و کمك مالی و نظامی کسب می نماید.دولت اسلامی با در نظر داشت وضعیت داخلی و سیطره ء عملی دوستم بر ولایات شمال کشور نمی تواند فعا لیت های وی را زیر نظرگرفته مراقبت نماید.جنرال دوستم امکانات از ازبکستان ، ترکیه ، ایران ، روسیه وحتی سعودی بدست می آورد. دوستم اکنون به این فکراست که جنبش را همچوتنظیم اسلامی بر احزاب جهادی بقبولاند. جنبش که از رهبری قوی نظامی برخور دار است از رهبری علمی و اداری محروم است. جنرال دوستم ضعف اداری خود را نمی پذیرد.او دریکیٔ ازصحبت هایش با نماینده دولت در زمانی که با دولت مقاطعه کرده بود و در مخالفت به سر می برد و تقاضای سهمیه بیشتر در ساختار و تشکیلات دولتی را می نمود اظهار دا شت که: شمامارا فاقد پرسونل و صلاحیت و برنامه، پهلوان و بی علم و بی فکر و غیره می پندارید. بیائید به تقسیم عادلانه قدرت به هر معیاریکه شما می پذیرید متعهد شویم و آن را انجام بدهیم : اگرمعیارقوت نظامی است ،بیائید تعداد اسلحه ، افراد مسلح ، قطعات نظامی، نظم و انسجام و ترتیب عسکری را در نظرگرفته به اساس آن به فیصدی که واقعا وجود دارد قدرت تقسیم شود.اگربه این معیار راضی نیستید به معیار خدمت به مردم وکار و آبادانی منطقه وکاردانی افراد می خواهید قدرت تقسیم شود آنجانب موضوع ر ادر نظر بگیریم. می پذیرم که شما درکابل مشغولیت دارید. جنك است. اگر درکابل کاری کرده نمی توانید عذرتان خواسته است.در بدخشان و تخار و قندوز که هم آرام اند و هم صد در صد از شما درحال حاضر اطاعت می کنند چه کاری را انجام داده اید. استاد در موطن اصلی اش بدخشان چه دست آوردی دارد.ملیاردها افغانی خرچ شد در فیض آباد مرکز ولایت بدخشان یك هوتل وجود ندارد که مهمانی یك شب را در آن سپری کند و راهی وجود ندارد که ماشینش به آسانی از آن عبور نماید.مکتب و باغ وبستان و جاهای سیر و تفریح را

بگذار. در فیض آباد چه چیز باعث شد یك مهمان خانهٔ که در آن تا اندازه موضوع صحت و پاکی درنظرگرفته شده باشد را نداشته باشند.از کار های صنعتی وغیره حرف به میان نمی آورم.در مورد ولایات دیگر کشورکه از دولت حمایت می کنند چیزی نمی گویم شاید استاد بهانهء بیاورند و یا داشته باشند.در ولایات که گفتم آنها هیچ عذری آورده نمی توانند.جز تغافل و عدم توانائی و بی برنامگی و بی توجهی. اما در ساحات تحت تصرف من پهلوان بی سواد با وجود درگیری ها بادولت باتورن اسمعیل خان ببینید چه مقدار کارهای نو انجام شده است. چه تعداد تعمیرهای در مزار شریف، شبرغان ، آباد گردیده است.جاده ها بهتر شده کار راه سازی جریان دارد.عنقریب مزار شریف گاز سوخت خواهد داشت. بازار ها رونق دارد.امنیت کاملا تامین است.در این ولایات در راه های که افراد من قرار دارند به آسودگی و اطمنان عبور و مرور انجام می شود .فابریکه ها فعال و میدان هوائی در شبرغان ساخته شده است .هوتل های مناسب وجود دارد. قوماندانان مربوطه ما تعمیرهای خوب و پخته آباد می کنند. بسیارخوب است از نظر من زیبائی منطقه است، مانند دیگران آنچه را که جمع کرده اند به خارج نمی برند، تعمیریکه آباد شد قوماندان و یاکسی آن را پشت کرده بـه خارج برده نمی تواند ، در همین وطن می ماند.بنائا ما شایستگی اداره و رهبری کشور را داریم و از دیگران در این زمینه عقب نیستیم .پس چه چیز باعث است که ما در تقسیم قدرت جای مناسب خود را نداشته باشیم .شما ما را قناعت بدهید، ما قناعت می کنیم در غیرآن آنچه را می خواهیم بپذیرید به خیرشما است. اظهارات جنرال رانمی توان صد در صد تردید کرد جای تائید هم ندارد .

افراد جنبش اکثرا از ملیت های ترك نژاد اند فکرمی کنندکه حیثیت شان بخاطر ازبك بودن ملیشه هـای مربوط دوستم در نزد هـر دولتی که تشکیل شود مورد سوال قرار می گیرد. داشتن تنظیم سیاسی (جنبش اسلامی)شاید به آنها کمك کند. این طرز دید آنها را بیشتر بهم نزدیك ساخته است.بعضی افراد مربوط جنبش ومخصوصا جنرال ها ومنصب داران عسکری که در رژیم گـذشته خدمـات چشم گیری انجام داده اند از سر نوشت شان در هراس اند. آنها خود را در زیر چتر جنبش مصئون تر می یابند و از بسوی دیگر امکانات مادی قابل ملاحظهٔ از این طریق بدست می آورند.قوماندانان محلی که

عمدتا به نام پهلوان یاد می شوند و اکثرا از سواد واخلاق هردو بی بهره اند صاحب زندگی وثروت زیادی گردیده اند. زمین، هوتل و بناهای بیشتری را در مزار شریف از آن خود کرده اند. آنها بدون شك این شان وشوکت را از برکت جنبش می دانند.

با آنچه ذکرش رفت جنبش روز بروز ضعیف ترمی شود. مردمان شبرغان قدرت بیشتر دارند و امکانات زیادتر از دیگر ولایات درآن منطقه به مصرف می رسد. ازطرف دیگر متحدان غیر ازبك جنرال دوستم که مربوط به تنظیم های چپی اند برتری آشکار ازبك ها را به نظرخوب نمی بینند. رقابت های ذات البینی خود پهلوانان و نابرابری های تقسیم ثروت گاهی اندیشه های را در افکار آنها جای می دهد. فکر دوره ئی بودن رهبری جنبش ولو بطور ضعیف وجود دارد.

جنبش بنیاد ایدیولوژیك ندارد و میخواهد وظائف گروهی را انجام بدهد که با بنیاد ایدیولوژیك تاسیس گردیده است، این سیستم بطور طبیعی با گذشت زمان وبا کم شدن خطرهایکه اعضای آن پنداشته اند علی الفور صدمه شان می زند از هم می پاشد. متحدان مجاهد جنرال دوستم از برتری افراد سابقهٔ دولتی راضی نبوده تحت فشار وجدانی قرار دارند که روزی با مهیا شدن موقع آن را تبارز خواهند داد.

بهرصورت با انحراف انقلاب اسلامی مسئله ملی حاد تر شد. اقوام بفکر خود افتادند. حتی مسئلهٔ هم ولایتی بودن هم رائج گردید. مثلا نورستانی هاکه قبلا از لحا ظ قومی برای مطرح کردن خویش دست بکارشده بودند ولایت نورستان متحد می خواستند. آنهاولایت نورستان راحاصل کردند. فکر ننگرهار بزرك و قندهار بزرك وغیره مطرح است .در این ضمن جنرال دوستم توانست ملیت ازبك را در قطارملیت های دارای اکثریت پشتون و تاجك مطرح نماید. مسئلهٔ که می تواند اتحاد و یك پارچگی افغانستان را تهدید کند. مطرح بودن ملیت ازبك و سائرملیت های اقلیت و اشتراك آنها در اموری که به کشور مشترك تعلق دارد با انصاف وعدل ونیت نیك صورت بگیرد عامل استحکام و وحدت ملی و تمامیت ارضی می باشد.

د- مشکلات دولت با حزب اسلامی وحزب وحدت

حزب اسلامی که خلاف توقعش از کابل خارج شده بود به بهانه موجودیت ملیشه های ازبك وغیره جنگ را در کابل شعله ورتر ساخت. گفته می شود که در نتیجهٔ این

جنگ بیشتر از دو هزار انسان در کابل به هلاکت رسیده است. مردم زیادی خانه های شان خراب شده و مجبور به هجرت در جاهای دیگرشده اند. آنها بطرف جلال آباد، پشاور، مزار و غیره جاها رفتند. این جنگ نتوانست برملیشه ها تاثر وارد کند. مرمی ها اکثرا بطرف آنها و مراکزشان نمی رفت در داخل شهر و در مناطق مسکونی اصابت می کرد. مردم می گفتند اکثر افراد که پشت سلاح های ثقیل حزب اسلامی نشسته اند از خلقی ها اند. آنها زمانی با ملیشه های دوستم دوست بودند. اکنون از مردم کابل و از مجاهدین که در داخل شهراند انتقام می گیرند. فشارهای حزب اسلامی موقف ملیشه ها را، در نظر دولت بال ابرد. ضربه وصدمه را مردم ملکی کابل متقبل و متحمل می شد وسودآن را ملیشه ها می برد. تبلیغات وحملات ضد دولت اسلامی استاد ربانی را متقاعدکردکه به حمایت ملیشه ها محتاج است و لازم است آنها را درسنگرهای مقدم داشته باشد.

آزردگی جنرال دوستم از آقای مسعود بعدها باعث شدکه او فکر دیگری کند. زیرا با تجربه دانسته بود و یامی پنداشت همان کارهای راکه باقدرت مندان قبلی درکابل انجام داده است باحکومت داران فعلی نیزم یتواند انجام بدهد. نخست جنرال دوستم خواست بطرف حزب اسلامی قدمی بردارد. او برای انجام این کار چنین موقف گرفت که گویا با حزب اسلامی عمدا نمی جنگد و مجبوربه جنگیدن می شود. این سخن توجه حزب اسلامی را بسوی جنبش جلب نمود.

ایران که منتظر فرصت بود زمان و شرائط را مناسب می دید تا امتیاز بیشتری برای حزب شیعی وحدت بگیرد. حزبیکه طرفدار جدی و مذهبی ایران به حساب می آید. ایران حزب وحدت را تحریک کردتاخواسته های بیشتری مطرح کند وحزب اتحاد اسلامی به رهبری استاد سیاف راکه طرف دار سعودی ها پنداشته می شود تضعیف نماید. این کار در آن وقت برای دولت اسلامی چندان گوارا نمی آمد. دولت اسلامی به این نتیجه رسیدکه از طریق زور حزب وحدت را مجبوربه اطاعت کند. استاد سیاف که در پهلوی دولت اسلامی قرار دارد تلاش کرد تا دولت را به این مسئله قانع سازد و آن رامممکن و آسان جلوه دهد. چیزیکه بعدها ثابت شد با تقبل تلفات و خسارات هنگفت میسرشدنی نبوده است. چنانچه رهبر آن حزب آقای عبدالعلی مزاری با قبول خطرمرگ به طالبان تسلیم شد و به

دولت اسلامی و احمد شاه مسعود تسلیم نگردید.

جنگ اتحاداسلامی و وحدت به جنگ دولت و وحدت تبدیل شد. از این وضعیت حزب اسلامی استفاده کرده روابط خود را با وحدت اسلامی بر قرار و رفت آمد در مناطق تحت نفوذ آن حزب در غرب کابل را گسترش داد.

احزاب دیگر چون جبهٔ نجات ملی، محاذملی، حرکت انقلاب مولوی محمدنبی، حزب اسلامی مولوی صاحب خالص از یکه تازی جمعیت اسلامی وخودبینی های احمد شاه مسعود دلهره گردیده موقف حزب اسلامی را چندان محکوم نکردند.نزدیکی آنها با حزب اسلامی در این زمان قابل تردید نبود.اعلامیه مشترك در بین این احزاب به امضاء رسید و جمعیت آن را به مثابه کودتا می پنداشت. نزدیك بود آقای سید احمد گیلانی که چندی قبل آوازه پیشنهاد مقام صدارت به وی شائع شده بود گرفتار شود.

حزب وحدت اسلامی متحد نزدیك حزب اسلامی گردید، در جنك بین حزب اسلامی و دولت اسلامی از حزب اسلامی پشنیبانی کرد. در نتیجه پای حزب که در چهار آسیاب محصور بود به طرف غرب کابل روان گردید.مهارت امیرحزب اسلامی و ناعاقبت اندیشی بعضی مقامات در دولت اسلامی و مخصوصا قوماندانان شورای نظار باعث شدکه حزب وحدت وحزب اسلامی ولو به شکل ظاهری هم که باشد درکنارهم قرارگیرند.این پیوستگی که بیشتر از یك سال از آن می گذرد ادامه دارد.

هـ- سوء ظن دولت اسلامی از حمایت پاکستان از حکمتیار

در بحبوحه جنك حزب اسلامی با دولت اسلامی این فکر پیدا شدکه اسلام آباد از حزب اسلامی حمایت می کند و آن را به جنك تشویق می نماید. دخالت بعضی کشور های دیگر نیز در این جنك رد نمی شود.این سوال جای دارد طرح شود. چرا پاکستان جنك علیه دولت را که قبلا برای بوجود آوردن آن در پشاور تلاش کرد وموافقت نامه پشاور را به امضاء رهبران جهاد رساند و اکنون علیه آن اقدام می نماید.

چرا آن کشور خواهان به قدرت رساندن حزب اسلامی است که به هنگام توافقات پشاور رهبرآن در جلسه حضور نیافت و درپای موافقت نامهٔ مذکورنماینده آن حزب مهر تصدیقش را با کراهیت کوبید.

شاید از واقعیت دور نباشدکه در هنگام جهاد حکومت پاکستان از حزب اسلامی پشتیبانی می کرد.این حزب امکانات زیاد حاصل می داشت وکارهای مهم را انجام می داد. تا آنجا که احزاب دیگر رهبر حزب اسلامی را متهم میکردندکه آله دست پاکستان واز طرف داران جدی آنکشور است وهر چه پاکستان بخواهدحزب اسلامی آن را عملی می کند.مخصوصا طرف داری سازمان اطلاعات پاکستان معروف به ISIاز حزب اسلامی واقعیتی شده بودکه قابل تردید پنداشته نمیشد.حزب اسلامی در پاکستان کار های را انجام می دادکه احزاب دیگر قادر به انجام آن نبودند.باز بودن دست حزب در این کشور مخصوصا در پشاور اتهام فوق الذکر راتا ئید می کرد.باوجود این همه، پیروان احزاب قانع بودند که حزب اسلامی حزبی است که نظم و دسپلین دارد، اطاعت دارد و سلسله مراتب و رهبر فعال و مصمم. عوامل که برای تقویت یك حزب سیاسی و مطرح شدن آن لازم است را حزب دارد.

شخص آقای حکمت یار وقتا فوقتا در برابر این گونه اتهامات ایستاده و آنها را تکذیب کرده است. او دلائل و دفاعیه خود را از طریق نشرات حزب اسلامی مخصوصا روزنامه شهادت ابراز می داشت. او استدلال می کرد که در بسا مسائل مهم احزاب دیگر از سیاست پاکستان طرف داری و حمایت و از عقب آن رفته و علی رغم خواسته های خود و ملت شان اقدام کرده اند.حزب اسلامی بدون واهمه با خواست و اراده خود و ملت موقفش را اتخاذ نموده است.مثلا در مورد اشغال کویت از طرف عراق. احزاب دیگری مجاهدین به تقاضای عربستان سعودی و پاکستان لبیك گفتند و افراد شان را جهت اشتراك در این جنك در تحت رهبری نیروهای طاغوتی امریکا و متحدانش فرستادند. حزب اسلامی آن را رد و علیه آن موقف گرفت .امیر حزب چند مسئله از این قبیل را بر می شمرد که حزب برخلاف تقاضا و خواست پاکستان اقدام کرده است.و حتی در مواردی که تحت فشار قرار داده می شد باز هم خواست و اراده خود و ملت را از نظر دور نمی داشت.همین موافقت نامه پشاورکه تقسیم دوره ریاست جمهوری را بین آقایون مجددی و ربانی با موافقت پاکستان در بر داشت از طرف رهبری حزب رد گردید و بالاخره مجبورا به آن رضایت داد.

دلیلی را که طرفداران نظریه مداخله پاکستان در امور افغانستان و شعله ور نمودن جنك در بین حکمتیار و مسعود در کابل به منظور برانداختن دولت اسلامی اراء می دارند این است که دولت اسلامی خود را آزاد می دانست و می خواست مستقلانه حکومت کند. این دولت به نظرات و توقعات پاکستان وقعی نمی گذارد.آنگونه که میخواهد با دیگران من جمله با دشمنان منطقوی پاکستان هند، معامله می کند و با روس ها روابط برقرار می دارد.این کار دولت مستقل افغانستان مقامات پاکستانی مخصوصا اعضای ISI را به خشم آورده است .آنها حاصل زحمات چند ساله خود را به هدر رفته پنداشته به فکر به قدرت رساندن آقای حکمت یار که دوست معتمد و دیرینه شان افتادند.حکام سازمان مذکور می خواهد از این طریق دولت اسلامی را آنقدر ضعیف کنند که مجبور به پذیرش تقاضای آنها و تعمیل احکام شان شود.

تعداد به این نظراند که آقای مسعود از گذشته در نظر پاکستانی ها مشکوك و ضد پاکستانی پنداشته می شده است.روابط او با هند و بعضی کشورهای مخالف پاکستان همیشه در نظر پاکستانی ها مسئله مهمی بوده است.

پاکستانی ها که از اعلامیه پشاور حمایت کردند از ریاست چهار ماهه امیر جمعیت هراس نداشتند. آنها فکر می کردند که استاد ربانی چهار ماه در قدرت باقی می ماند و قدرت باساس ترکیب شورای جمعیت با اشتراك یکی دو قوماندان توزیع می شود. آنها می دانستند که هماهنگی خوبی در این ترکیب وجود ندارد.آنها واقعیت را مخالف آنچه پنداشته بودند یافتند.احمد شاه مسعود اعضای شورای جمعیت را ضربه فنی زده و از رده قدرت و تصمیم گیری بدور انداخته بود.رهبر جمعیت آقای استاد ربانی قدرت حل این مسئله را درحالی که از مشکلات و مصائب بعدی آن با خبر بود نداشت.

اکنون اکثر افراد جمعیت احمدشاه مسعود را یگانه شخصی که حکمت یار را به ناکامی رو برو کرده است می شناسند. ترکیب تشکیلاتی جمعیت اهمیت خود را از دست داده و درعوض تشکیلات به نام شورای نظار در کابل جلب نظر می کند. عده از افراد جمعیت به آن شورا جذب شده اند.استاد که قادر به پرکردن این شکاف نیست می پندارد اگر امور به این روال پیش رود در آینده او سمبول بیش نخواهد بود. دیر یا زود در

این کندهٔ مهلك سقوط می کند. استاد نیز به فکر خودش افتاد خواست نیروهای را در کابل بوجود بیاورد که از او امر او اطاعت کنند.او به تقویه گارد ریاست جمهوری اقدام و افرادی را از ولایات تخار و بدخشان به کابل آورد تا در جنك ها علیه مخالفین اشتراك و از سنگرها پاس داری نمایند و تا اندازه این کار برایش نافع ثابت شد.

بهر حال حمایت پاکستان ازحکمت یار در بین طرفداران دولت امر ثابت تلقی گردید و بعدها از طرف هردو جانب اعمال صادر شدکه بدگمانی ها را تقویت و روابط را تیره وتارساخت.جوانبی تلاش می کردند که این شکاف به نحوی پر و راه حلی برای پایان اختلافات دو تنظیم پیدا شود.بر پیشانی اکثر این جوانب نیز مهر حمایت از حکمت یارکوبیده می شد.یکی از آن جمله جماعت اسلامی پاکستان به رهبری قاضی حسین احمد بود.

و- تلاش های صلح پاکستان و سعودی و ثمرهٔ آن

پاکستان از یاری دهندگا ن دوره جهاد و در قضیه طوری ذیدخل گردیده بود که به آسانی نمی توانست از آن غفلت کند. پاکستان تلاش های هم آهنك را با عربستان سعودی آغاز کرد تا طرفین جنك را تشویق کنند که با گفت و شنود به حل و فصل موضوع بپردازند. مذاکرات اسلام آباد سازمان داده شد و سپس هیئت حجیم هر دو طرف به مکهٔ معظمه دعوت گردید تا در خانه خدا قسم یاد کنند که اختلافات شان را یك سوگذاشته و توافقات موجود را عملی می نمایند. از هیئت در مکه معظمه استقبال خوب صورت گرفت. درب خانه خدا بر روی شان باز کرده شد. نوافل انجام و اشك ها فرو ریخت. اما شیطان در همه جا با ایشان بود وحتی در همین مکان مقدس نیز بر گردن شان سوار بود. بعد از بازگشت آنها به وطن هنوز اشك رخسارشان خشك نشده و حروف قرارداد شان نمناك بود که همان اختلافات وکردارهای قبلی آغاز و امید ملت بر خاك یکسان شد. همه اطراف در این امر و گناه و ثواب آن یکسان شریك اند.

ضمانت پاکستان و سعودی جایی ران گرفت.جنك دیگری آغاز شد.شورای نظار در قسمتهای شرقی کابل پیشرفت های را نصیب گردید.حزب اسلامی جنك را به غرب کابل کشاند ،جای که متحد شیعه اش حزب وحدت قدرت داشت. حزب

اسلامی از تغییر مکان جنگ و شدت آن در این نواحی سود برد و از پیشروی دولت به سوی چهارآسیاب و لوگر جلوگیری کرد.

ز- میانجی گری شورای جلال آباد

در جریان این جنگ که دولت می پنداشت دست برتر دارد شورای جلال آباد پا در میانی را آغاز کرد. این شوری از رهبران جهادی دعوت نمود که در جلال آباد به گفت و شنود اقدام نمایند. این دعوت از طرف رهبران پذیرفته شد. شورای جلال آباد مرکب از نمایندگان احزاب جهادی سه ولایت کنر، لغمان و ننگرهار می باشد. حزب اسلامی در این شوری به اساس قوت که در این ولایات دارد سهم قابل ملاحظهٔ را از آن خود کرده است. افراد این حزب مناصب مهمی را در این ولایات در اختیار دارند. با وجود این ترکیب نامتجانس، شورای جلال آباد در ظاهر از دولت اطاعت می کند و مخارج ولایت و بودجه فراوان را از مرکز دریافت می دارد. این شورا درآمد قابل ملاحظهٔ محصول گمرکی بندر تجارتی تورخم را از آن خود کرده است. امر نهی دولت بر این شوری محسوس نیست.

شورای جلال آباد با این میانجی گری استقلال خود را از دولت مرکزی نمایش داده تقویت نمود و خ ود را همچو یك تشکیل مقتدر جازد. شائعات پخش شد که اگر رهبران در جلال آباد به توافق نرسند در آنجا محبوس خواهند ماند. شائعه گروگان بودن رهبران جهادی در جلال آباد به منظور فیصله تحمیلی قوت گرفت. در بعضی ولایات شمال نظریه های علیه آن ابراز شد. استاد سیاف به بهانه خاموش کردن جنگ به کابل آمد. استاد سیاف در این زمان ازجمعیت اسلامی به شدت حمایت می کرد وعلیه حکمت یارکلمات زشت و نامناسب را به زبان می راند. درجلال آباد فیصله صورت گرفت که استاد ربانی برای یك و نیم سال دیگر در پست ریاست جمهوری باقی بماند و آقای حکمت یار در این مدت صدر اعظم باشد. وزارت دفاع که تحت امر آقای مسعود بود توسط استاد ربانی اداره شود و سر پرستی وزارت داخله راکه آقای انجنر احمدشاه احمدزی از اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان داشت به آقای حکمتیار واگذار گردید.

آقای حکمت یار می دانست که وزارت دفاع تحت سر پرستی آقای ربانی در

قدرت و مداخله آقای مسعود در امور تغییری وارد نمی کند ولی ظاهرا حرف او بجا می آمد که مسعود را از وزارت دفاع بر کنارکرده است. بعدها آقای حکمت یار راضی به نظر می رسید که مسعود در پست وزارت دفاع باقی بماند ولی آقای مسعود دلچسپی نداشت در کابینه امیر حزب اسلامی شمولیت داشته باشد. در این فیصله با سهمیه دادن وزارت داخله به حزب اسلامی از قدرت اتحاد اسلامی کاسته شد. قدرتیکه چندان معنای برای آن حزب نداشت. اتحاد اسلامی نمی توانست آن را همچو آله فشار علیه دیگران بکار گیرد.

در سال گذشته جمعیت شورای اهل حل و عقد را دائر کرد. برای دائر نمودن آن شورا نخست کمیسیون مرکب از عدهٔ از احزاب جهادی تشکیل شد تا راجع به چگونگی برگذاری آن تصمیم های اتخاذ و لائحه ترتیب گردد. جمعیت اسلامی تلاش نمود که طرف دارانش را در این شوری جمع کند و چنین نمود. این شوری در مواقع مختلف از طرف احزاب دیگر بجز حزب اتحاد اسلامی استاد سیاف تحریم گردید. شورای متذکره استاد ربانی را برای دوسال دیگر در سمت ریاست جمهوری ابقا نمود و در مورد تقرر صدر اعظم تصمیم نگرفت. استاد سیاف که منتظر این منصب بود چندان فائدهٔ از تدویر این شورا نبرد. این شوری باعث تشدید جنگ دیگری شد و شورای جلال آباد را باقوت بیشتر بوجود آورد. وجود شورای جلال آباد در واقع جز اعلام لغو و هرزگی شورای حل وعقد چیزی دیگری نبود. تصمیم های که در شورای جلال آباد در مورد مدت کار رییس جمهور و تعیین صدر اعظم و برکناری عدهٔ از وزرا گرفته شد به معنای لغو فیصله های شورای اهل حل و عقد بود. با وجود آن جمعیت و شورای ن ظار از قانونی بودن شورای اهل حل و عقدحرف می زدند. شورای مذکور تعداد از اعضاء خود را در کابل همچون پارالمان گذاشت که غیر از بی کاری و بی سرنوشتی مشغلهٔ دیگری نداشتند.

در این ایام واقعات کم اهمیت دیگری بوقوع پیوست که بر سرنوشت دولت و مخالفان آن تاثیر قابل حساب نداشت. جنگ های مقطعی و سعی طرفین برای تضعیف یک دیگر که بطور علنی و مخفی فعالیت داشتند ادامه داشت. تبلیغات له و برعلیه

رییس دولت و صدر اعظم از طریق رادیوی حزب اسلامی و رادیوی دولتی در حالیکه حزب اسلامی از طریق نماینده آقای حکمتیار در کابل صدارت می کرد جاری بود. این است شمهٔ از وضعیت مرکز کشور و اسباب و عوامل مشغولیت دولت مجاهدین در این زمان و اکنون به ذکر مناطق تحت نفوذ دولت اسلامی در این آوان می پردازم.

ح- ساحات نفوذ دولت و مخالفین و مشکلات آن

ساحه نفوذ دولت اسلامی و متحدانش چون استاد سیاف، پیر گیلانی، مولوی محمد نبی و رشید دوستم از خط پلچرخی تا هود خیل و از طریق جادهٔ باغ بالا از مکروریان تا پغمان می باشد. اکثریت مناطق خیر خانه در اختیار دولت قرا ر دارد. تایمنی و چند چهار راهی دیگر را افراد حزب وحدت اداره می کنند که از متحدین حکمتیار بشمار می آیند. بگرامی، هود خیل، سیاه سنك، سرکوه شیر دروازه قلهٔ کوه زنبورك تا دهمزنك در اختیار حزب اسلامی می باشد. ساحه بالا حصار و مرکز کابل تحت نفوذ دولت است که از طرف افراد مسلح حزب اسلامی مستقر در قله زنبورك کوبیده می شود. درد همزنك ،کارتهٔ چهار، کوته سنگی، مهتاب قلعه و دارالامان افراد احزاب اهل تشیع چون حزب وحدت و حرکت انقلاب آقای محسینی حکمروائی دارند. مناطق کارتهٔ سه و جمال مینه و دانشگاه کابل در زیر ضربات نیروهای آقای مسعود قرار دارند که در قله کوه آسمائی و برفرق جمال مینه مستقر اند. آتش باری و جنك های فراوان و خون ریزی های زیادی در این شهرکه مدت ها از آسیب جنك جاری در کشور در امان مانده بود صورت می گیرد.

حزب اسلامی که زمانی اکثریت جبهات شمالی را داشت اکنون به جز یکی دو جبه در آن فلات ندارد. جبهات دیگر آن در این مناطق به آقای مسعود پیوسته اند. مرحوم شاهین یکی از قوماندانان مشهور جمعیت اسلامی که از حج آمدهٔ بود وبدیدنش رفتیم ضمن صحبت چنین اظهار نمود: دولت اگر می پندارد که شمالی را آرام کرده و خطرحزب اسلامی رفع شده است خطامی کند. این مطلب را بارها به آمر صاحب مسعود گفته ام . اکثر این منطقه در تمام مدت جهاد از طرف حزب اسلامی اداره می شد. بجز من و جبه ام، قومندان و جبهٔ در این منطقه نیست که زمانی با حزب اسلامی نبوده باشد .مردم با حزب اسلامی روابط خوب دارند. اگر چه سلاح های آنها تا اندازهٔ جمع شده

است ولی باز هم به اندازه کافی در نزد ایشان سلاح وجود دارد که منطقه را نا آرام کنند و دو باره تصاحب نمایند. حالا این مناطق تحت سیطرت آقای مسعود است و امنیت آن تامین می باشد و نفوذ جمعیت در شمالی بیشتر شده است.

ط- دولت اسلامی و اوضاع ولایات

در ولایات شرقی و جنوبی کشور تقریبا خود مختاری وجود دارد و حتی هرگروپ و جبه خود مختار است و رابطه اش با والی و نظام متناسب به قدرت و توانایی شخص والی و یا حزب است که والی از آن انتصاب شده است. این ولایات بودجهٔ خود را از دولت مرکزی از پولی که بدون توجه به نتائج اقتصادی آن نشر می شود اخذ می دارند. در این ولایات جنگ های پراگنده و تنظیمی جریان دارد.

در قسمت جنوب غرب کشور آقای تورن محمد اسمعیل خان والی هرات که مردم آنجا او را امیرالمسلمین می خوانند و با القاب دور و دراز انواخته اند قدرت دارد. او تنظیم بهتری را در این ولایات به وجود آورده است و فعلا شهرت خوبی دارد. با وجود آن در بین او و افراد با نفوذ دیگر این ولایت اختلافات وجود دارد. در ولایت هرات افراد احزاب دیگر وجود داشتند که اکنون با امیر اسماعیل خان پیوسته اند. افراد حزب اسلامی وجبهٔ مقتدر آن حزب در میدان هوائی شیندند شکست را متحمل شد که در نتیجه امکانات آن با تعداد هواپیماهای جت و چرخبال ها بدست امیر اسماعیل خان افتاد. این پیروزی او را در وضعیت و موقعیت قدرت مندی قرار داد که بتواند با مسعود فکر همسری را در سر بپروراند. باخت حزب اسلامی در شیندند برای آن حزب یک مسئله بسیار بزرگ بود. اگر این واقعه در زمان رهبری شخصی دیگری غیر از حکمتیار بوقوع می پیوست، او نمی توانست موجودیتش را حفظ کند. حکمت یار خود را از دست نداد و با تحمل خسارات هنگفت و از دست دادن نیروی کار آمد از آینده مایوس نگردید و به فعالیت هایش ادامه داد. امیر حزب بیم نداشت که در برابر تنظیمش از این شکست مهم و خسارت عظیم جواب گو می باشد. زیرا کسی از او نمی پرسید که این واقعه چرا و چگونه صورت گرفت.

یک ماه قبل از سقوط شیندند، یک تعداد قوماندانان آن میدان که از زمان رژیم

قبلی تا کنون در آن میدان وظیفه دار بوده اند به پشاور آمدند و بدعوت آقای دلجو در دفتر نشرات خارجی که حویلی نسبتا مفشنی بود و در حیات آباد موقعیت داشت برای چندی اقامت گزیدند. من در آن زمان آمریت نشرات خارجی حزب اسلامی را بعهده داشتم گاه گاهی با ایشان هم صحبت می شدم. آنها از حزب اسلامی امکانات پولی مطالبه داشتند که بتوانند معاشات افراد آن قطعه را بپردازند و مخارج آن را تکافو کنند. نسبت معاذیری تقاضای آنها پوره نشد مایوسانه به شیندند برگشتند و بعد از مدت شیندند سقوط و خبرآن نشر گردید.

وضعیت هرات و فعالیت های امیر محمداسماعیل خان ساحه کار و ترتیب ادارهٔ امور آنحوزه ایجاب بحث مفصل را می نماید و با این تذکر که سقوط هرات بدست نیروهای طالبان فرار دولت اسلامی از کابل را تسریع نمود از آن صرف نظر می شود.

اکثر والیان در ولایات شمال کشور مربوط به تنظیم جمعیت اسلامی اند. این والیان آن قدر کار تنظیمی نمی کنند .آنها در فکر نگهداری خود برکرسی قدرت بوده سیاست کج دار و مریز را پیروی می کنند.آنها کارهای عمدهٔ قابل یاد داشت را انجام نداده اند.در ولایت بغلان وضع اندکی فرق دارد .مناطق دوشی و پل خمری تا دو راهی مزار شریف در اختیار نیروهای اسماعلی مذهب سید کیان که از طرف داران جنبش است قرار دارد. سید جعفر پسر سید منصور نادری والی این ولایت است. مرکز ولایت از بغلان به پل خمری انتقال یافته است. بغلان صنعتی مرکز سابقهٔ ولایت ر امامور غیور و انجنر بشیرکه متعلق به حزب اسلامی اند اداره می کنند. آنها مامور غیور را والی این ولایت مقررکرده اند. نهرین یکی از ولسوالی های ولایت بغلان را حقجو قومندان جمعیت اسلامی اداره می نماید. با وجود جبهات مستحکم حزب اسلامی در بدخشان و تخار ومحاذ ملی در قندوز حاکمیت این سه ولایت در دست جمعیت است. جبهت این احزاب اعتراضات و برخوردها و تقاضاهای جزء علیه دولت دارند و در امور اداری و اجرائی آن مخالفت جدی نمی کنند.فعالیت های جنگی که امور روزانه را مختل کند در این ولایات کمتر به نظر می رسد. جبهات مهم جنگجو و پرخاش گر تخار که در

زمان جهاد از آن حزب اسلامی بود اکنون بدست احمد شاه مسعود افتاده و یا سقوط کرده اند.این سلسله با حادثه مشهور تنگی فرخار و قتل قتالیکه توسط سید جمال قومندان حزب اسلامی بوقوع پیوست آغازشد. در مورد این واقعه داستان ها و شائعات وجود دارد که جای ذکرش نیست.

در ولایت سمنگان جمعیت و جنبش نقش اساسی را دارند. در مزار شریف اگر چه والی ازحزب جمعیت اسلامی انتصاب گردیده است قدرت اصلی و اداره در اختیار جنبش است. حزب اسلامی، وحدت اسلامی و حرکت انقلاب محسینی نیز قدرت دارند. قوماندان های جمعیت با وجود انتصاب والی ولایت از آن تنظیم، ناراض اند. حاکم بلا معارض مناطق شبرغان ، سرپل ، میمنه ، جوزجان ،فاریاب جنبش است. جبهات احزاب دیگر در گوشه وکنار این مناطق خزیده اند.

درغزنی و قندهار و مناطق پشتون نشین عنصر قومیت در موضوع قدرت تاثر وارد نموده است. درپکتیا حزب حرکت مولوی منصور که فعلا از دولت طرف داری می کند در کنار احزاب و اقوام دیگر تاثر قابل حساب دارد.

اکنون که از ساحهٔ نفوذ دولت استاد ربانی و جربان به قدرت رسید ن او چیزی نوشته شد بعنوان نمونه وقایع چند روز ماه عقرب و قوس سال ۱۳۷۱ه ش مطابق جنوری ۱۹۹۳م را تحریر می دارم.

امروز ۱۳-۸-۱۳۷۱ه ش است .هفت ماه از تغییر حکومت در افغانستان می گذرد.. وضعیت پایتخت کشور، کابل چنین بنظر می رسد:

برق بسیار نادر است، اکثر حصص شهر مانند آیندهٔ ساکنان آن تاریک می نماید.عدهء از قوماندانان نسبت نه رسیدن معاشات و مخارج افراد شان سیم های برق را قطع و موتورهای آن را تعطیل کرده اند. راه های اکمالاتی عمدهٔ شمال و جنوب شهر کابل توسط افراد حزب اسلامی مسدود است. مواد غذای و سوختی و امتعه تجارتی از طریق شمال و جنوب به ندرت وارد کابل می شود. آن عده لاری های که اموال را انتقال می دهند مجبور اند در جلال آباد و مسیر راه چندین جا حق العبور گزاف بپردازند.مثلا در گمرك جلال آباد یك لاری باید در حدود پنجصد هزار افغانی محصول

بپردازد. قطع نظر از این که چه بار دارد و علی هذالقیاس در قسمت لغمان و سروبی مقدار پول را می پردازند که کمتر از پول قبلی نیست. جادهٔ طرف شمال که کابل را با مزار شریف اتصال می دهد به عین سرنوشت گرفتار است. بعضی تفنگ داران در مسیر این راه ها با بهانه های مال تجار و لاری ها را متوقف می سازند و مبلغ می خواهند که از سی لك افغانی کم نیست.

روی همرفته با وجود راه بندی ها و چپاول گری ها و باج گیری ها مواد سوختی و غذائی در شهر به قیمت بلند بوفرت وجود دارد. در همین روز یك لیتر پترول شش هزار افغانی و یك لیتر دیزل سه هزار افغانی خرید و فروش می شود. در نتیجه صعود قیمت مواد سوختی بهاء کرایه ء وسایل ترانسپورتی بلند رفته است. عوائد مردم روی قوس نزولی سفر دارد. پیادهٔ گردی و بایسکیل سواری چیزی که برای صحت مردم بیچاره سودی دارد عام است و بدون توصیه داکتر روزانه انجام می شود. مردم مجبور اند مسافت های دور و دراز را پیاده بپیمایند. مثلا از خیرخانه پیاده خود را یه شهر برسانند. بعضی ها چند نفر یکجا شده قیمت کرایه تکسی را که مبلغ یك و نیم هزار افغانی می شود تادیه می دارند و خود را به مرکز شهر می رسانند. سرویس های شهری کم و کرایه ثابت وجود ندارد. یك سرویس از چهار راهی پشتونستان تا مکروریان پنجاه افغانی می گیرد و دیگری یکصد افغانی می طلبد. سرویس های شهری به اندازه کافی وجود ندارد. مالکان تعداد از آن ها نسبت بلند رفتن قیمت پترول ترجیح داده اند که وسایل شان را توقف داده و بی کار باشند. وضعیت معاشی و اخلاق اجتماعی تزلزل پذیرگردیده است. چنین پیداست که هرکس که بتواند در فکر قاپیدن چیزی از دیگری و یا پیدا کردن آن است.

وضع پولی کشور خیلی ناگوار است. بانك ها به مشتریان و معامله داران شان نقدینه توزیع نمی کنند، اگرمی کنند خیلی کم است. محوطهء بانك ها به استقبالیهٔ سینمائی می ماند که فلم پر آوازهٔ را از کشوری دیگری وارد کرده باشد، پر ازدحام و بیروبار است. مشتریان و سهم داران بانك ها برای آن که نقد شان را از بانك بیرون کنند واسطه می کنند و رشوه می پردازند. در صورت که سه صد ملیون افغانی در بانك داشته باشند به مشکل امر تادیهٔ مبلغ پنج ملیون افغانی راروزانه بدست می آورند. بانك آن

پنج ملیون افغانی را در پنج هفته تادیه نمی کند. وضع بانك ها چنین است و در بازار صرافی شهر شائعه ذیل سر زبان هاست.در همین روزها که دالر در بازار با ۱۲٤۰ افغانی معامله می گردد یکی از اقارب متنفذی حواله ها را به قیمت ۱۵۰۰ افغانی می خرد و فردا آن را در بانك نقد می کند.می گویند این کار توسط چند نفر دیگر تکرار می شود که در حال حاضر عامل از عوامل صعود دالر بشمار می رود. امریه تادیه پول های بزرك از طرف مقامات بالاتر از رییس بانك به اندازهٔ صادر می شود که بانك ها او تادیه آن عاجز اند.سرمایه داران به هر وسیلهٔ که ممکن باشد نقدینه های خود را از بانك بیرون در بازار سیاه تعویض و به بیرون از کشور انتقال می دهند.قومندانانیکه حواله دارند با تعداد افراد مسلح به بانك ها رجوع می کنند و بعضا مامورین را تهدید می نمایند.

وضعیت اقتصادی کشور و حالت مردم هر روز بدتر از روز پیش می شود. آنچه در این شرائط ناخوب اقتصادی و جنگی باعث تعجب می باشد بیروبار و ازدحام مردم در بازار است و روزانه افزایش می یابد.به فکر من علت افزایش مردم در بازار نتیجهٔ افزایش کار و فعالیت وبلند رفتن عوائد مامورین و قدرت خرید آنها نبوده تراکم قطعات دولتی و مامورین ملکی در کابل است که به طرق مختلف تادیه کننده مخارج آنها دولت می باشد. طرف معامله بازاریان اکثرا همین ادارات دولتی اند.سودخوب معامله داران با ادارات دولتی خیلی ها را تشویق می کند که به آوردن امتعه و اجناس طرف ضرورت آنها بپردازند و با قبول مشکلات به امید سود بیشتر بازارها را تغذیه نموده و به ازدحام آن بیافزایند.

مردم با وضع بد اجتماعی و اقتصادی و بی اطمنانی و بدامنی که ازطرف فراد مسلح و زور گودر کابل ایجاد شده است دست و پنجه نرم کرده خو و عادت می گیرند و به انتظار جنك که در پیش رواست ساعت شماری می کنند.

جنك بین نیروهای دولتی (جمعیت) و حزب وحدت (نیروهای شیعی درکابل) به تاریخ ۵ دسمبر ۱۹۹۲م مطابق شنبه ۱۳۷۱/۹/۱۰ه شدت گرفت و تا روزسه شنبه ۸ دسمبر باشد توحدت در قسمت های پولی تخنیك ، سیلو، جنداول، تایمنی، دهمزنك و مناطق دیگر دوام یافت.جنك با اعلام آتش بس در شام روز متذکره با فیر هزاران مرمی

مختلف النوع رسام(روشن انداز) فروکش کرد.مردم مطمئن نیستندکه آتش بس عملی می شود، دکان ها را باز نکرده اند.در پیاده روها رفت و آمد آغاز شده است. تکسی ها در مناطقی که نزدیك ساحهٔ جنك نیست در رفت و آمداند.روز چهار شنبه ۹ دسمبر به ایستگاه سرویس ها در منطقه ده افغانان رفتم. در آنجا سرویس و تکسی که تا هوتل کانتینینتل واقع در باغ بالا در رفت و آمد باشد نبود.روز دیگر آمدم وسیلهٔ را تا باغ بالا پیدا کنم . وسیله تا دهانه باغ بالا تا درمسال هندوها حرکت کرد و از آن جا فراتر نرفت. پیاده با همراهم بطرف هوتل .روان شدیم . مرمی های را که نیروهای حزب وحد طرف افشار و پولی تخنیك فیر می کردند از بالای سرما می گذشت. به راهی که بطرف هوتل منتهی می شود چرخیدیم. مرمی های سلاح خفیف به فاصله یك دوم ما فرو ریختن گرفت. به سرعت خودها را در راهی که به طرف باغ بالا امتداد دارد انداختیم . بلندی های موسوم به پیر بلند ما را در پناه خود جای داده اخفا می کرد. خودها را به هوتل رساندیم. و هم اکنون مشغول یاد داشت نمودن همین سطور هستم. ساعت ۱۲ بجهٔ قبل از ظهر است .شدت فیر مرمی ها کاهش یافته یگان یگان بار شنید ه می شود. این جنك مردم این نواحی را به تشویش بیشتر انداخته است.مردم می خواهند به جاهای امن تری خود را برسانند.سرویس ها بیربار است.حتی زنان درکنار مردان ایستاده اندکه در گذشته سابقه ندارد.اجورهٔ سرویس ها نیز ازحد معمول بلند رفته است.ما نیز به منطقهٔ وزیر اکبرخان که از منطقهٔ جنك دورتر است رفتیم .شام چهارش ن افراد جنبش ملی و افراد شورای نظار جنك درگرفت. افراد جنبش از میدان هوایی ش برآمده و بر نیروهای دولت تعرض کردند و تا چهار راهی صحت عامه را اشغال نمودند. این جنك به اثر فیر افراد شورای نظار بر خود روهای افراد جنبش درگرفت .بعضی ها می گویند که دو خود رو افراد جنبش پنجاه تا صد نفر افراد حزب وحدت از مزار به کابل انتقال داده شده را به سنگرهای حزب وحدت می رساندند که با کمین افراد شورای نظار بر می خورند و مورد اصابت گلوله های آنها قرار می گیرند. بعضی دیگرمی گویند که افراد جنبش حین عبور از برابر پوسته شورای نظار به آنها اعتنا نمی کنند درگیری رخ می دهد وعدهٔ از آنها به هلاکت می رسند.منابع هر دو طرف اعلام داشت که این درگیری در اثر سوء تفاهم

افراد آنها بوقوع پیوسته است.استاد ربانی در مصاحبهٔ علت این درگیری را تلاش های مخالفان برای جلوگیری از برگذاری شو رای اهل حل وعقد وانمودکرد.شورای اهل حل و عقد رهبر آینده ومدت کار او را معین می دارد و قرار است یك پنجم آن همچو اعضای شورای ملی درکابل مؤظف شوند. به استثناء استاد سیاف رهبران دیگر ائتلاف تقاضای به تعویق انداختن این شوری را نموده اند. در صورت عدم برگذاری شورا استاد ربانی می باید به تاریخ ۱۹قوس ۱۳۷۱ه ش قدرت را بکسی دیگری منتقل سازد. تمدید مکرر دوره استاد ربانی از طرف شورای قیادی به هنگام تمدید دوره قبلی در یك و نیم ماه قبل ممنوع اعلام گردیده است.استاد ربانی گفته است که او مسؤلیت دارد قدرت را به شورای اهل حل و عقد انتقال بدهد.تا آنکه این شوری دائرنشده است او این مسؤلیت را بدوش خواهد داشت.استاد ربانی از قبل فیصله شورای قیادی را مردود دانسته حاضر به استعفاء و ترك قدرت نیست.

در شرائط که کشور در این ایام قرار دارد مجری فیصله ها و قاعده ها زور است. کشور به جنگلی می ماند که هرکه در آن خود را شیر تلقی می کند قانون و قاعده را هم او تعبیر و تفسیر فیصله و اجرا می کند. هرچه راکه می خواهد آن را قانون قاعده و به خیر و فلاح مملکت اعلام می دارد.

دولت و حزب حاکم آن جمعیت در این روزها وسائل قوت و قدرت را در اختیار داشته در وضعیت قرار دارند که خود را نسبت به دیگران زورآورتر ببینند. جمعیت اسلامی که بر مسند قدرت تکیه زده است بسهولت از دست دادن آن را عیب می شمارد و تا آن جا که مقدور است تلاش خواهدکرد که اسباب و عوامل بقایش را از هر طریق که ممکن باشد زور یا موافقت مهیا نماید. مسابقهٔ بدست آوردن قدرت بکسی فرصت نمی دهد که به اوضاع و احوال مردم توجه کند. وضع زندگی مردم خیلی ها رقت بار گردیده است. مخصوصاً آنانی که در امرار معاش به دست مزد روزانه متکی اند.کار و بار در بازار از رونق مانده و بسیاری دفاتر دولتی تعطیل است. نانوائی ها و مؤسسات خدمات عامه به ندرت فعالیت دارند. برای ساکنان کابل در آستانهٔ زمستان چنین وضعیت بسیار رنج آور است. وضع افراد و منسوبین دولتی از لحاظ امکانات و

لوازم لوژیستسکی خوب است .آنها از طریق دفاتر و یا از طریق افراد عـالی رتبه که با آنها در ارتباط اندکمك می شوند.چور و چپاول که قبلا وجود داشت اکنون هم گاه ناگاه داستان های آن بیان می گردد.از این که برای چور و چپاول مانند گذشته اشیا به وفرت پیدا نمی شود در شهرت چپاول گری نیزکم وکاستی های رونما گردیده است.علامه سید جمال الدین افغان اگـرزنده می بود چور و چپاول وراه گیری را عادت همهٔ مردم افغانستان بیان کرده وآن را به تمسخر می گرفت.با وجود فروکش نمودن شهرت چپاول گری و غارت از صحبت که با چند نفر دکاندار داشتم چنین معلوم گردیـد که روزانه موترهای شان از سرای ربوده و در منطقهٔ چنداول در قرارگاه افراد مسلح توقف داده می شود. مالکان وسایل جریان انتقال وسیله های شان را تا توقف گاه های آنها در قرارگاه مذکور تعقیب مـی کرده اند. به گفته آنها تا کنون در حدود بیست عراده.موتر در قرارگاه مذکور توقف داده شـده است.

گروگان گیری انسان عمل روزانه دیگری است که این ایام شرف رواج یافتن آن را دارد. از همـه بیشتر شهرت ربودن هزاره هاتوسط پشتون ها و رربودن پشتون هاب وسیله هزاره ها سر زبان هاست. باید علاوه نمودکه در این ایام آدم ربایی عمل غیر هزاره ها و پشتون ها نیز هست.اما تعداد این گونه واقعات در بین آنها کمتر بوده و عامل قومیت چندان مهم نیست. از سوئی دیگر هزاره ها در بین گرو گانان شان افراد غیر پشتون و پشتون ها در میان اختطاف شده گان شان افراد غیر هزاره دارند.البته تعداد این گونه گروگان ها کمتر و گناه شان سبك تر پنداشته می شود. مردم از این گروگان گیری داستان ها ساخته اند که نمایان گر شدت قبح این.عمل و بی خرفتی و بی وجدانی عاملان آنها در نظر جامعه می باشد. ایـن داستان ها درلفافهٔ جملات و کلمات طنز آمیز بیان می گردد. می گویند هرکس با بینی شگفته و پست از مناطقی که تحت سیطره افراد پشتو زبان است عبور کند به جرم هزاره بودن ربوده می شود و زجر و شکنجه می گردد. ای چه بسا پشتون های پچق بینی در این دام افتاده تا ثابت کرده اندکه پشتون اند دود از دماغ شان بر آورده اند. و یا می گویند در مناطقی که تحت تصرف هزاره هاست در دست افـراد مسلح مقدار قروت است و از عابرین که چهره های شان مانند هزاره ها

نیست می پرسند، این چیست؟ اگر آن بی چاره می گفت که -کروت- است یعنی قاف را کاف تلفظ می کرد برای اثبات هویت او جستجو و دلیل در کار نبود پشتون پنداشته می شد و قابل داغ کردن. هر چه بر سرش می آمد می آمد، خواه آن بی چاره ازبك بود یا ترکمن و یا از طائفه های که نمی توانند در تلفظ خود تجوید قاف وکاف را ادا نمایند. در واقع هر دو طرف افراد بیگناه و بیچاره طرف مقابل را که از مجبوری دنبال کار شان می رفتند می ربودند. من خودم شاهد چنین واقعه ناپسند هستم .در منطقهٔ وزیر اکبر خان نانوای که هزاره بود بدون کوچکترین گناه بخاطری که نانوای خوبی است و هزاره ها و غیر هزاره ها از وی نان می خرند ربوده شد.نانوائی غیر هزاره کم مشتری توطئه کرد تا آن بیگناه را به اتهام هزاره بودن گرفتار نمایند.برندگان این هزاره پشتون نبودند. مردم داد می زدند که چرا وی را ربوده اند و تقاضا می کردند که رهایش کنند تا به سر کارش آمده احتیاجات مردم را مرفوع دارد.عامهٔ مردم متعلق به همه اقوام از این ربودن ها و گرفتاری ها راضی نیستند و تنفر دارند. این ربودن ها بیشتر مقاصد استفاده مالی و انتقامی دارد تا بدبینی قومی.

مردم نه تنها از ربایندگان مسلح بخاطر آدم ربائی شان شکایت دارند بلکه از بی احساسی و بی وجدانی و بی عاطفه گی آنها زیا د تر در عذاب بوده گلایه و شکایت دارند. در همین روزهای جنك شخصی در مسجد وزیر اکبرخان بعد از نماز در محضر نماز گزاران با صدای بلند و لرزان و حزین و با گریه پر سوز فریاد می کرد.برادرزاده اش که حامله بوده در منطقه کارته سه به اثر اصابت مرمی افراد درگیر جنك کشته شده است . از یك طرف نیروهای شورای نظار و از طرف دیگر افراد مسلح هزاره سنگر دارند. هیچ کدام اجازه نمی دهد که میت بر داشته و دفن شود.سه روز است که میت در منطقه جنگی در نزد زن ها مانده و دفن نشده است.

این بود شمهٔ از وضعیت ساکنان کابل در این روزها.مزید برآن مردم فکرمی کنند که بطرف آیندهٔ نامطمئن سوق داده می شوند.روح آرام درکابل وجود ندارد. هرکه شاه است یا گدا ، در هرجای که هست نمی داند چه بکند.در درونش خلجان عجیب جای گرفته است که جز حیرانی و سرگردانی حاصلی ندارد.از لحاظ روانی همه در

حالت نیمه مریض بودن قرار دارند. کوچکترین غلطت کلام باعث کلاویز شدن مردم می شود. آنانی که جرئت عمل و تصمیم گرفتن در چنین مواقع را دارند و می توانند فیصله کنند و تصمیم بگیرند تصمیم شان این است که بار و بستره شان راببندند و از جای که می پندارند صحنهٔ جنگ است بردارند و بطرف دیگری بروند که بگمان شان جنگ در آن جا وجود ندارد. ده ها کراچی دستی وصدها آدم که لحاف به پشت و دیك و کاسه زیر بغل، طفل و کودك پیش رو و زن و خواهرش را از عقب دارد در جاده ها دیده می شوند که مانند موشك های کارگاه کرباس بافی این طرف و آن طرف روان بوده یکدیگر را قطع می کنند. این گروه حواس شان ر ااز دست داده اند. از حالت منطقهٔ که به سوی آن روان اند نمی پرسند. آنها با شنیدن خبر فروکش کردن جنگ دوباره به منطقه شان بر می گردند چون در جای دیگر امکان اقامت را ندارند. مدتی نمی گذرد که بار دیگر جنگ زبانه می کشد و به سرنوشت بدتر از قبل گرفتار می شوند.

آنچه یك مسلمان آگاه که قدر و قیمت جانبازان و شهدای جهاد را می داند و می فهمد که چه نفس های قیمت دار و با ارزش و چه انسان های متعهد و با وفا و انسان دوست و وطن دوست سر و مال و جان های عزیز خود را برای اقامه حکومت اسلامی و آرامی و رفاه مردم شان قربان کرده اند را می آزارد این است که این همه ناگواری ها، زشتی ها نا انسانی ها، بدبختی ها و ظلم و اجحاف ستم و زور گویی بحساب حکومت و دولت و رژیم اسلامی گذاشته می شود. به این زخم نمك وقتی پاشیده می شود که افراد رژیم کمونیستی قبلی گردن فرازی می کنند و می گویند که ما خوب تر و بهتر از این ها بودیم . رژیم ما از رژیم اسلامی بهتر بود. امنیت کابل تامین ، غارت گری به این حجم نبود. فقر به این پیمانه وجود نداشت و تا این حد بی دردی محسوس نبود. این سوء تفاهم از آنجا پیدا شده است که ورود مجاهدین به کابل و منصوب شدن آنها به مناصب دولتی به مثابه احراز این مناصب توسط اسلام پنداشته شده است. هر مامور تازه مقرر شده را مجسمهٔ اسلام پنداشته فکر می کنند اینها ممثل واقعی اسلام اند و تفاوت از ماه تا به ماهی را احساس نمی کنند.

جنگ فعلی بر بدتر شدن وضعیت افزوده است. اما این جنگ ،جنگ دولت با

مخالف همیشگی اش حکمت یار نیست، با نیروهایست که از مؤتلفین دولت به شمار می آیند.

۱۲- شورای اهل حل وعقد

درمورد این مجلس و ایجاد و نام گذاری آن در بین گروه های جهادی، علما و خیره مردمان بیرون از کشور اختلاف وجود داشت. استدلال بعضی از احزاب جهادی این است که مجلس اسلامی باید نام اسلامی داشته باشد و به روش های که اسلام آن را مراعات نموده وسابقه دارد نام گذاری و تاسیس شود. ملیون یا احزاب جهادی که خود را احزاب ملی می خوانند اصرار دارند که نام این شوری لویه جرگه باشد. استدلال آنها بر این نکته متمرکز است که لویه جرگه عنعنه افغان ها در گذشته و حال می باشد. اسلاف ما مسائل ملی و مهم خود را از این طریق حل و فصل می نمودند. ما در مورد لویه جرگه تجارب کافی داریم، جرگه های مهمی را پشت سر گذاشته ایم که ذکر و بیان آنها جزء تاریخ مناست. و هم اکنون در قراء و قصبات، قبایل پشتون مسائل خود را از طریق جرگه های قومی فیصله می نمایند. جرگه را می شناسند و قواعد آن را می دانند. در شرائط کنونی بهتر است از آن استفاده شود. ما در مورد برگذاری و معرفی لویه جرگه به مشکل جدی روبرو نخواهیم شد.

منظو راین دسته آن است که مجلس فعلی نیز به همان طریقی که لویه جرگه های قبلی از روحانیون و متنفذین و روسای قبیله و تعداد از اطرافیان حکومت داران انتصاب می شد منصوب گردد. روش انتصاب وکلا و نمایندگان در جرگه های تاریخی افغانستان کاملا یکسان نبوده است. تفاوت های در زمینه وجود داشته است که جای بیان آن در این نوشته نیست. با وجود این تفاوت ها روح کلی قاعده و قانون انتصاب آن ها یك سان مانده است.

لویه جرگه را تعداد روشن فکران و افغانانی که در بیرون کشور در غرب هستند تائید و به نفع آن تبلیغات کرده و می کنند. لویه جرگه برای عدهٔ رهبران و گروه های جهادی به معنای به قدرت رساندن شاه سابق بوده و راهیست که برای بازگشت او باز سازی میگردد. در این زمان لویه جرگه از طرف این احزاب رد می شود. احزاب که لویه

جرگه را به نحوی رد می نمایند، مانند حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، در باره طرق ایجاد مجلس که زمام دار را تعیین کند هم نظر نیستند. امیر حزب اسلامی از مدت ها قبل اصرار می ورزد که رهبری و شوری مطابق روش های که در انتخاب خلفائی چهار گانه بکار برده شده است انتخاب شود و مجالس مقننه از طرف مردم انتخاب شود.

یك تعداد از مولوی صاحبان انتخابات را شرعی نمی دانند و استدلال می نمایند که ممکن است کسانی توسط عوام انتخاب شوند که اهلیت نمایندگی آنها را نداشته باشند. نا اهلان با استفاده از نفوذ مالی و قومی و سیاسی و غیره مردم را در تنگنا قرار بدهند و رای شان را بدست بیاورند. چانچه در گذشته دیده شده است افراد به مجلس راه یافته اند که از دین اسلام چیزی، حتی واجبات که دانستن آن بر هر مسلمان لازم است را نمی دانسته اند. طنز بیادم آمد که در مورد وکلا دوره شاهی بوجودآمده است و می گویند که واقعیت دارد. یکی از وکلای آن زمان را پرسیدند که جناب عالی شما سواد دارید؟ موصوف که از منطقه اش بدون حریف رای آورده گفته است: "آری چرا نه، چهار تا جای بند." او که آدم اسپ باز و اسپ تاز بوده پنداشته است که سواد اسپ را می گویند. در دنیای معنی و ماده او بجزاسپ چیزی دیگری پسندیده تر و مهم تر نبوده است. او از ذهانت خود استفاده نموده قیاس کرده است که خواه نا خواه این شکاکان جستجوگر از اسپ او می پرسند. بناءا جواب پسندیده داده است که چهار راس اسپ در اسطبل دارد که از چهار پا و دست بسته و سایس ها بخدمت شان آماده اند تا چاق و چله شوند و در فصل اسپ تازی روغن روی شکم آنها را باروش های مخصوص که 'خنك گرفتن' گویند آب نمایند و در وقت دواندن آنها 'سیاه دل' نشوند یعنی مریض و خسته نگردند. اگر از واقعیت اغماض نشود انتخابات چنین نواقصی را در بر دارد. اصلاح بعضی نواقص انتخابات سهل و برخی دیگر به آسانی قابل رفع نیستند. بهر صورت انتخاب افرادی ک شایستگی نمایندگی جامعه را ندارند توسط مردم واقعیت است که امکان آن د انتخاب های که صورت گرفته به مشاهده رسیده است. با ادعاهای عاری از اخلاص برای برگذاری انتخابات و ملحوظاتی که ذکر شد مفکوره شورای اهل حل و عقد که نام اسلامی است و در گذشته در تاریخ اسلام برای خود جای دارد بمیان آمد. کمیسیون

مرکب از نمایندگان احزاب جهادی در مورد آن بحث وفحص های زیادی را انجام داد و لائحهٔ را بوجود آورد. در این لائحه نکات خوبی وجود داشت.

از همان آغاز مخالفت های علیه این شوری رونما گردید و چنین پنداشته شد که دولت اسلامی یعنی جمعیت اسلامی با استفاده از پست های دولتی که در اختیار دارد و از نفوذی که در ولایات برایش میسر گردیده است برای باقی ماندن خود بر اریکه قدرت و رهبرش درکرسی ریاست جمهوری سعی می کند چنین شورای را دائر کند. به طرف این شوری به نظر شك و تردید نگریسته شد. همان طوری که دیگران حدس زده بودند جمعیت تصمیم گرفت این شوری را بهر قیمت که تمام شود دائرکند. فیصله شد که شورای اهل حل و عقد به تایخ ۱۹ قوس ۱۳۷۱ ه ش در کابل دائرگردد و استاد ربانی رییس دولت قدرت را به آن تحویل بدهد. شوری اهل حل و عقد به نسبت تداوم جنك و وضع بد هوا، نارضایی احزاب مؤتلف دولت ، نرسیدن اعضای انتصابی آن از ولایات و مجهول بودن اشتراك نمایندگان ولایات مزار، جوزجان، فاریاب و مناطق تحت نفوذ جنرال دوستم در وقت معینه دائر نگردید. مطابق فیصلهٔ کمیسیون تدویر شورای اهل حل و عقد اعضای شوری می بایست از طریق انتخاب مستقیم مردم برگزیده شود. این فیصله عملی نگردید. تنظیم های جهادی در ولایات بعد از جر و بحث زیاد به توزیع اعضاء در بین خود موافقه نمودند. هرکدام به اندازه سهمیه مقرره نمایندگانی را به شورای اهل حل و عقد معرفی داشتند. فرق بارزی که این شوری با شوراهای قبلی مجاهدین دارد این است که برای شوراها و مجالس قبلی رهبران تنظیم ها اعضا شوری را منصوب می داشتند و تا اندازه سلاحیت و دانش نمایندگان توام با نفوذ تنظیمی و منطقوی آنها را در نظر می گرفتند. این بار قوماندانان احزاب در ولایات در انتصاب نمایندگان دست باز داشته افراد مورد نظرخود رات عیین نمودند. در ترکیب این شوری قوماندانان حویشاوندان آنها و افراد مورد نظرشان بیشتر به نظر می خورند. به تاریخ ۳/ جدی/ ۱۳۷۱ه ش در حدود یک هزار نماینده از اطراف و اکناف کشور در کابل حاضر و در هوتل های مانند کابل هوتل و آریانا و کانتینیتل و غیره اعاشه و اباطه می شوند. راقم این سطورکه مدت است در اطاق ۲۴۲ هوتل کانتینینتل سکونت دارد از

گشت گذار و کار و کردار این وکلا چشم دید خود را یاد داشت می نماید.

نمایندگان جوقه جوقه با خود روهای داتسن و لندکروزر بطرف هوتل های متذکره هجوم می آورند. نمایندگان با خود محافظین خویش را آورده اند. تعداد محافظین آنها متناسب به موقعیت و توان مندی شان فرق می کند. تعداد محافظین وکلا از یك تا دوازده نفر نوسان دارد. کسی یك نفرمحافظ دارد و شخصی دیگر دوازده نفر که دو عراده داتسن مشغول بردن و آوردن آنهاست. مضحك تر آنکه بعضی محافظین از خود محافظ دارند. محافظین بعضی افراد اشخاص کلان سال و از بعضی دیگر میانه سال و از عدهٔ جوان و از تعداد خورد سال و امرد می باشد. عدهٔ از این محافظان هوشیار و تنومند و با ادب و با تقوی به نظر می رسند. تعداد از این خادمان مانند هیولا موهای دراز سرشانه ریش های تراشیده و یاکوتاه و حمائل از گلوله ها را روی سینه دارند. کلاشینکوف و کلاکوف حمیل گردن آنها چنان سبك می نماید که گوئی زیور بگردن دارند. شهامت و هیبت گروهی از آنها قابل تحسین و تعریف است. جماعهٔ از آنها به اندازه از اخلاق و انسانیت بدور اند که به اصطلاح درکوچهٔ آدم گری قدم نمانده اند. باداران شان آنان را از کدام جنگل از میان شیر و پلنك وحشی به عاریت گرفته و با خود رام نموده اند. تعداد از محافظان نوباوه گان امرد و برهنه رو هستند. رفتار و گفتار بعضی آنها با ناز و نزاکت توام است.

ناظر با یك نظر به افراد موجود در هوتل های که نمایندگان تشریف دارند در می یابد که وکلای شورای اهل حل و عقد متشکل از ملاها ریش سفیدان ، اربابان، صاحب رسوخان ، قوماندانان، تعداد از تحصیل کردگان مکاتب،لیسه ها و دانشگاه ها می باشند. در میان وکلا اشخاص مسنی که گشت و گذار و بالا و پائین رفتن راه زینه های هوتل بر ایشان مشکل است\دیده می شوند.

مسؤلین هوتل کانتینینتل به مشکلات زیادی مواجه گردیده اند .یك روز از رسیدن حضرات نماینده به هوتل نگذشته بود که پیشانی های خدمت گذاران و اداره چیان هوتل ترش و چهره های شان عبوس گردید، چهره های که قبل ابا ورود مهمان بشاش می گردید. بعد از چند روز دو نفر از خادمان هوتل که مسؤلیت صفائی اطاق ها

و ترتیب و تنظیم بستره ها را داشتند و مانند گذشته وظائف شان را با صداقت و پشتکار انجام می دادند وارد اطاق شدند که من درآن شب و روز می گذراندم. یکی از آن دو هزاره و مدت بیشتر از بیست سال می باشد که در این هوتل مشغول خدمت است. من برای دریافت مقاومت مردم و مخصوصا این خادمان هوتل و کارکنان پائین رتبه که از وضع زندگی و نداشتن ماهانه کافی و نرسیدن آن در وقت معینه و بلند رفتن قیمت ها و ده ها عامل رنج آور دیگر منزجر اند با گذاشتن مقدار نقد در جای که پنداشته شود بدون اطلاع مالکش افتاده است چند بار این دو خدمت گار را آزمودم. آنها با وجود همهٔ نا ملائمات زندگی صداقت درکارشان را از دست نه داده اند. وقتی آن دو وارد اطاق شدند از چهرهای شان معلوم بود که دچار مشکلی اند. به ایشان گفتم که در این روزها مهمانان زیاد بر مشغولیت تان افزوده است. گفتند که از احوال ما مپرس. از زیادی کارخسته نیستیم، از بی نظمی اشخاص گلایهٔ نداریم. ما از این بیم داریم که مع الخیر این وکلا و محافظین شان از کابل رخصت شوند و رخت و تخت هوتل بدون سوزاندن پاك و صفا نشود. ما اکنون روجایی ها و بستره ها را تبدیل نمی کنیم، شال ها را از دور با دست هموار می نمایم. تخت ها و بستره ها مانند خانه مورچه گشته اند. اطاق هابیش از اندازه نفر دارد. آنها شال وپتو آورده اند ودر روی فرش اطاق می خوابند. چای بر و ترموز چمچه و کاسه و غیره قابل شکایت نیست. دهلیز بیرون اطاق ها جای کلوخ استنجاست. روی میزها قطی ها و خریطه های نسوار دهن انبار است. از انداختن نسوار دهن زیر فرش های اطاق ها سبز می زند. اگر به راهرو ها توجه کرده باشیدو طرف آنها سیاه و سبز معلوم می شود که از اندختن نسوار دهن مخملین گردیده اند. از حال و احوال تشناب ها و حمام ها خبری نمی گیریم. هیچ کس هم برای ما نمی گوید از اطاق ها و تشناب های شان چرا خبر نمی گیریم و آنها را صاف نمی کنیم. آشپزخانه و طعام خانه هم همین روزگار را دارند. مسؤلین هوتل با کبر و غروری که در گذشته داشتند از مهمانان با ملاطفت و نرمی و خوش زبانی استقبال می کردند و با آنانیکه قواعد و ضوابط هوتل را مراعات نمی داشتند با خشونت عمل می نمودند. امروز جز آنکه چشم خود را ببندند و به مهمانان مخفیانه فحش و نا سزا بگویند چارهٔ ندارند. رییس هوتل نمی تواند

بگوید در این اطاق چند نفرمی خوابد. مسؤل طعام خانه کجا جرئت دارد که بپرسد این چند نفری که در لست نمایندگان نیستند چرا جهت صرف طعام به صالون طعام خوری تشریف آورده اند. در این مورد چشم دید خودم را بیان می دارم. روزی به مناسبت در اطاق برادران قندوز رفته بودم موضوع بود و باش سه نفر مطرح بود. این سه نفرکه وکیل نبودند خود را محافظ محسوب نمی دشتند می بایست اطاق که برای یك شب و روز در اختیار شان گذاشته شده بوده است را ترك بگویند. وقتی از آنها خواسته شد که هوتل را ترك بگویند اظهار داشتند که یك نفر آنها از سهم محاذ ملی و دو نفر دیگر از طریق جنبش سمت وکالت را حاصل داشته اند. در یکشب دراز زمستانی وکیل شدن و سهمیه تنظیمی را بدست آوردن کار چندان مشکل تلقی نمی شود.

تنظیم امور این شوری به عهدهٔ افراد جمعیت اسلامي است. آنها باید این همه نا ملائمات را طوری اداره کنند که واقعهٔ بروز نکند و باعث به تعویق انداختن شورای اهل حل و عقد نگردد. گردانندگان این شوری به این امر ملتفت بودند و تلاش می نمودند با تحمل هر گونه مشکلی این شوری را دائر کنند. ناظمان امور شوری با افراد مربوط تنظیم های دیگر مواصات و مواخات بیشتر می کنند تا آنها با بهانهٔ از اشتراك در این شوری اظهار پشیمانی نکنند. به استثناء نمایندگان حزب اسلامی که درکمیسیون گفت وگوهای مقدماتی تدویر این شوری نماینده داشت وکلای تنظیم های مهم دیگر جهت اشتراك در شورای اهل حل و عقد به کابل آمده اند.

در شورای اهل حل و عقد اشخاص به صفت نماینده وجود دارند که از هرحیث شایستگی نمایندگی مردم را دارند و اگر انتخابات صورت بگیرد مردم به آنان رای میدهند. آنچه در بالا ذکرش رفت به هیچ صورت به آنها ارتباط ندارد.

به هنگام جمع آمد نمایندگان شورای اهل حل و عقد تلاش های به منظور جلوگیری از تدویر آن صورت گرفت مگر سعی افراد جمعیت با موانع مقابله کرد. روز شنبه ۳۱ قوس ۱۳۷۱ ه ش، چهار روز قبل از جمع آمد نمایندگان درکابل جنك بوقوع پیوست و وانمود گردید که افراد جنرال عبدالرشید دوستم منطقه بالاحصار کابل را به افراد حزب اسلامی واگذاشته اند. افراد مسلح آن حزب در ساحه های چمن حضوری و

جاده نفوذ کرده اند. رادیو مشهد این جنگ را بین افراد دوستم و شورای نظار گذارش داد. جنگ های پراگنده بین حزب اسلامی و دولت اسلامی در منطقه پل چرخی ادامه دارد. جنگ های که در این روزها براه انداخته می شود به منظور اخلال تدویر شورای اهل حل و عقد می باشد.

گفت وشنودهای نمایندگان دولت با رهبران جنبش نتیجه داد. محمد نسیم مهدی، محقق و مولوی محمدعلم والی مزار که بالترتیب متعلق به حزب اسلامی و حزب وحدت وجمعیت اسلامی وفعلا از متحدین جنبش اند به منظور اشتراك در جلسهٔ شورای اهل حل و عقد به کابل مواصلت کرده اند. این ها هیچ کدام شان نمی توانند از سیاست تنظیم های سابقه شان پیروی کنند، مطیع اوامر جنرال دوستم رهبر جنبش اند. علتی را که برای تاخیر اشتراك نمایندگان از ساحه های تحت نفوذ جنبش ملی در شورای اهل حل و عقد ابراز می دارند این است که جنبش تقاضا دارد نمایندگان ولایات تحت نفوذش به عنوان نمایندگان جنبش ملی در شورای اهل حل و عقد پذیرفته شوند. جمعیت اسلامی به این امر توافق ندارد و سعی می کند که نمایندگان این ولایات تحت نام تنظیم و یاحزبی در شورا اشتراك نکنند و عنوان نمایندگان این ولایات در شوری را داشته باشند. هیئت های در زمینه به مزار شریف رفت و آمدکرد. جمعیت می خواست از طریق افراد ازبك تبار رضایت جنرال دوستم را کمائی کند. هیئت مرکب از داکترسید محمد موسی توانا و عبدالرحیم کریمی و مصلح به مزار فرستاده شد. دو نفر اخیرالذکر از لحاظ قومیت ازبك و متعلق به ولایات تخار و بدخشان اند. ادامه جنگ ها در کابل و گفت و شنودهای هیئت در مزار به نوعی باعث شد که هیئت مذکو بطور غیر رسمی و غیر معلن هیئت جنبش پذیرفته شود. هیئت های این ولایات که خود را هیئت جنبش می نامیدند به کابل مواصلت کردند تا در شورای اهل حل و عقد اشتراك کنند. هیئت مذکور به عنوان هیئت جنبش ملی روز چهار شنبه با وساطت آیت الله فاضل با حجت الاسلام عبد العلی مزاری رهبر حزب وحدت درساختمان علوم اجتماعی واقع در منطقهٔ افشار کابل ملاقات نمود. نتیجهٔ این ملاقات از طرف حزب وحدت اعلام نگردید. پیشنهاد حزب وحدت از طریق رادیو BBC انتشار یافت. حزب وحدت پیشنهاد کرد

که چهار طرف مقتدر و در گیر جنگ در کابل حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، جنبش ملی و حزب وحدت هر کدام سه سه نفر نمایندهٔ عالی مقام خود را برای گفت و گو بر موضوع آتش بس تعیین نمایند. این رادیو اضافه نمود که پیشنهاد از طرف حکمت یار رهبر حزب اسلامی و برهان الدین ربانی رہبر جمعیت اسلامی و رییس دولت پذیرفته شده است. افراد عالی رتبهٔ جمعیت مصمم اند که شوری را دائر کنند. روز بعد رادیوی متذکره اعلان کرد که استاد ربانی در زمینه دو دل و متردد است. گمان می رود که شورای اهل حل و عقد در هفته آینده در کابل دائر شود. ٤٥ نفری که از کشورهای بیرونی دعوت شده بودند و در اسلام آباد منتظر اند. به آنها اطلاع داده شده است که اوائل هفته آینده به کابل مواصلت نمایند. این افراد در اسلام آباد دنبال بهانهٔ می گردند و در آمدن شان به کابل از مساهلت کار می گیرند.

آنچه از دیدارها و از گفتارهای نمایندگان طرف ها بر می آید اشاره باریک به این امر دارد که استاد ربانی امیرجمعیت اسلامی و رییس دولت اسلامی در کار دائر نمودن شوری و یا به تعویق انداختن آن استقلال عمل ندارد. در این جا کسی و یا کسانی هستند که حلقه را بر استاد ربانی تنگ کرده اند که نتواند مستقلانه بیاندیشد. علی رغم آنکه این شوری دوره ریاست استاد ربانی را تمدید می کند شاید او پیش بینی کرده باشد که نتائج این شوری به سرنوشت ملت و به آیندهٔ قدرت او و حزبش منفعت نداشته باشد. چیزی که جرئت اظهارش را استاد تا کنون ندارد.

وضعیت عمومی کابل در جریان تدویر مجلس اهل حل و عقد نسبت به روزهای قبل تغییری نکرده است. کاروان های مواد ارتزاقی و سوختی از طریق جلال آباد وارد کابل شده است. کمبود این مواد مرفوع است. جنگ های اخیر قیمت یک بوری آرد را از ۲٦ هزار افغانی به ۳۱ هزار افغانی (پنج هزار افغانی) بلندبرده است. در قیمت مواد سوختی تغییری قابل ملاحظه روی نداده است.

در جنگ های اخیر نشانه کدورت افراد جنرال دوستم و حزب وحدت متحد وی نسبت به مجاهدین و طرف داران آنهابه این ترتیب تبارز کرد. افراد مسلح جنبش و حزب وحدت در قسمت های مکروریان و تایمنی و قلعه فتح الله که تحت سیطره

آنهاست کسانی را که پکول = پکول کلاهیست که اکثر محاهدین به هنگام جهاد آن را بر سر می گذاشتند. به سر دارند توقف می دهند و آنها را سر برهنه رها می کنند. به منظور تمسخر افراد جهادی پکول ها را روی جاده ها انبوه می نمایند. حتی افراد جنبش ریش بعضی های را که از محضر آنها در این روزها می گذشتند می تراشیدند تا غصه خود را اندکی فروبرده باشند. غارت و چپاول آنها در این روزها بر ناگواری اوضاع می افزود. در جنك که پیش از تدویر شورای اهل حل و عقد بین دولت اسلامی وحزب وحدت صورت گرفت علاوه برکشتار و قتل، آدم ربائی وگرو گان گیری، خانه و تعمیرهای زیادی حریق گردید. مخصوصا در قسمت های چنداول و جاده میوند از چوك سپاهی گمنام تا شفاخانه ابن سینا حدود پل آرتن اکثر تعمیرهای دولتی و شخصی، بانك ها و ادارات و دکان ها و مغازه ها بخاك یکسان گردید. این مناطق تا چند روز می سوخت و دود و آتش سر بر آسمان داشت. این وضعیت در نتیجهٔ حملات افراد شورای نظار بر مواضع مقاومت افراد حزب وحدت به میان آمد. تخریب های دیگر در مناطق سیلو و کارتهٔ مامورین توسط حزب وحدت صورت گرفت. تما م آنچه که در سیلوی مرکزی وجود داشت توسط افراد حزب وحدت بغارت برده شد. گروپی از حزب وحدت انبار بوری هایی آرد وگندم سیلو را بدست آوردند و وسیله برای انتقال آن نداشتند. آنها مطمئن نبودند که این منطقه تا چند ساعت آینده در اختیار شان قرار خواهد داشت. در بازار قیمت یك بوری گندم بیست و شش هزار افغانی بود. آنها از عابرین در برابر فی بوری گندم پنج هزار افغانی می خواستند. به این ترتیب انبارهای سیلو را تخلیه می کردند.

به تاریخ ۱۹۹۲/۱۲/۱۸ م در دفتر مدیریت سوم سیاسی وزارت خارجه با همکارانم مشغول انجام وظیفه بودیم. حوالی ساعت ۹:۲۰ صبح صدای مرمی های مختلف النوع نزدیك می شد و انفجار های سلاح ثقیل مهیب تر می گردید. هرکس فرار می کرد تا بجای محفوظ که از آسیب جنك جویان در امان باشد خود را برساند. ملازم دفتر اطلاع داد که همه رفتند ماندن لازم نیست. من هم از وزارت خارجه بیرون شدم. مردم چون دریای مواج در جاده ایکه به طرف منطقهٔ وزیر اکبرخان امتداد دارد در

حرکت اند. خود روهای در حال فرار در میان مردم گیرمانده بوق میزنند و کسی علاقه سوار شدن در آنها را ندارد. دریوران عجله دارند و از تماس با مردمان هراسان خود داری نمی کنند تا خود را به کوچه های کم بیروبار برسانند.مردم مانند سیل خود را به هرکجی و چقوری می اندازند.من که می خواستم بطرف منطقهٔ وزیر اکبرخان بروم در بین هجوم انبوه مردم بطرف ناحیه شهرنو تغییر مسیر دادم. در برابر سفارت ایران تعداد زیادی مردم برای دریافت روادید صف بسته بودند.آنها از وضعیت بد و ریزش مرمی ها در هراس بودند و از بیم اینکه وعدهٔ اخذ روا دید را از دست ندهند در برابر صدای انفجار مرمی های مختلف النوع مقاومت می کردند. ما به طرف خیرخانه روان بودیم. انفجار مرمی های ثقیل تخفیف یافت و باعث آرامش خاطر نسبی عابرین گردید. در جادهٔ شهرنو مردی ریش دار مانند خود را دیدم که در کنار من روان است.در یافتم که ریش داشتن من سبب گردیده است ک از با من همراه شود تا هر دو از تنهایی نجات یابیم.من از این پیش آمد خوشحال بودم. باهم سلام دادیم و بدون آن که چیزی بگویم همراه شدیم. او پشتون تبار بود. با زبان پشتو با او صحبت را آغاز کردم. او بازبان دری به من گفت که این جا قلعهٔ فتح الله است.منطقهٔ تحت تصرف هزاره هاست. من سوگند یاد کرده بودم که از این منطقه نمی گذرم. امروز مجبور شدم توکل برخدا هرچه باداباد. در آنجا نانوایی بود و در آن چند نفر مشغول تماشای عابرین بودند. نظرشان بر ما افتاد. بدون آنکه ما را توقف بدهند به سقط و فحش گفتن آغاز کردند.چنان وانمود می کردندکه ای کران ما شما را می گویم .ما عمدا خود را آن سان درکوچهٔ حسن چپ زده بودیم که هرگز در این دنیا سخن مخلوقی را نمی شنویم .آنها می گفتند: همین شما شهر ما را - اب کردید، مردم را از بین بردید، خون ها را ریختید، غارت کردید، چـور کردید ... چند قدم دورتر شدیم همراهم گفت فهمیدی که ایشان من و تو را مورد خشم خود قرار داده بودند. گفتم آری .او اضافه کردکه لب نجنبانی و برخود نگیری که این مردم بسیاربه وضعیت

بد آدم را می کشند. چند قدم پیش تر رفتیم کسی دیگری تنها بود و با ما همراه شد. این شخص متعلق به قوم هزاره بود. او در یافته بود که در این روز مشکل تنخانه اش در خیرخانه می تواند با ما همراه باشد. سه نفر از سه قوم که در این روزها از یکدیگر تشویش دارند یك جا در حرکت بودیم .در اثناء راه رفتن از این جا و از آنجا صحبت می کردیم.با پشت سر گذاشتن چهار راهی تایمنی مناطق تحت نفوذ هزاره ها را پشت سرگذاشتیم. رفیق پشتون تبار ما گفت الحمد لله از منطقهٔ خطر به سلامت عبور کردیم. رفیق هزاره ما گفت مگر سرم را از تنم جدامی کردند که شما را محبوس می گرفتند. اکنون که با هم نزدیك شده بودیم بدون بیم و ترس سخن می گفتیم. هر کدام ما در گیری های قومی را محکوم می کردیم و طرف مقابل را به باد ملامت می گرفتیم. یکی می گفت افراد استاد سیاف یعنی پشتون ها برهزاره ها چه می کنند وچنان، دیگری می گفت که شورای نظار چنداول را بخاك یکسان نمود وزرداد در سروبی راهگذر غیر پشتون را با سك و پشك درکانتینر یك جا محبوس می کند.رفیق هزاره گفت که چندی پیش افراد شورای نظار پسر بچه برهنه روی هزارهٔ گروگان شان را به قندهاری ها فروختند. این داستان مزید بر آن شایعات میخ در سرکوبیدن، در کانتینر محبوس داشتن ، انگشت کشیدن و موی کندن است که سر زبان ها می باشد.برای همراه هزاره ام گفتم آنچه که تو می گوی واقعیت ندارد. این قصه های تحریك کننده را دشمنان ما و شما می سازند و بعد بخورد من و تومی دهند تا یکی به دیگری حکایت نموده جنك های قومی را شعله ور سازیم. به عناصر این شائعه متوجه شوید پسر بچه امرد، هزاره، پنجشیری، قندهاری، فروش. این هاهمه کلمات هستند که بدقت انتخاب شده اند. هر کلمه آن احساسات یك قوم، هزاران نفر را بر می انگیزد و موجب جنك های خونبار می گردد. در تاریخ خود نظیر این گونه واقعه ها را داریم .حادثه را که از شایعهٔ پسر بچهٔ سنی و تجاوز قزلباش ها و فتوای خطیب مسجد که قتل ده ها قزلباش را سبب شد تا کنون فراموش

نکرده ایم. باز از عین روش کار می گیرند تا هزاره را بدست پنجشیری و پنجشیری را توسط قندهاری و قندهاری را بوسیله هزاره و ازبك به کشتارگاه بفرستند. ما باید هوشیار باشیم که با نشخوار این گونه شائعه های دروغ به آسیای دشمن آب نریزیم.

جنك ها ادامه دارد، سیاست نیز لنك لنگان درکنار جنك جویان مصمم است که به پیش رود. در بحبوحه گرماگرم جنك ها فعالیت های سیاسی نیز گاه و بی گاه صورت می گیرد و اخبار آن از طریق رادیوهای بیگانه انتشار می یابد. به تاریخ ۱۹۹۲/۱۲/۲۶رادیوی BBC اعلام داشت که سفرای سعودی و پاکستان با نمایندگان آقایون مسعود، پیر گیلانی و با محمدنسیم مهدی از جنبش ملی ملاقات های داشته اند.آنها می خواهند با نمایندگان آقای حکمت یار نیز ملاقات داشته باشند.این رادیو اعلام داشت که چهارگروه، بدون آنکه از آنها ها نام برد (حزب اسلامی، وحدت اسلامی، محاذملی، و حرکت اسلامی مولوی محمد نبی) علیه دولت اسلامی توطئه می کنند و یا با دولت ائتلاف می نمایند.

در این روزها اکثر افراد جمعیت اسلامی از موقف حزب اسلامی سخت خسته و نا امید شده اند. جمعیتی ها شمولیت حزب اسلامی در جلسهٔ شورای اهل حل و عقد را چندان مهم جلوه نمی دهند و خود را قانع می کنند که بدون اشتراك آن حزب می توانند کار شان را انجام بدهند و در برابر موانعی که از سوی آن حزب ایجاد می شود مقابله کنند. استاد ربانی در این زمان از حکمت یار و مجددی بسیار آزرده است. او گفت شنود با آن دو را در پیشاپیش برگذاری شورای اهل حل و عقد مفید نمی داند، هرچند که اشتراك آنها در جلسهٔ شورای اهل حل و عقد اهمیت آن را بلند می برد و برای استاد ربانی پیروزی محسوب می شود.

آقای سید نورالله 'عماد' منشی جمعیت اسلامی و رییس کمیسیون تدویر شورای اهل حل و عقد به تاریخ ۱۹۹۲/۱۲/۲۸م از طریق رادیو تلویزیون دولت اسلامی افغانستان مصاحبهٔ مطبوعاتی را انتشار داده گفت که به تمام رهبران نامه های

فرستاده و از آنها تقاضا نموده است که در شورای اهل حـل و عقد اشتراك کنند.او اضافه نمود در این نامه تذکر رفته است که آنها نباید مردم شان را نا دیـده بگیرند. آنها باید به رای مردم و فیصله های خود شان احترام بگذارند.او در این مصاحبه اعلان داشت که فردا ساعت ده صبح جلسهٔ اصلی شورای اهل حل و عقد دائر می گردد. او در برابر سوالات خبرنگاران کـه کدام رهبر و چه تعداد افراد از بیرون کشور در این جلسه اشتراك می کند جواب قناعت بخش اراء نکرد. به تاریخ ۱۹۹۲/۱۲/۲۹م جـلسهٔ شورای اهل حل و عقـد در تالار وزارت داخله دائر گردید. استاد ربانی داستان کارهای را که در مـدت زمام داری اش انجام داده است یاد آوری نمود. جلسه اصـلی نسبت نرسیدن بعضی رهبران به فردا موکول گردید. درجلسهٔ امروزی از رهبران تنظیم های جهادی تنها استاد سیاف اشتراك داشت.

امروز ورق پاره، شب نامهء، را از اطراف هوتل کانتیننتل یافتم که گمان برده می شد از طـرف حزب اسلامی پخش شده باشد.عنوان این شب نامه 'از ملیشه تا برادر' است وقتی آن را تا آخر خواندم کودتای تنی که مورد تائید رهبر حز ب اسلامی می باشد کوبیده شده و هم چنین ائتلاف جمعیت با جنبش محکوم گریده است.در این شب نامه آمده بود که دیـروز آنها را ملیشه می خوانـدند و امروز برادران فرقهٔ پنجاه و سه.شاید این نکته متوجه استا د سیاف نیز باشد که او آنها را ملیشه می گوید و اکنون در کنار آنها در جلسه می نشیند. فعالیت های سیاسی متضاد در جریان است.دو روز پیش درکابل شائع بود که استاد سیاف به بهانه به رسمیت شناخته شدن جنبش و اشتراك آنها در جلسه شورای اهل حل و عقد به عنوان نمایندگان جنبش ،شورای اهل حل و عقد را تحریم می کند. امروز دیده شد که استاد سیاف در پیشاپیش جلسه نشسته است.این شائعه یا حقیقت نداشت و یا اینکه از موصوف به طـرق دیگـری دل جوئی بعمل آمده است.

تبصره مردم درکوچه وبازار

صبح ۱۹۹۲/۱۲/۳۰م از هوتل کانتیننتل برآمدم و بطرف وزارت خارجـه روان

شدم. سرویس های کوچك که مینی بوسش می نامند در رفت و آمد اند.در وزرهای که سلاح ها ی ثقیله و خفیفه طرف ها متوقف اند و سلاح داران مشغول پاکی و صفایی آنها اند سرویس ها و جاده ها از ازدحام مردم چنان پر می نماید که پنداری کابل شهر پر نفوس دنیاست. در سرویس های شهری آدم ها چنان بهم چسپیده ایستاده اند که جای سوزن زدن در داخل آنها نیست و تعدادی هم از دروازه ها آویزان اند.به رغم این وضعیت در مینی بوس کرسی پیدا شد و نشستم .جوانان وکهن سالان پهلوی هم نشسته در کرسی ها ، خاموش نبودند.نمی دانم سردی هوا باعث می شد که آنها سخن بگویند تا با حرکت زبان دهان شان را گرم دارند و یا اینکه در این روزها دل های شان از درد پر شده است نمی توانند آن را از راه و مجرای دهن بیرون نریزند. بعضی مطالب از بس که از طرف مردم تکرار شده است هرکجا آن را از هر که بشنوی با همان کلمات و جملاتی می شنوی که از دیگری شنیده ای. ظلم وستم، رنج و عذاب، جور و جفای که در این سال ها توسط حکومت ها و قدرت مندان با ایدیولوژی های متفاوت و روش های مختلف بر مردم بیچاره روا داشته شده یکسان بوده است و یاد آوری داستان های آن هم همسان و بدون کم و کاست حروف می باشد.

در این روزها در کابل تیره و تار سر و صدای آمدن حضرت برق به شهر درگوش ها آواز دلنوازی را می نوازد. یکی مژده ورود آن را مي دهد و دیگری به نا امیدی و بی اطمنانی از مشکلات عدم برق در شهر وقطع کردن سیم های برق وکندن موتورهای آن از طرف گروه های مسلح حرف می زند.اما هیچ طرف بر بحث وسخن خود اصرار نمی ورزد که حرفش درست است. ورنه افغان ها عادت دارند تا آنجا که توان و مجال می یابند بر درست بودن حرف شان پا فشاری کنند. این ترك عادت می رساند که مردم بر هرچه می بینند و می گویند و می شنوند اطمنان و اعتماد ندارند، هر چیز در دائره شك و تردید محصور مانده است، حتی حقایق و واقعیت ها نیز محبوس دائره فراخ شك و شبه اند. عدم اصرار بر حرف خود فرصت می داد که در وقت کم موضوعا ت زیاد

مطرح بحث قرار گیرد. آنها وقتی برق را به اودیتوریم وزارت داخله رساندند بدون آنکه نتیجهٔ بگیرند افسانه برق را قطع کردند و سخن را بر کلافه شورای اهل حل و عقد پیچاندند. مردم بدون آن که از سخن چین و جاسوس بیم کنند آزادانه و بی پروا می گفتند این شوری مثل شوراهای ببرك و نجیب است. آنها وکلا را از کوچه و بازار و دفتر می آوردند و در بلاك های پولی تخنیك جای می دادند و می گفتند شما وکیل هستید بخیر. در ده سال گذشته بجز يك بار در کابل صندوق رای گذاشته نشده است و آنهم قلابی و ساختگی. بچه های سازمان جوانان را می آوردند و برای شان می گفتند که تکت تان را در صندوق فرید مزدك رییس سازمان جوانان بیاندازید و عسکرها را آورده دستور می دادند که در صندوق فلان رای خود را فرو بریزید. این بار فرقش آنست که مقر اصلی وکلا چند متر آنطرف تر از پولی تخنیك هوتل کانتینینتل تعیین گردیده است. بچه های سازمان و قطعه های عسکری در صندوق ها رای نمی ریزند. روش انتخاب همان روش انتصاب گذشته می باشد. بنابر این شوری اهل حل و عقد همان اهمیت را خواهد داشت که شورا های قبلی داشته است. شنونده از گفت و شنودهای بازار و کوچه چنین نتیجه می گیرد که مردم انتظاری از شورای اهل حل و عقد ندارند و معتقد اندکه این شوری درد شان را دوا نمی کند. مردم به جای این که به تبلیغات و بیانیه های رادیوی دولت و تبصره های ایشان گوش بدهند و به آن باور کنند به تبصره های BBC و صدای امریکا و غیره نشرات بیرونی باور می کنند. تبصره های آنها مردم را منتظر جنك دیگری می سازد. بعضی ها این رادیو ها را سخن چین و جنك انداز می شناسند، آنها در این برداشت شان از واقعیت چندان دور نرفته اند. این رادیوها به مخالفان دولت و به آنانیکه سلاح بر سینه و شمشیر برکمر بسته اند می فهماند و یاد آوری می کند که وقت جنك و وقت تبارز است. فرصت را از دست ندهید ورنه کار از کار می گذرد و فراموش می شوید. دستور آغاز جنك آنها بدون توقف عملی می شود. وسائل تبلیغانی مناسب ، رادیوتلویزیون و روز نامهٔ که بتواند قناعت مردم را فراهم کند و تحریکات رادیوهای بیگانه را مخدوش

نماید وجود ندارد. از همین جاست که عامه سخن ها و تبصره های بنگاه های خبری خارجی را طوی قبول می کنند که نعوذ بالله وحی منزل باشد.

پیروان چیز فهم و باسواد جمعیت اسلامی اظهار می دارند که شورای اهل حل و عقد مشکلات را کم خواهد کرد. آنها با زبان اگر و مگر و چنین و چنان از کار آیی و نتیجه آوری شوری حرف می زنند. گویا آنها نیز مانند همه معتقد اند که شورای اهل حل و عقد بی نتیجه و مصیبت آور خواهد بود. گفت و گوهای کوچه و بازار و نظر مردم تفاوتی را در وضع ایجاد نمی کند و در روند آنچه تصمیم گرفته می شود تاثیری وارد نمی آورد. در این سال های اخیر و حتی در طول تاریخ گذشته ما نه مردم مطرح بوده است و نه نظر آنها، آنچه مطرح بوده فرمان برداری باج دهی بوده است و بس.

جلسه اصلی شورای اهل حل و عقد که مقصد اصلی آن انتخاب رییس دولت است دائر شد. مردم جمع آورده شده پای صندوق رای رفتند. یك کاندید استاد ربانی و یك صندوق وجود دارد. هر نماینده بعد از فرو ریختن رای خود در صندوق بطرف مقر مقرره اش روان می شود تا نان چاشت را تناول فرموده نماز بگذارد. رای گیری به اساس کثرت تعداد رای دهندگان ساعت ها ادامه یافت. رای مخالف وجود داشت ولی بسیار نا چیز بود و نمي توانست استاد رباني را مشوش دارد. در محفل رای دهی بجز استاد ربانی و استاد سیاف رهبران دیگر اشتراك نداشتند. رییس این مجلس آقای مولوی فضلی رییس ستره محکمه است. او پشتون متعلق به تنظیم حرکت اسلامی و از پکتیا می باشد.

در پیروزی و رای آوری استاد برهان الدین ربانی امیر جمعیت اسلامی به سمت رییس دولت اسلامی افغانستان برای مدت دوسال دیگر از طرف شورای اهل حل و عقد تردیدی وجود ندارد. او به اکثریت آرا از طرف شوری به سمت فوق الذکر انتخاب گردید. استاد ربانی در جلسه روز بعد شورای اهل حل و عقد مورخ ۱۹۹۲/۱۲/۳۱ م اشتراك نکرد. استاد سیاف که به جلسه آمده و شاید منتظر بود در مورد پست صدارت بحث و فحص صورت بگیرد بعد از لحظات متوجه شد که استادربانی غائب است و

جلسه به مسائل مهم غور نمی کند، جلسه را ترك گفت. چند نفر از نمایندگان سخنرانی های پراگنده و بی پروگرامی ایراد کردند. مثلا یکی می گفت افراد که به صفت نمایندگان پارالمان باقی می مانند باید حنفی مذهب باشند کسی دیگری فریاد می کرد در این مجلس کیست که مذهب نداشته باشد به مطرح کردن مذهب حنفی نیازی نیست همه مذهب دارند. گویا به این ترتیب بر رسمیت یافتن مذهب حنفی روپوش می گذاشتند. یك نفرجعفری مذهب اظهار داشت که مذهب جعفری به رسمیت شناخته شود.نمایندگان حنفی مذهب به عنوان اعتراض شور و غوغا بر پا داشتند. در این مجلس کسانی بودند و مسائل را مطرح می کردند که از آن بوی قومیت خواهی می آمد . تعداد آنها کم بود و محال نمی یافتند که موضوع مورد نظرشان را با جدیت دنبال کنند. در جلسات فرعی پرداختن به مسائل مذهبی و غیره که از اجندای مجلس نبود نشان می داد که کار مجلس پایان یافته است. این شوری تنها در انتخاب استاد ربانی بحیث رییس دولت اتفاق نظرداشت و در باقی مسائل دود اختلاف از حنجره های آنها آن سان بلند بود که فضای تالار را مکدر می کرد. کار گذاران شورای اهل حل و عقد هوشیاری لازم را داشتند و واقف بودند که ادامه کار شوری منجر به ناگواری های غیر قابل اداره می گردد. آنها دفتر و دیوان شوری را بسته چهار حصهٔ آن را ترخیص کردند و به یك حصه باقی مانده آن شوری دفتند که بعد از گذراندن ایام تعطیل دو باره به کابل برگردند. تعداد از آنها بعد از سپری نمودن ایام تعطیل به کابل برگشتند، بدون آنکه کار و جلسه و دفتری داشته باشند تا مدتی نگه داری شدند. تعداد این بیکاران به میل خود کابل را ترك گفتند و به متباقی آنها شرائط فهماند از منافعی که وکالت برای شان بار می آورد بهتر است صرف نظر کنند.

پیام های تبریکیه پیروان جمعیت عنوانی استاد ربانی از ولایات یکی پی دیگری مواصلت می کرد. در این پیام ها پیروزی استاد ربانی استدعا می گردید و از اعتماد ملت بر وی حرف ها می رفت و امیدها ابراز می شد. سلسلهٔ این پیام ها تا مدت ها ادامه داشت.

اعضای جمعیت خوشحال به نظر می رسیدند و انتخاب استاد ربانی توسط شورای اهل حل و عقد را به مثابه رای ملت می دانستند. بر خلاف مخالفان و موتلفان دولت انتخاب استاد را ساختگی و شورای اهل حل و عقد را جمع آمد افراد جمعیتی و عدهٔ تطمیع شده تلقی می کردند و به آن به نظر قانونی و استحقاقی نمی دیدند. رهبران تنظیم های جهادی مانند مولوی خالص و حضرت صاحب مجددی عدم پشتیبانی خود را ابراز داشتند. آنها موقف خویش را در لفافه کلمات مشروط می پوشاندند. رادیو حزب (پیام مجاهد) تدویر این شوری را اعلان آغازجنك جدید تبلیغ کرد. جنگی که آغاز شده است.تعداد کشته های حملات موشکی دیروز و امروز به ده نفر رسیده است.خبر نگاران و تحلیل گران منتظر جنگی دیگری اند و مردم از درگیری وخون ریزی تازه بیم ناك اند.

فصل زمستان برای طرف های درگیرجنك اگر بخواهند جنك گسترده و نتیجه آوری را انجام دهند مشکلات آفرین است.علی رغم مواقف معلوم اطراف دروازه های گفت وگو و سازش و کنار آئی مسدود نیست. در این روزها دولت و مخالفان در جست جوی یافتن راهی برای توافق هستند چیزی که به آن دست نخواهند یافت، و یا اجازه این کار را حاصل نخواهند کرد.

نظر عبد العلی مزاری رهبر حزب وحدت و مولوی خالص رهبر حزب اسلامی از طریق رسانه های خبری اعلام گردید .اولی شورای اهل حل وعقد و انتخاب استاد ربانی را غیر قانونی تلقی کرد و دومی شورای اهل حل و عقد را غیر شرعی دانست و اطاعت از فیصله های آن را نا جائز فتوی داد در حالی که تلویزیون افغانستان شام ۱۹۹۳/۱/۱ مولوی خالص و مولوی دین محمد را با استاد ربانی رییس دولت یکجا نمایش داد که انتخاب وی را به صفت رییس دولت اسلامی افغانستان تبریك می گفتند.

به هنگام تدریر شورای اهل حل و عقد به منظور وارد کردن لطمه به حیثیت دولت اسلامی و نتائج این شوری شایعهٔ تجزیه کشور را سر زبان ها انداختند و مطالب

حول و حوش آن از طریق رسانه های خبری شنیده شد.

۱۳- اوضاع و اظهارات سیاسی در هفته اخیر سال ۱۹۹۲م وماه اول سال ۱۹۹۳ م

آقای علاء الدین بروجردی معاون وزیر امورخاجه ایران و مسؤل امور افغانستان در آن وزارت در این روزها در کابل است. او در این سفر بیشتر از یك هفته در کابل مانده است . موصوف دیدارهای با نمایندگان دولت و عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت انجام داد و از وضع موجود افغانستان تاسف کرد. بیسیاری ها را عقیده بر این است که او تلاش می کند با استفاده از وضعیت غیر ثابت و پریشان کنونی برای حزب شیعی مذهب وحدت امتیاز بیشتری کسب کند. بروجردی به تاریخ ۱۹۹۳/۱/۲م با آقای مسعود و زیر دفاع ملاقات انجام داده وعده نمود که جمهوری اسلامی ایران دولت اسلامی افغانستان را کمك خواهد کرد. آقای بروجردی مشغول آن بود که حزب وحدت را تشویق کند تا با دولت اسلامی ائتلاف نماید. آقای بروجردی در ملاقات های خود با رهبران جهادی از آنها خواسته است که کارهای خود را با گفت وشنود رو به راه کنند. او نگرانی دولت ایران را از وقایع و جنك های اخیر بر ایشان ابلاغ نمود.

حکومت ایران تاثیر بیشتری بر حزب شیعه مذهب وحدت دارد، حزبی که در این روزها شورای اهل حل و عقد را تحریم و در مقابله با دولت با حزب اسلامی تبانی دارد. معلوم نیست که این حزب فعلا به حرف ها و میانجی گری های معین وزارت خارجه ایران تا چه حدگوش می نهد. پنداری عمومی مردم بر این است که اگرحزب وحدت با دولت همکار شود، دولت از آن سود لازم را خواهد برد و سهولت بیشتری برایش میسر خواهدشد.

در نتیجهٔ درگیری مورخ ۱۹۹۳/۱/۸م افراد شورای نظار و جنبش دود غلیظ قسمت های شهر نو، بالاحصار را اشغال کرد و از ساعت ۲:۳۰ تا ساعت ۳:۲۰ پا بر جا بود. دولت اسلامی با کنار آیی با حزب وحدت از یك طرف جدی جنگ که درغرب کابل و در داخل شهر به آن روبرو است فراغت حاصل می کند و هم چنان از روابط

خوب این حزب با جنرال دوستم که در این روزها افرادش با نیروهای شورای نظار در گیر جنك اند استفاده خواهد شد. دولت می تواند ازحزب وحدت در برابر حزب اسلامی که در این ایام تعلقات خوبی دارند کار بگیرد. تلاش های معین وزیرخارجه ایران برای دولت اسلامی فال نیك پنداشته می شود.

شاید برای آنانی که از روان و عقده های این احزاب مطلع نیستند تحلیل فوق منطقی باشد. بعضی ها به این باور هستندکه منظور حکام ایران از این تلاش ها تسهیل مشکلات دولت اسلامی افغانستان نیست. آنها در گذشته چنین عملی را در برابر دولت اسلامی افغانستان انجام نداداه اند و حتی حزب وحدت را تشویق نکرده اند که از خواسته ها نا معقولش در برابر دولت صرف نظرکند.ایران که اکنون وضعیت دولت را پریشان و اوضاع را مطابق میل یافته است می خواهد با آسانی پست های مهم و کلیدی رابرای حزب وحدت کمائی کند تا در آینده از طریق آن در افغانستان اعمال نفوذ نماید. برای استاد ربانی دادن پست های کلیدی در شرائط که فعلا او قرار دارد چندان آسان نیست .چنین کاری بر استاد سیاف کسی که در تمام دوران تدویر شورایی اهل حل و عقد مخلصانه با وی همگام بوده است نا گوار تمام می شود.استاد ربانی بیم داردکه مبادا او تغییر مسیر بدهد. سهمیه دادن وزارت داخله یا خارجه برای حزب وحدت راه سهمیه قرارگرفتن صدارت را برای استاد سیاف هموار می کند. چنین کاری پست های مهم را از اختیار جمعیت بیرون می کند و از سوی دیگر امکان تمایل احزاب مؤتلف دیگر را بطرف حکمت یار افزون می نماید. از نرسیدن پست صدارت به استادسیاف هم اکنون حزب وحدت راضی و آن را برای خود،کامیابی محسوب می نماید.

درگیری های شدید بین حزب وحدت وحزب اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان باعث شهرت آن دو حزب گردیده است. استاد سیاف ضد شیعه مشهورشده و از طرف عدۀ عرب ها آفرین و تحسین می شود.و هم چنین آقای مزاری مدافع شیعه تجسم یافته از طرف شیعي ها و ایران تمویل و تشویق و راهنمائی می گردد. از تبلیغات و

نشرات رسانه های گروهی غرب آشکار می شود که از سهمیه قرار گرفتن کرسی صدارت به آقای گیلانی آنها خوشنود خواهند شد.

وضعیت در افغانستان مطابق خواسته ها و پیش بینی های هیچ جانب به پیش نمی رود و به سیلی می ماند که پروای حقوری و بلندی را ندارد. گروه های در گیر در کار برد های خود دچاری تغییرات آنی و فوری می شوند حرف ها و گفتار های دیروزی شان را به سهولت فراموش می کنند و امروز حرف نو و طرح نو را راه می اندازند.

شورای اهل حل و عقد بر تلاش مهم دیگری که از طرف علما بر گذار شده بود و شخصی بنام مولوی ذاکری در پیشاپیش آن قرار داشت مهر خاتمه کوبید. این شوری و علمای مجتمع در آن سعی داشتند استاد ربانی را قانع کنند که از ریاست دولت استعفا بدهد. گفت و گوها بین هیئت علما به سر پرستی مولوی ذاکری و استاد ربانی با وساطت مولوی حمزه معاون ریاست دولت و از چهره های سر شناس جمعیت اسلامی صورت می گرفت. موصوف آدم خوش طینت بود و در طرف داری دولت اسلامی نقش کلیدی را ایفا می کرد. او برخلاف تعداد از مولوی صاحبان منصبدار، در اداره امور دولتی ماموری با سلاحیت و باکفایت بود. آقای انجنر ایشان جان سفیر دولت اسلامی افغانستان در هند که از مهره های مهم جمعیت اسلامی می با شد و در امور سیاسی مجرب است به تاریخ ۱۹۹۳/۱/۸م در صحبت که داشتیم چنین حکایت نمود. استاد ربانی با پوره شدن دوره اخیر ریاستش به هیئت علمابه سرکردگی مولوی ذاکری وعده کرده بود که از ریاست دولت استعفا و قدرت را به ستره محکمه انتقال می دهد. مولوی حمزه می خواست همین سند را از استاد گرفته و به هیئت بسپارد. (۱۵) استاد در حال نوشتن متن این سند بود که ما (ایشان جان و استاد سایف و یکی دو نفر دیگر) از موضوع اطلاع یافتیم و استاد ربانی را از خطرات این اقدام واقف نموده متوجه ساختیم که این اقدام او وضعیت کشور را بطرف خواهد برد که هیچ کس قادر به اداره آن نخواهد بود. مولوی حمزه اصرار داشت که بر وعده داده شده وفا شود به نفع همه است.

او اصرار می کرد که قدرت به ستره محکمه حواله شود. با اصرار مولوی صاحب استاد نامهٔ بی محتوای نوشت و از اصل متنی که قرار بود نوشته کند صرف نظرکرد و از انتقال قدرت به ستره محکمه حرفی بمیان نیاورد.

عمل سیاسی دیگری که در اوائل هفته اول سال ۱۹۹۳م انجام شد انتصاب وکلا از میان شورای اهل حل و عقد است.در لائحه که برای شورای اهل حل و عقد ترتیب شده بود آمده است که ۲۰ در صد وکلا به صفت اعضای پارالمان دولت اسلامی افغانستان در کابل بمانند و وظائف پارالمان را اجرا نمایند. در مورد انتصاب وکلای متذکره در بین شورای اهل حل و عقد مشاجرات در گرفت. نمایندگان ولایات جنوبی کشور تقاضا داشتند که از هر واحد اداری یك نفر وکیل انتصاب شود. وقتی این پیشنهاد جهت رای گیری مطرح شد وکلای این قسمت کشور به عوض یك دست دو دست خود را بالا می کردند. برای رای دهی کدام روش و ترتیب دیگر در نظر گرفته نشده بود و نه از قواعد مروجه در چنین موارد استفاده می شد.این شوری در این جلسه که به ریاست مولوی منصور دائر شد با روش دیدن تعداد بیشتر دست های بلند شده اعضای مجلس نمایندگان موضوع را تصویب می نمود. مولوی صاحب منصور رییس و منشی مجلس اعلام داشت که اکثریت جلسه از این پیشنهاد حمایت می کنند. وکلای دیگر موجود در تالار دست های شان را بالانموده شور و جنجال را بر پا داشتند که نمایندگان به تناسب نفوس انتصاب گردند. وضع مجلس خیلی متشنج بود و با مداخله مولوی حمزه معاون رییس دولت و استدلال های او که بجود ازلحاظ قومی پشتون و از نقطه نظر منطقوی از ولایت پروان بود بی نظمی رفع گردید. او به نحوی از نظریه تناسب نفوس و واحد اداری هر دو طرفداری نمود: یعنی هم تناسب نفوس در نظر گرفته شود و هم واحد اداری بدون نماینده گذاشته نشود.

ولایات جنوبی کشور از انتصاب یك نماینده از یك واحد اداری که آن را ولسوالی می نامند طرف داری می کنند.علت واقعی آن این است که حکومات قبلی از

طائفه پشتون بودند فکر می کردند با حمایت قوم پشتون در قدرت باقی می مانند. در حالی که اکثر افراد مقتدر و خانواده حاکم کشور با وجود پشتون بودن به زبان پشتو درست تکلم کرده نمی توانستند و درجاهای که .لازم می بود با صعوبت و تکلف به زبان پشتو حرف می زدند. آنها با از دست دادن تعصب زبانی تعصب قومی را از دست نداده بودند و این کمبود و نقیصه را با جبری نمودن تدریس کورس های پشتو بر مامورین دولت رفع کرده بودند.

وقتی نائب الحکومگی ها از بین رفت و رژیم به شاهی مشروطه ارتقا یافت، موضوع پارلمان و تقسیمات اداری کشور به ولایات ، ولسوالی ها وعلاقداری ها به میان آمد. معیارعلمی و یا واقعی برای انجام این امر در نظرگرفته نشد. در تقسیمات اداری نه مسئله کثرت نفوس در نظر بود و نه تعدد اقوام ونه هم وسعت منطقه. تعداد ولایات و ولسوالی ها در قسمت های جنوب و شرق کشور بیشتر در نظر گرفته شد.مثلا ولایت پکتیا که نسبت به اکثر ولایات کشور کوچك به نظر می رسد و شاید از لحاظ کثرت نفوس چنین نباشد دارای دوازده واحد اداری (ولسوالی) می باشد و دوازده نماینده به شورای ملی می فرستد. به مردم نگفتند که در پکتیا به اساس کثرت نفوس و یا مطلب دیگر دوازده ولسوالی در نظر گرفته شده است. مردم شمال وغرب کشور این کار را یك حق تلفی می پنداشتند.مثلا ولایت بدخشان که از جملهٔ ولایات وسیع کشور و نفوس بیشتر دارد شش واحد اداری داشته و شش نماینده به مجلس ملی می فرستد.این در حالیست که مردم در بدخشان متعلق به اقوام چند بوده و به بیشتر از شش زبان تکلم می نمایند و می باید در شورای ملی از این اقوام نمایندگی صورت بگیرد. و علی هذا لقیاس مسائل همه ولایات باید راه حل خود را بیابد و مردم نمایندگی لازم را در مرجعی که بر سرنوشت .آن ها تصمیم می گیرد داشته باشند. اکنون که اوضاع دگرگون گردیده و مردم نقش سیاست را در اوضاع اقتصادی و اجتماعی شان درك کرده اند حقوق از دست رفته خود را مطالبه می نمایند.

اختلاف بر سر مسئله و موضوع انتخاب و انتصاب نمایندگی تنها منوط به شمال وجنوب و شرق وغرب کشور نیست. در هر ولایت اختلافاتی در مورد انتصاب و انتخاب نمایندگان وجود دارد و نظریه ها و عقاید متفاوت بیان می گردد. اعضای شورای اهل حل و عقد هر ولایت بگو مگو های در مورد این که از میان آنها کی ها بمانند و کی ها واپس به ولایات شان برگردند در گرفت که با گذشت روزی چند بیهودگی آن در باره موضوع که چندان ارزش در آینده ندارد ظاهر شد و مشاجرات فرو کش کرد.

پارلمانی که شورای اهل حل و عقد دولت اسلامی ایجاد کرد جدید ترین نوعی بود که نمونه اش نه در جای سراغ و نه از لابلای کتب یافته می شد.این پارلمان مناسب حال حکومتی بود که ضرورت به پارلمان و قانون سازی و اجرای قانون نداشت. در دولت و حکومت که سیطرهٔ بر کشور و بر پای تخت آن و بر مردمانی که از آن حمایت می کنند ندارد، موجودیت پارلمان تشریفات و تظاهر بیش نیست. چنین پارلمان نمی تواند قانونی را به تصویب برساند که جامعه از آن حمایت کند و دولت قادر نیست جامعه را مجبور به پذیرش آن نماید. خواسته های قوت ها و قدرت های نظامی متعلق به احزاب و افراد و قومیت ها در حصص مختلف کشور به مثابه خواسته های قانون و عقل و منطق پذیرفته می شود.

آخرین جلسهٔ شورای اهل حل و عقد به تاریخ ۱۹۹۳/۱/۲م دائر شد و استاد ربانی مراسم حلف مروجه را در حضور مولوی فضلی رییس شوری انجام داد.از این تاریخ به بعد او رسما و قانونا و شرعا خود را رییس دولت اسلامی افغانستان دانست. او بعد از ادای حلف ریاست جمهوری بیانیهٔ ایراد نمود و به این ضرورت تاکید کرد که دیگر وقت آن نمانده است که جنگ و درگیری در کشور ادامه یابد.استاد از حزب اسلامی و حزب وحدت تقاضا نمود که جنگ را ترک کرده با وی همکاری نمایند. او همکاری و اشتراك همهٔ تنظیم ها را مطالبه کرد. استاد ربانی علاوه نمود آنانی که در مبارزه علیه

ارتش روس هم سنگران ما بودند شورای اهل حل و عقد را تحریم کرده اند و در شوری با ما نیستند با ملت خود قطع رابطه نکنند و باعث رنج و الم ملت نشوند. استاد گفت که در گذشته جنگ ها صورت می گرفت و بعد قوماندانان یا ریش سفیدان وعلما می آمدند و مصالحه می کردند. بعد از این چنین کاری تکرار نخواهد شد.آنانیکه در برابر حکومت و دولت اسلامی می جنگند باغی اند، و با آنها طوری دیگری معامله خواهد شد.در آخر استاد ربانی امیر جمعیت اسلامی اعلام داشت که از رهبری جمعیت استعفا کرده و به آن تنظیم وداع نموده است. او دیگر مربوط بـه جمـعیت اسلامی نیست و متعلق به تمام اقوام و ملیت های افغـانستان است. استاد هم چنان از تحصیل کردگان و روشن فکران و تکنوکرات های افغان مقیم خارج تقاضا بعمل آورد که به افغانستان بر گردند و در اعمار مجدد کشورسهیم شوند. استاد خاطر نشان کرد که به آنها اجازهٔ فعالیت خارج از جوکات اسلام داده نخواهد شد.

داکترسید محمدموسی توانا به عنوان امیر جمعیت معرفی گردید که بعد ها با داشتن این عنوان به جنبش جنرال دوستم پیوست. روزی موصـوف در جمع از اعضای جمعیت بود.آنها امارت جمعیت را برایش تبریك می گفتند و از استاد توانا تقاضا می نمودند که وضع جمعیت را سر و سامان بدهد و آن را به شکل تنظیم سیاسی در آورد. استاد توانا آدم خوش طبع و باریك بین و ظـریف و حاضر جواب می باشد گفت که شما بسیار ساده نشوید. استاد ربانی صد ریاست دولت افغانستان را می دهد و یك ریاست تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان را نمی دهد.کلید صندوق جمعیت را تا آن وقت که زنده است بکس نخواهد داد و بعد از مرك هم وصیت می کند که صندوق را اگر می گیرند بگیرند ولی کلید آن را با وی یکجا مدفون نمایند تا هنگامی که دوباره زنده می شود متوجه نشودکه کلید نیست سکته کند و به میدان حشر ونشر نرسد.بدون این صندوق وکلید آن کسی نمی تواند جمعیت را رهبری کند و این تننظیم را سر و سامان دهد.

با بیانیه استاد ربانی شورای اهل حل و عقد رسما پایان یافت. هر وکیل با در یافت یك جلد تفسیر کابلی و یك جلد مثنوی مولانای بلخ و یك قطعه شال که آن را پتو می گویند و مبلغ پنجاه هزار افغانی نقد دستور یافت که به ولایتش برگردد. به دو صد نفری که بحیث اعضای پارالمان انتصاب شده بودند ابلاغ گردیدکه تا پنجم دلو سال جاری ۱۳۷۱ه ش رخصت اند.

استاد ربانی با ترخیص اعضای شورای اهل حل و عقد و پارالمان خویش را از غوغا و جنجال آنها نجات داد. استاد ربانی وعده کرده بودکه هفتهٔ آینده کابینه و صدر اعظم را معرفی خواهد کرد.او با ترخیص پارالمان آرامش خاطر دارد که به وعده اش جامه عمل نپوشاند. زیرا مجلسی وجود ندارد که استاد را تحت فشار قرار بدهد تا به کابینه معرفی کرده او رای اعتماد بدهد. اکنون رای اعتماد استاد رای اعتماد همه خواهد بود.

شورای اهل حل و عقد واکنش های متفاوت سران مجاهدین را در قبال داشت. بلا فاصله عدهٔ از آنها در این مورد اظهار نظر نمودند. مولوی حقانی که اکنون درکابل در ساحه پل چرخی جبه دارد و شخص مهم بحساب می آید و از مؤتلفین دولت است و می تواند مشکل بوجود آورد در مصاحبه اش با BBC به تاریخ ۱۹۹۳/۱/۲م گفت که شورای اهل حل و عقد خوب بود ولی استاد ربانی عجله نمود. من پیشنهاد کرده بودم که کمیسونی با رهبران مجاهدین دیدار نماید و خواسته های روا و جائز آنها را استاد ربانی بپذیرد. اما مشاوران نا خوب استاد ربانی اورا مجبورکردند که عجله کند.فکر می کنم این دوره از دوره قبلی چندان تفاوت نداشته باشد.او ازاستاد ربانی گلایه نمود که نمایندگان را شامل این شوری کرد که مستحق نبودند. منظورش پذیرش نمایندگان مناطق تحت سیطره جنرال دوستم است. جنرال عبدالرشید دوستم پشتیبانی خود را از فیصله های شورای اهل حل و عقد و انتخاب استاد ربانی به صفت رییس دولت اسلامی برای مدت دوسال از طریق رسانه های خبری اعلام داشت.(۱۶) او ادعا نمود که اگر

پشتیبانی وی نمی بود شورای اهل حل و عقد دائر شده نمی توانست. جنرال دوستم برای ادامه حمایت از دولت استاد ربانی شرائطی را پیشنهاد کرد. از جمله پذیرش جنبش ملی شمال به حیث تنظیم و حزب قانونی در کنار احزاب دیگر بود. مزید بر آن سهم مناسب در شورای قیادی و کابینه دولت (سهم قوم ازبك را منظور داشت) برای دوستم مهم و اولویت داشت. او گفت در صورت پذیرش این شرائط نیروهایش را برای حمایت دولت به کابل خواهد فرستاد. اگر به شرائط مطروحه وی جواب مناسب داده نشود او نه به کابل حمله می کند و نه از کابل دفاع می نماید. دوستم اضافه نمود که او از نقطهٔ نظر اقتصادی و نظامی قادر است در شمال روند موجود را ادامه بدهد.

اظهارات دوستم در شرائط سختی که استاد ربانی دچار آن است طراحی شده است . دولت در وضعیت فعلی به نیروهای دوستم در کابل محتاج است. دولت مجبور است متیقین شود این نیروها که در جوار قصر ریاست جمهوری و در مناطق مهم سوق الجیشی جابه جا اند به فعالیت های ضد دولتی اقدام نمی کنند و با گروه های مخالف نمی پیوندند و سهولتی برای آنها بوجود نمی آورند. پذیرش سرائط جنرال دوستم برای استاد ربانی کارساده نیست .این پذیرش باعث دوری عدهٔ ازهم پیمانان استاد می شود و یا آنها را مغموم می نماید. هم چنین در بین اعضای جمعیت ایجاد نا خوشنودی می کند. از طرف دیگر موجودیت حزب خاصی به نمایندگی از سمت و قوم در شمال برای آیندهٔ جمعیت مشکل افزاست.

دولت اسلامی استاد ربانی از همین آغاز در وضعیت قرار دارد که اثر پذیری اش آشکار است. استاد ربانی فعلا بدرستی نمی داند که چه کاری را انجام بدهد و کابینه و صدر اعظمش را به چه ترتیب انتصاب و معرفی دارد. مشوره هایش با مشاورین قناعت درونی او را فراهم نمی آورد و خودش نه جرئت دارد و نه می تواند به تنهائی تصمیم بگیرد و آن را اعلان دارد. تعدادی از آنهای که درگرد و پیش استاد اند او را از نزدیکی باجنرال دوستم و پذیرش خواسته های او برحذر می دارند. تعداد دیگر که به نحو با

دوستم مرتبط می شوند و یا مربوط رژیم گذشته اند به استاد ربانی مشوره می دهند که در برابر مخالفان از دوستم می تواند آنگونه استفاده کند که از دیگران نمی شود انتظار آن را برد. این ها استدلال می کنند که دوستم آدم باسواد نیست، فهم سیاسی ندارد هر طرف که بخواهد می تواند او را سوق بدهد و همچنانی که نجیب از او استفاده کرد او را استعمال نماید و نتیجه بگیرد. در برابر چنین کارها پیشنهادهای دوستم چندان چیزی مشکل نیست و با یك بلی گفتن دوستم آنها را فراموش می کند و برعملی شدن آنها اصرار نمی ورزد. در شرائط فعلی که چارهٔ نیست باید سیاست مدارانه عمل کرد نه احساساتی، در غیر آن ضرر ناقابل جبران را باید تحمل نمود.این مشاورین خود می دانستند که دروغ می گویند و از اینکه دروغ شان جامهٔ راست را به تن دارد واقف بودند.

نظرعدهٔ سران احزاب بنا برمناسبت در مورد شورای اهل حل و عقد قبلا تذکر یافت. روی همرفته اتحاد اسلامی، حرکت انقلاب آیت الله محسینی و جنبش ملی جنرال عبدالرشید دوستم عمده ترین احزاب بودند که قسما از شورای اهل حل و عقد وجمعیت اسلامی حمایت کردند.

یکی از فعالیت های سیاسی دیگری که در اوائل سال۱۹۹۳م صورت گرفت میانجی گری آیت الله محسینی می باشد.

آقای آیت الله محسینی به پاکستان مسافرت نمود تا با رهبران تنظیم گفت و شنودهای را انجام بدهد و آنها را تشویق کند که به کابل بر گردند و گفت و دو... دولت اسلامی آغاز کنند. بیهوده بودن تلاش های آقای محسینی آشکار است . دولت اسلامی در موقف نیست که خواسته های آنها را بتواند بپذیرد. دولت اسلامی باور ندارد که اینگونه ملاقات ها سود برای آن داشته باشد.اکثر رهبران مطالبه دارند که شورای اهل حل و عقد و نتائج آن و پارالمان موجود بی اعتبار اعلان گردد؛ کاری که برایش مدت ها صرف و مبلغ ها خرچ گردیده است تا به دولت و ریاست آن اعتبار قانونی

بدهد. اعضای دولت اسلامی و نیروهای که آن را روی پا نگه داشته اند چنین پیش آمد و عقب گرد را کناره گیری و دور ماندن از قدرت تلقی می کنند، قدرتی که برای احراز آن قیمت گزاف پرداخته اند. این کار نه تنها اعتبار دولت را از بین می برد بلکه جمعیت اسلامی را نیز از هم خواهد پاشاند. آنها چنین کاری را آغاز انحلال دولت اسلامی می دانند. مصالحه های که در نتیجه گفت و گوها بین اطراف به میان می آید همه مقطعی بوده و بعد از مدتی از اعتبار می افتد و اجرا نمی گردد بناء چندان معنای برای طرف ها ندارد و دوای دردی برای هیچ طرف قضیه نمی گردد.

در اواخر ماه اول ریاست دولت دوسالهٔ استاد ربانی جنگ ها شدت بیشتر اختیار کرد و بمباردمان کابل شدید ترشد. شاه فهد پادشاه عربستان سعودی و نوازشریف صدر اعظم پاکستان مسئلهٔ پا در میانی شان را پیش کشیدند تا از وخیم شدن اوضاع جلوگیری و رهبران جهادی را تشویق کنند که در مورد اختلافات شان به توافقی دست یابند. ملک فهد پادشاه سعودی از رهبران مجاهدین دعوت بعمل آورد که در مکه معظمه گرد هم بیایند و با اخلاص در این خانه مبارکه به اختلافات شان پایان بدهند. نوازشریف از این پیشنهاد حمایت کرد. استاد ربانی که اکنون انتخابش را قانونی می داند و معتقداست که از طرف مردم انتخاب شده است ضمن مصاحبهٔ اعلام داشت که بعد از دعوت رسمی آن را لبیك خواهد گفت. حزب اسلامی تا کنون موقفش را اعلان نکرده است. این حزب نمی تواند آن را تردید کند. بالآخره هیئت مفصل به مکهٔ معظمه رفت. با اجراء نوافل و ریختن اشك موافقهٔ را امضا نموده و از گذشته اظهار ندامت کردند. همینکه پا به مناطق شان گذاشتند تنور اختلافات و آتش درگیری ها و جنگ ها را بیشتر از گذشته گرم و شعله ور نگه داشتند. دیگر نه از خدا یاد و ترس بخاطر شان ماند و نه از مهمان نوازی های ملك فهد پروا کردند.

در هفته دوم ماه دوم سال ۱۹۹۳م آتش بس درکابل صورت گرفت. عملیات تصفیوی نیروهای وزارت دفاع دولت اسلامی که در روزهای اول مؤفقیت های را

بدست آورده بودند از شدت و حدت ماند.

آقای حکمت یار مسؤلیت تلفات جنگ برغیرنظامیان کابل را به علیت سنگر گیری نیروهـای مسلح دولت اسـلامی در مناطق مسکونی بدوش دولت اسلامی گذاشت و اعلان نمود که اگر مـراکز حزب او مورد حمله نیروهای دولت اسلامی قرار نگیرد نـیروهای او جنگ نخواهند کرد و به جای حمله نخواهند نمود. او پیشنهاد نمود که برای حصول آتش بس دائمی می باید حکومت مؤقت تشکیل شود و در مدت یکسال انتخابات انجام گردد.

قاضی حسین احمد امیر جماعت اسلامی پاکستان ، اعجازالحق پسرجنرال ضیاء الحق حاکم نظامی قبلی پاکستان و جنرال حمیدگل رییس قبلی ISI سازمان اطلاعات نظامی پاکستان که در گذشته با رهبران مجاهدین نزدیك بودند و بر ایشان تاثیر دارند بخاطر حل و فصل قضیه و بر قراری آتش بس بین طرفین درگیر، مهمان کابل اند. تعدادی به این گمان اند که آنها فعالیت های شان را بطـرف داری حکمتیار متمرکز می سازند. دولت اسلامی در گذشته شخص قاضی حسین احمد را به سبب حمایتش از حزب اسلامی مورد ملامت قرار داده بود. قاضی حسین احمد وحزبش از طرفداران جدی مجاهدیـن بود و رهبران مجاهدین در گذشته از مشوره های او استقبال می کردند.

جنگ های فعلی دولت اسلامی را در حالت قرار داده است که نمی تواند در مذاکرات ادعا کند که قادر است با زور و قوت و خشونت مخالفان دولت اسلامی را از بین بردارد. تنها چیزی که دولت می تواند ادعا کند این است که مخالفان قادر نیستند با این گونه جنگ ها و ایجاد بی نظمی ها دولت را سقوط بدهند و یا مجبور به سقوط کنند. موقف دولت ضعیف بود، نمی توانست میانجی ها را تحت فشار قرار دهد تا به نفع دولت چیزهای را برمخالفان آن بقبول انند. آقای حکمت یار با استفاده از موقع خود را طرف دار آتش بس دائمی وانمود کرد و انتخابات آزاد و حکومت مؤقت را مطالبه نمود. او می داند آتش بس چیزی است که مردم آن را می خواهند و از آن پشتیبانی می کنند. او با این

پیشنهاد امیدوار است حمات مردم را حاصل و مسؤلیت جنگ ها و خون ریزی ها را بدوش طرف مقابل حواله کند.

طرح ایجاد حکومت مؤقت از حمایت احزاب و گروه های که از حکومت استاد ربانی بیرون مانده اند و از فیصله های شورای اهل حل و عقد رضایت ندارند بر خوردار است. خاموشی این گروه ها و عدم مخالفت آنها با پیشنهادهای حکمتیار در واقع حزب اسلامی را از انزوا و تنهائی می کشد و در مقابل دولت اسلامی را بطرف انزوا سوق میدهد. موضوع انتخابات آزاد در مدتی یکسال طرح خوب پنداشته می شود. انتخابات مستقیما از طرف احزاب رد نمی شود. تعداد آنهای که با در نظر داشت شرائط فعلی و اوضاع که کشور دچار آنست انتخابات را نه تنها مفید نمی دانند بلکه عملی هم نمی شمارند کم نیستند. نظر این گروه از واقعیت دور نمی باشد. آنهای که طرفدار انتخابات اند چندی پیش دیدند که شورای اهل حل و عقد چگونه انتخاب شد. هیچ حزب و جریانی در ولایات قادر نبود که نماینده خود را از طریق انتخابات آزاد از ساحات تحت نفوذش انتخاب کند، حزب اسلامی نیز از آن جمله می باشد. با در نظرداشت وضعیت و دشواری ها و گرفتاری های که بین دولت و مؤتلفین آن وجود دارد آتش بس به نفع نیروهای حزب اسلامی تمام خواهد شد. اگر دولت مشغول جنگ با نیروهای حزب اسلامی نباشد متوجه طرفداران سرکش خود خواهد گردید که در نتیجه منجر به جنگ بین آنه اخواهد شد. امکان در گیري در شمال با نیروهای جنرال دوستم و جنگ بین حزب وحدت و دولت اسلامی در کابل وجود دارد. استاد سیاف که از متحدان دولت است با جنرال دوستم و حزب وحدت میانه خوبی ندارد. حزب اسلامی فکر می کند که او امکان بالقوهٔ خوبی است که این درگیری ها را تشدید کند. حزب اسلامی قرار گرفتن در پهلوی دولت را در حال حاضر به نفع خود و ضرر دولت اسلامی ارزیابی می کند. بعضی از متنفذین دولت اسلامی و تعدادی از اعضای جمعیت حزب حاکم این برداشت حزب را مطابق واقع پنداشته استاد سیاف را سبب ضعف دولت مي شمارند. پنج روز به

ماه مبارك رمضان مانده بود که هیئت متذکره در مورد آتش بس موافقت طرف های درگیر را حاصل نمود. دیدارهای بین حکمتیار وافراد مخالفش در دولت اسلامی صورت گرفت که سودی را به بار نیاورد.

استاد ربانی برای حل مسئلهٔ دوستم تلاش کرد تا راهی را پیدا کند که جنرال دوستم شامل قدرت گردد و احمدشاه مسعود و اطرافیانش که از دوستم ناراض اند آزرده نشوند. بعد ازکنکاش های فراوان تصمیم گرفتند دوستم را در صورتیکه از مطرح کردن پذیرش جنبش ملی بحیث تنظیم رسمی صرف نظر کند شامل قدرت نمایند.

هیئت تحت سر پرستی عبدالرحیم (عباس) کریمی به مزار شریف گسیل گردید تا موضوع را با دوستم در میان بگذارد و پست معاونت وزارت دفاع را به وی پیشنهاد کند. گفته شده است که این تصمیم با موافقت بزرگان دولت و متحدان آن گرفته شده است. مشکل به نظرمی رسد که جنرال دوستم این پیشنهاد را مخلصانه بپذیرد. در کنار دوستم افرادی رژیم قبلی قرار دارند که هر آن اوضاع را زیر نظر داشته و او را جهت می دهند. دوستم از طریق این افراد چپی با قوت های منطقوی و کشورهای شمال افغانستان و روسیه در تماس می باشد.

۱٤- استاد ربانی ومشکلات انتخاب صدر اعظم وتشکیل کابینه

اکنون استا دربانی رییس دولت دو ماهه و چهار ماهه نیست که کابینه اش چندان اهمیت نداشته باشد. استاد ربانی بطور قانونی از طریق شورای اهل حل وعقد انتخاب شده است. با وجود مخالفت ها و عدم قناعت دیگران از این شوری و برخی کوتاهی های که ذکر گردید یکنوع انتخابات صورت گرفت. تعدادی به عنوان نماینده استاد ربانی را رییس دولت تعیین کردند. بناءا کابینه و وزرا و صدراعظم (بعضی ها انتصاب صدر اعظم را به اساس فیصله های شورای قیادی از حیطه صلاحیت رئیس جمهور بیرون می دانند) او نسبت به گذشته اهمیت بیشترکسب کرد و مدت کار دولت نیز اضافه شد. استاد ربانی مسؤلیت پیدا کرد تا کابینه موفق تری از گذشته داشته باشد. استاد از همان آغاز در فکر آن

بود که رییس کابینه یا صدراعظم قدرتی نداشته باشدکه دست او را از نفوذ که می خواهد بر کابینه داشته باشد کوتاه کند.استاد ربانی نمونه های از این قبیل حکومت ها را در جهان می بیند و می داند که این مطلب به انتصاب صدر اعظم تعلق دارد. انتصاب صدر اعظم قوی برای او هم فائده داشت و هم ضرر. از طرف دیگر احزاب مؤتلف دولت اسلامی، محاذ ملی و اتحاد اسلامی بدون آنکه تمایلات شان را اظهار دارند خود را کاندیدان مستحق این پست می شمارند. به هرکدام آنها این پست پیشنهاد شود می پذیرند. در بین افراد دولتی در کابل شایعهٔ که استاد می خواهد حکومت را تشکیل نماید که غرب از آن حمایت کند وجود دارد. استاد می پندارد که با انتصاب پیر سید احمد گیلانی به این مقصد می رسد و با انتصاب استاد سیاف به این منصب طرف داری غرب را از دست داده در داخل از حمایت حزب وحدت و جنبش محروم می گردد. او در این مورد نهایت احتیاط را بکار می گیرد. از طرف دیگر با انتصاب شخصیت مانند گیلانی از این بیم دارد که مبادا با جانب داری و همکاری غرب او توفیق بیشتری حاصل کند وآهسته آهسته اهمیت رییس دولت کاهش یابد و به فراموشی سپرده شود. نام افرادی برده می شودکه چنین خطر را برای آینده استاد ربانی ندارند. یکی از آنها آقای روان فرهادی دیپلومات سابقه دار کشور درنزد سازمان ملل متحد است.

پیر صاحب در یکی ازمصاحبه هایش با BBC گفت که مدت ه اپیش استاد ربانی مقام صدارت را به او پیشکش نموده است و او در مقابل شرط صلاحیت و آزادی کار را مطرح کرده است. (۱۷) آقای گیلانی انتصاب افراد چون فرهادی را به پست صدارت وقتی مفید دانست که حکومت مقتدری درکشور وجود داشته باشد و صدر اعظم برآن تکیه کند. در شرائط موجوده انتصاب چنین افراد سودی ندارد و از آنها کاری ساخته نمی شود. استاد ربانی در امر انتصاب کابینه و رییس آن علی الخصوص زمانی که سرنوشت پارالمان مغشوش است گرفتار مشکلات می باشد.این کار از دشوار ترین موضوعات است که پیشروی وی قرار دارد. او بزودی نخواهد توانست رییس

کابینه را معین نماید. در مورد انتصاب وزرا مشکلات وجود دارد و به اندازهٔ تعیین صدر اعظم برای استاد رنج آورنیست. رییس دولت در صدد آنست که وزرای فعلی کابینه را آزرده نسازد و از سوی دیگر تنظیم های مؤتلف خود را نیز ناراض نکند. پس برای وی آسان ترین راه همان است که مجاهدین در ایجاد حکومت های قبلی بکارگرفته اند. آسان ترین راه همان توزیع سهمیوی وزارت خانه ها یا سهمیه بندی تنظیم هاست. طبیعی است که با این اقدام حکومت مشابه حکومت قبلی بوجود می آید. استاد ربانی می داند که چنین کابینه ای مانند کابینه قبلی قادر به انجام اموری که اومی خواهد نیست. این کابینه مشکلات بار آورده و درد از دردهای این کشور را دوا نخواهد کرد. با زحمت تغییر و تبدل در کابینه بوجود آمد و اما جای را نگرفت. کابینهٔ که بتواند حکومت استاد ربانی راموفق تبارز بدهد بوجود نیآمد.

اوضاع نظامی و اقتصادی بد و بر تری نظری آنهای که گروپ های جهادی مسلح و قطعات نظامی دارند دست و پای وزرا را از پشت سر بسته بود. شاید موفقترین متخصص وتکنوکرات نیز نتواند پای خرش را در همچو وضعیت از چنین گلی نا شکسته بیرون کند.

وزارای تنظیمی و حزبی در واقع از اوامر رییس دولت اطاعت بدون قید و شرط نمی کردند. امریه های استاد ربانی رییس دولت را به روی میزگذاشته متوجه منفعت حزب و تنظیم و نظر رهبرشان بودند. هر وزیر وزارت خانه مربوطه اش را مال حزب خود می پنداشت و آنطوریکه می خواست اجراات می نمود. متاسفانه بعضی وزارت خانه ها به سرای قومی تبدیل شده بود. اطرافیان وزرا و محافظان آن ها مؤظفین مهم این وزارت خانه بودند. در دفاتر وزرا جمع آمد اطرافیان وزیر همیشه و بدون وقفه بعوض شورای ریاست ها و مدیریت ها صورت می گرفت. داستان های را می توان در این مورد نقل کرد. علی رغم آن که قبلا در این مورد تذکری درج گردید برای بیان وضع اداری دولت اسلامی در این ایام چند سخن دیگر در مورد وزارت که به منظم بودن شهرت دارد

نوشته می شود.

وزارت خارجه نسبت به وزارت خانه های دیگر از نقطه نظرنظم و نسق و مامورین تحصیل کرده امتیاز دارد.آنانیکه از بیرون می نگرند نظم این وزارت را خوب ارزیابی می کنند. در مقایسه با سائر وزارت خانه های دیگر ظن آنها درست است و اما اگر وضع اداری این وزارت بحیث وزارت خارجه درنظر گرفته شود چندان خوب نیست. نظم نسق آن شایان شان وزارت خارجه نمی باشد. ادارات کار لازم را ندارد.مامورین در وقت معینه در دفاتر شان حاضرنیستند. بعضی دفترها اصلاکارندارند.مقرری هاسیل آسا جریان دارد.تعداد بیکاران وزارت به تناسب حسابی افزایش می یابد. برای تقرر افراد معیاری در نظرگرفته نمی شود. اقربا پروری، رفاقت، ارتباط باقدت مندان و ارتباط تنظیمی معیارهای اند که از اولویت برخوردارند. در تقرر بعضی مامورین در بیرون کشور صلاحیت و تجربه آنها در نظر نبوده و حتی به سن لازم ماموریت آنها توجه نشده است. وزارت خارجه که سهم حزب محاذ ملی بوده و هم اکنون هست تا آنجا که این حزب پنداشته حق دارد افراد مربوط خود را مقرر داشته است. افراد جمعیت اسلامی حزب حاکم در این وزارت از سهمیه و صلاحیت های خود راضی نیستند. مامورینی که از دولت سابق در این وزارت باقی مانده اند از وضعیت راضی به نظرمی رسند.آنها خود را مربوط به نظام مجاهدین نمی دانند و به این خوش هستند که اگر این وزارت به حزب دیگری جهادی می رسید با تعصبات که در برابرآنها دارند ایشان را ازکارسبکدوش می کردند.

کابینه جدید نتوانست اصلاحاتی را در امور اداری و اجرای بوجود بیاورد. اقربا پروری حیف و میل دارای های وزارت خانه ها، غارت اموال و چپاول، رشوه ستانی عمومیت یافت. در کابینه قبلی در وزارت داخله یك جلد پاسپورت بیست وشش هزار افغانی مخارج داشت در کابینه جدید به دوصد هزار افغانی بالا رفته است.علیهذالقیاس وضع بانك ها رو به بد شدن دارد.آنانیکه نقدینه شخصی خود را در بانك ها گذاشته اند نمی توانند آن را دریافت دارند. بیروبار اطراف بانك ها به اندازهٔ زیاد شده است که اگر

شخصی بخواهد تکس دولتی را تحویل بانك بدهد نمي تواند آن را در چند روز تادیه کند.مبلغ دو هزار افغانی تکس پاسپورت خود را در مدت دو روزنتوانستم تحویل بدهم . اگر به ذکر نا کارآیی های کابینه جدید پرداخته شود مثنوی هفتاد من می شود.آنچه که در این جا قابل ذکر می باشد این است که مسؤلیت ها تماما بدوش استاد ربانی نمی باشد.علاوه ب رافراد مقتدر دولتی و نظامی آنهای که در جبه های مخالف دولت اسلامی پنجه برماشه تفنك و چشم بر هدف داشته و متوجه مسیر اوضاع بودند نیز مسؤل وضعیت وحوادث موجود در کشور می باشند.

۱۵- وضعیت جنگی درماه اول سال ۱۹۹۳م

زمستان سرد است.جنگجویان در تپه ها و قله ها بر بستر برف سنگر دارند و بر فراز کوهای شامخ آسمائی و شیر دروازه کشیك داده در آتش فیر مرمی های سلاح های خویش گرم می شوند. آنها از منظرهٔ دودهای که از طرف مقابل بالا می شود لذت می برند. مردم به این امید اند که شاید سردی زمستان بهانه شود و طرف های درگیر به فعالیت هـای سیاسی و میانجی گری ها جواب مثبت بدهند و روزی چند از بمباران و راکت باران کابل صرف نظر کنند .اگر این آرزو بر آورده نشود مردم کابل از گروگـان گیری ها، راه بندی ها و بزن و ببندها مصؤن نمی مانند. با وجود علل فوق منظرهٔ وحشت جنك از پیش نظرساکنان کابل دور نمی شود.

استاد ربانی بعد از لمیدن به کرسی ریاست دولت توسط شورای حل و عقد مخالفانش را باغی خواند. مخالفان دولت (مخصوصا حزب اسلامی)از این گونه تبلیغات به خشم آمده اند، خشمی که بر خشم کنار ماندن از قدرت افزوده شده است.

یك روز از ادای حلف استاد ربانی به حیث رییس دولت نگذشته بود که کابل مورد حملات موشکی قرار گرفت. به تاریخ۱۹۹۳/۱/۷م ده مرمی راکت بر مرکز شهر و اطراف وزارت.داخله جای که نمایندگان شورای اهل حل و عقد جمع می آمدند شلیك و باعث مرك یك تن و زخمی شدن ده ها تن دیگرگردید. هم چنین راکت چند بر اطراف

وزارت دفاع که نزدیك قصر ریاست جمهوری است فرود آمد و هشت نفر را زخمی کرد. دولت اذعان دارد این راکت ها از مناطق فیر می شود که تحت تصرف حزب اسلامی قرار دارد. حزب اسلامی از قبول مسؤلیت راکت پرانی ها اباء می ورزد. آقای علاوالدین بروجردی معاون وزیرخارجه ایران که به قصد میانجی گری بین گروه های درگیر در کابل است به آواز وحشت بار این راکت پرانی ها گوش می دهد.

به تاریخ ۱۹۹۲/۱/۸م در کابل در قسمت های شهرنو، بالاحصاربین شورای نظار و جنبش ملی و وحدت جنك درگرفت و تلفات بجا گذاشت. هم چنان سلسله آمدن راکت ها در این رروز به کابل قطع نه شده است. این بار اطراف قصر نمبر یك و گل خانه هدف قرار گرفته است. جای که استاد ربانی رییس جمهور درآن حامی باید گشت و گذار داشته باشد و از مداحین مدح نیوشد. حزب اسلامی برای درهم شکستن این گونه محالس خوشی قصرها را مورد کوبش قرار می دهد تا از غصه اش بکاهد.

آقای احمد شاه مسعود در این رزها به فکرکشایش جادهٔ است که بطرف شمال امتداد دارد. او یك تعداد قوماندانان را به جبل سراج احضارنموده است تا در این مورد تصمیم بگیرند و آن راه را باز کنند. احمد شاه مسعود علاوه بر اینکه مُهره اصلی قدرت مند نظام است وظیفه وزارت دفاع را نیز بعهده دارد. وزیر دفاع نبودن از قدرت و نفوذ او در نظام چیزی را نمی کاهد همچنانیکه وزیر دفاع بودنش چیزی بر قدرت او نمی افزاید.

از همکاری های افراد جنبش با نیروهای حزب اسلامی خبر های سر زبان هاست. مناطق چون تپه مرنجان و بالا حصار در اختیار افراد جنبش است که با نیروهای حزب اسلامی فاصله کمی دارند. این خبرها بزرگان دولت را به تشویش کرده است. آقای ناصرپار از این تشویش ها چنین حکایت نمود. دو روز قبل (۱۹۹۳/۱/۱۰م) جنرال مجید و جنرال مومن و جنرال بابه جان و فهیم به بالاحصار رفتند تا قوماندان آنجاکه ملقب به اسد مار خوار و متعلق به جنبش و پشتون است را متقاعد نمایند که بالاحصار را به افراد شورای نظار تسلیم بدهد. مارخوار از پذیرش مطالبه آنها سر باز زده گفته است که

اگرموضوع جنرال دوستم نباشد او متعلق به حزب اسلامی است. گفته می شودکه افراد حزب اسلامی با افراد مارخوار در بالاحصارجابه جا شده اند تا در وقت ضرورتِ حزب اسلامی از آنها استفاده کند. جنرال دوستم که موتلف دولت است این پیشهاد را تردید نکرده و اما در خفا از تصمیم مارخوار حمایت نموده است. برای نیروهای دوستم داشتن خط میدان هوایی و تپه مرنجان و بالاحصار نمایندگی از قدرت نموده و اسباب فشار علیه دولت اسلامی بحساب می آید.

چند روز است که روزانه بیشتر از ده فیر راکت به سلام ساکنان کابل می آید و در مواقع متفاوت روز آنها را مجبور به خزیدن درمغاك ها و پناه گاه های نم ناکی می نماید که از مدت ها قبل برای همین روز مبادا تهیه دیده اند.

آقای محسینی رهسپار چهار آسیاب گردیده است تا موافقت آقای حکمت یار را به آتش بس بیست روزه بدست آورد. امیرحزب اسلامی به دلیل عدم رهایی اسراء آن حزب از قبول آتش بس طفره رفت و تهدید کرد که اگر استاد ربانی قدرت را به شورای قیادی انتقال ندهد به کابل حمله خواهد کرد. به تایخ ۱۹۹۳/۱/۱۳م هنگام جنازهٔ مرحوم مولوی حمزه معاون رییس دولت که از پاکستان انتقال داده شده بود به استناد گذارشات رادیوی دولتی سیزده فیر راکت سکر بر کابل و مؤسسات دولتی فرود آمد که منجر به زخمی شدن یکنفر گردید. جمعیتی ها از حزب اسلامی که در موقع تدفین یك شخصیت جهادی به چنین عمل اقدام نمود شکایت داشتند.

دو روز قبل درگیری های بین نیروهای حزب اسلامی و نیروهای اتحاد اسلامی در منطقهٔ چوك ارغندی نزدیك پغمان صورت گرفت و هر یك طرف دیگر را به آغازجنك متهم نمود. طرف دولت مدعی است که حزب اسلامی می خواسته است با پرداختن دو صد ملیون افغانی به بعضی قوماندانان مؤظف در منطقه آنان را بخرد. جنك بین دوگروه که رهبران آنها پشتون تبار هستند از نظر تبلیغاتی به سود دولت است که بگوید در جنك های فعلی موضوع ملیت و قومیت مطرح نیست. این جنك ها به منظور احراز قدرت

است تا پشتون هارا وا دارد از دولت اسلامی که رییس آن استاد ربانی است دلهره نباشند.

در اواسط این ماه نیروهای دولتی برای جلوگیری از حملات حزب اسلامی که با دقت بیشتر قصرهای ریاست جمهوری و مؤسسات دولتی را درکابل مورد اصابت راکت های خویش قرار می داد با همکاری افراد مسلح اتحاد اسلامی، حرکت اسلامی مولوی محمدنبی در مناطق شینه، بتخاك، خاك جبار و هود خیل عملیات غافل گیرانه (دیسانت) را انجام داد. نیروهای دولت اسلامی بواسطه چرخبال ها در عقب نیروهای حزب اسلامی پیاده گردیدند. یك روزبعد جنك آغاز و بقول مراجع دولتی مناطق متذکره از تصرف نیروهای حزب اسلامی بیرون گردید و تعداد سلاح ثقیل و تانك غنیمت شد.

حزب اسلامی مدعی است که در این جنك به تعداد یك صد نفر اسیر بدست آورده است. واقعیت چنین معلوم می شود که نیروهای حزب اسلامی غافل گیرشده تلفات را متقبل گردیده اند. ازعدم دقت راکت های که حزب اسلامی در روزهای بعد فیر می کند حدس زده می شودکه نیروهای آن حزب تعدادی از سلاح های ثقیل و هم جای آنها را از دست داده اند. دولت تصمیم پیشروی دارد و می خواهد مناطق اشغال شده را حفظ نماید تا از این بعد با دقت بیشتر مورد اصابت گلوله های سلاح ثقیل حزب اسلامی قرار نداشته باشد. سه روز قبل آتش در حدود یکصد فیر راکت هوا و زمین کابل را در این زمستان سردگرم کرده و دوازده نفرکشته و بیشتر از هشتاد نفر زخمی بجای گذاشت. از اثر هولناکی فیرهای زیاد خانه سامان مدیریت آرشیف وزارت خارجه سکته نمود.

عملیات مؤفقانهٔ دولت وقتی انجام می گیرد که آیت الله محسینی مشغول گرد آوردن رهبران است. او فعلابرای این منظورعازم پاکستان شده است . دولت از عملیات خود چنین دفاع می کند. به فعالیت های آقای محسینی به نظر قدر دیده می شود و لیکن وقت مذاکرات گذشته و فعلابرای این کار خیلی نا وقت شده است. بسیاری ها معتقد اند که این جنك را استاد سیاف که فعلا باحزب اسلامی در گیر می باشد و طرف دار

مذاکرات دولت با آن حزب نیست شعله ورساخته است. استاد سیاف چند روز قبل از طریق رادیوتلویزیون دولتی بیانیه ایرادکرد و علیه حکمتیار از کلمات طعنه آمیز کار گرفت. هم چنین آقای انجنر احمد شاه احمدزی معاون استادسیاف باطنز تمسخرآمیزحکمت یار را به قومندان کوچك تشبیه کرد که فقط می تواند اوضاع شهرکابل را مختل نگه دارد، مورد ملامت قرار داد. حزب اسلامی برای رهائی نیروهایش از ضربات نیروهای دولتی در بگرامی و برای کاهش فشار از مقرش در چهارآسیاب در صدد انجام کاری می باشد. برای مدت بیشتر از یك هفته تبادل سلاح های ثقیل چون اوراگان و سکر بین طرفین ادامه داشت.مرمی های نیروهای دولتی بطرف تپه ها وکوه های مقر امیر حزب اسلامی در چهار آسیاب در پرواز بود. مرمی های حزب اسلامی علاوه برمراکز نظامی به مناطق و ساحه های غیر نظامی چون وزیر اکبرخان و اماکن دیپلوماتیك اصابت می نمود.منطقه خیرخانه که از جنك های روزهای گذشته در امان مانده بود در این روزها مورد اصابت راکت ها قرار می گیرد و تلفات را متقبل می شود.

نیروهای حزب وحدت در مناطق قلعه فتح الله ، تایمنی، افشار و قسمتهای دارالامان علیه مواضع دولتی فعالیت های را انجام می دهند.استاد ربانی ضمن مصاحبهٔ در مورد فعالیت های نظامی حزب وحدت گفت که حزب وحدت با دولت اسلامی درگیرنیست حزب اسلامی است که می خواهد حزب‌وحدت را با دولت در گیر بسازد. درحالی که آقای عبد العلی مزاری چند روز قبل اخطار داده بود که نیروهای شورای نظار بر آنها یورش آورده است ،حزب وحدت ممکن است وارد عملیات ضد دولت گردد.

طبیعی است جنك های مذکور، اختلافات احزاب وشوق تصادم گروپ های مسلح ایجاد ترس و وحشت نموده بد امنی، غارت و چپاول را نتیجه می دهد و باعث بدتر شدن بیشتر وضعیت اقتصادی جامعه گردیده قیم اجناس مورد ضورت و مواد اولیه را بلند می برد. از سوی دیگر تجاران و دکانداران از بیم چور و چپاول، دزدی و راه

گیری، محصول زیاد درراه ها و تعدد پوسته های راه گیر ذوق چندان به آوروردن اشیا و احناس از جاهای دیگر به کابل را ندارند. فقط تعداد هستند که سود عاید از بلندی قیمت ها آنها را و امیدارد که دل به دریا زده مواد مورد ضرورت را ازبیرون آورده و با قیمت بلند در بازار بفروش برسانند. اینگونه اشخاص متعلق به کسانی اند که افراد مسلح دارند و از خطر چپاول و باج دهی مطمئن اند. آنها بازار را غنی تر می کنند و سود فراوان کسب می نمایند. در بازار ها مواد موجود است. مردم مجبور اند هر چه قیمت ها بلند برود آن ر اقبول کنند. هیچ کس و هیچ مقام نه متوجه اداره و ارزیابی قیم و وضعیت است و نه هم آن را می تواند اصلاح کند. دولت اصلا فرصت توجه به چنین مواردی را ندارد. مردم و ساکنان کابل هم از دولت تقاضای اصلاح وضع را ندارند. شدت عملیات جنگی و راکت پرانی هـا به آنها فرصت نمی دهد تا به اوضاع اقتصادی شان فکر کنند. آنها در فکر زنده ماندن اند که خدای نا خواسته در کدام سرك و جاده و چهار راهی و یا دفتر و تعمیری مورد اصابت مرمی و پارچه های راکت قرار نگیرند. چشم شان به دود است که از کدام ناحیه شهر بالامی شود و گوش به آوازهای می دهند که بدانند از کدام قسمت فیر و در کدام موضع انفجار می نماید. غم شکم که همیشه در هر شرائط در درجهٔ اول فکر و هوش مردم را بخود جلب می کند در این روزها در وضع وحالت که کابل قرا ر دارد غم زنده ماندن و زخمی نه شدن آن رابه درجهٔ دوم عقب رانده است.

۱۶- چند سخن در مورد مزار شریف تحت تصرف جنرال دوستم

هیئتی مرکب از آقایون عبدالرحیم کریمی وزیرساختمان ،سلطان حسین خان معین وزارت پلان و رسولی معین وزارت ساختمان و این جانب از وزارت خارجه و دو دو نفر کارشناس ازوزارت هـای ساختمان و پلان به تاشکند و ماسکو سفری داشت تا با مقامات آن کشور ها ساختمان راه حیرتان چمن را مورد بحث قرار دهد. در واقع هیئت مذکور هدف رسمی اش تلاش داشت تا روابط را با ازبکستان و روسیه تقویت نماید. هیئت به تاریخ ۷ /۱۹۹۳/۲م به مزارشریف مواصلت نمود و با آقایون مولوی

محمدعلم و الی و جنرال عبدالملك رییس روابط خارجی جنبش که دولت می خو است او نیز عضو این هیئت باشد ملاقات کرد.عبدالملك با در نظرداشت روابط جنبش با دولت یعنی رابطهٔ کج دار و مریز با هیئت ملاقـات و از شمولیت و سفر با آن معذرت خواست. او نمی خواست عضو هیئت دولت باشد و در ازبکستان تلقی شود که جنبش تحت رهبری دولت کابل فعـالیت دارد. در دیدار با والی ولایت برایم معلوم گـردید که جنرال دوستم بنا بر معاذیری ولایت مولوی صاحب محمد علم را که مربوط جمعیت اسلامی است در ولایت مزار شریف پذیرفته است. مناسبات بین آن دوحسنه نیست.دوستم با ارسـال فرمان ها به او تفهیم می نماید که ماتحت وی است. او باید فرمان های وی را بدون چون و چرا عملی کند. چنانچه با ورود وزیر ساختمانی دولت مرکزی به والی هدایت داد که ورکشاپ وزارت ساختمـانی را به اردو تسلیم بدهد.این امربه زمان صادرشد که والی در جریان قرار دادن وزارت ساختمان را بهانه قرار داده نتواند. فرمان جنرال دوستم باید تطبیق شود زیرا حریف می دانست که او دنبال بهانهء می گردد که اسباب عزل والی را مهیا کند. ورکشاپ درحضور وزیر ساختمان به اردوی جنرال دوستم انتقال یافت . هیئت به دفتر جناب والی دعوت گردید. در یك طرف دفتر والی صاحب تصویر استاد ربانی و در طرف دیگر آن تصویری عبدالرشید دوستم آویزان بود. موضوع مورد بحث سرك سازی و امور ساختمانی است که نه مولوی صاحب مطلبی برای بحث داشت و نه هیئت چیزی مشخص را از آنها طالب بود. هیئت روانهٔ فابریکه کـود و برق شد تا با جنرال دوستم ملاقات نماید. یکی از مهمان خانه های دوستم در آن محوطه موقعیت دارد. شام بـرای دقایق چند با جنرال ملاقات صورت گرفت .او هیئت را مانند هیئت خارجی پذیرفت . در واقع کاری نبودکه از جنرال دوستم پرسیده شود و یا برای او معلومات ارائه گردد. او از موضوع سفر مطلع بود. جنرال که پهره دارانش نیز جـنرال می باشند در بار مفشن تر از در بار رهبران احزاب جهادی داشته و در طاق و طرم بر آنها فزونی دارد. او در جریان صحبتش خواست که مخالفتش را با دولت مرکزی بیان کند. او گفت که یك دو موتر

گندم از ازبکستان به ما آوردند به وزیر دفاع اطلاع دادند که از ازبکستان موترهای سر بسته به مزار می آید .در حالی که دوتن پـول از طریق طیاره هایی سر بسته!! به کابل آورده شد ما نپرسیدیم که این پول ها کجا شد. برای تادیه معاشات هفت ماهه مامورین ما در حدود یك ملیـارد و چند صد ملیـون افغانی فرستاده اند که بسیار نا چیزاست. او برای ما فهماند که روابط خارجی اش را خود تامین می کند و به دولت مرکزی اعـتنائی ندارد و در صورت لزوم با آنها قرار دادهای را عقد می نماید. او از دیدارش با نمایندگان کشورهای خارجی صحبت نمود و از روابط مستقیم اش با آنها پرده برداشت.جنرال اضافه نمود که شرائط فروش گاز شبرغان را با کشور قـزاقستان مطرح کرده و در زمینه صحبت های مقدماتی را انجام داده است. او در آخر بیاناتش اشاره کرد که جنبش ملی دولت نیست و به دولت مرکزی تعلق دارد. معلوم نبود که دولت مرکزی از نظر او چه تعریفی دارد.

جنرال دوستم با اعتراضاتش از حکومت استاد ربانی نارضایی خود را از وزیر دفـاع آقای احمـد شاه مسعود تبارز می داد و می گفت که اوجریانات مزار را تعقیب می کند . جنرال از اتهاماتیکه ازبکستان در اختیارش سلاح و مهمات می گذارد و یا تسهیلات برای جنبش فراهم می آورد که روسیه به مزار سلاح انتقال بدهد خشمگین میشد و آن را تردید می کرد. او از دوتن پول یاد آوری می کرد و می خواست بگوید که روسیه دولت مرکزی را کمك می کند نه او را. جنرال در این زمان از مـقداری پولی که نشرمی گردید اطلاع کافی نداشت.دو تن پول به طیاره های سر بسته احتیاجی ندارد. یك طیاره بیشتر از دو تن پول بر می دارد حاجت به دو طیاره ندارد. او ضمنا هیئت را حالی نمود که در مورد آنچه در منطقه تحت تصرف او قرار دارد اقدام هیئت دولت مرکزی معنی ندارد.من جمله بحث روی موضوع راه حیرتان تا هرات را باکشورهای همسایه که در برنامه کار هیئت بود بی فائده وانمودکرد. جنرال به ما فهماند که در باره راه از حیرتان تا هرات او تصمیم می گیرد و از هرات تا چمن به هر که تعلق دارد او می داند و کارش.

جنرال دوستم در مورد سفرش به امریکا که در ماه فبروری ۱۹۹۳م صورت می گیرد ... چیزی نگفت. معلوم بود که او برای این سفرآمادگی می گیرد.دوستم به تاریخ ۱۹۹۳/۲/۱۱م با معیتی چند تن از همکارانش از طریق حیرتان به ازبکستان رفت و قرار است که به پاریس و بعد به واشنگتن پرواز داشته باشد. امریکا با استفاده از وضعیت بدون آنکه به دولت مرکزی اطلاع بدهد از دوستم به عنوان صاحب اختیار قسمت کشور افغان دعوت می نماید. دولت مرکزی که درگیری جنگ است چنین ... روی خود نمی آورد. درگیری ها آن راچنان بی چاره ساخته است که جز ... موشی چیزی از توانش بر نمی آید. دعوت امریکا از جنرال دوستم که سواد سیاسی و عقیدتی ندارد و اطرافیان وی در واقع بدخواهان مجاهدین و شکست خوردگان سیاسی اند و ایدیولوژیك فکر می کنند و می توانند با بر افروختن شعله های آتش اختلاف از پا گیری رژیم و حکومت اسلامی در افغانستان جلوگیری نمایند مفهوم می گردد. به نظر امریکا دوستم و همکاران او برای حصول این مقصد مناسب تراند.

حکومت اسلامی مقتدر سنی مذهب در جوار ایران نباید موجبات تشویش حکومت امریکا را فراهم آورد.شاید حکومت داران امریکای بپندارند که چنین دولت پایگاه اسلام سیاسی خواهد گشت که از آن بیم دارند.کشور دارای چنین دولت محلی برای تربیه کادرهای اسلام سیاسی می گردد. ...یان جهان آن را تقویت کنند.(سنی ها برخلاف شیعی ها چنین اتحاد را هرگزنداشته اند). قدر... مندان امریکایی که رهبری دنیا را دارند تحمل دوام چنین رژیم را ندارند و اسباب سقوط ان را به هر وسیلهٔ که شود فراهم می آورند.

دعوت کشورهای خارجی از جنرال دوستم و شخصیت های با نفوذ دیگر و مناسبات آنها با کشورها، حکومت ها، و احزاب و تشویق آنها به خود کامگی در شرائط که کشور قرار دارد اسباب ضعف دولت اسلامی را فراهم آورده وگامی به پیش به طرف سقوط آن بحساب می رود.

تغییرات که درکابل و درسائر شهرها در اثر انتقال قدرت وتغییرحکومت به نظر می رسد در شهر مزارشریف و درنظامی که تحت ادارهٔ جنرال دوستم قرار دارد نمایان نیست. افرادی که در اطراف دوستم و در حلقهٔ نزدیك اوهستند همان افراد دولت سابقه و اکثرا اعضای خاد و نظام رژیم قبلی اند. اعضای احزاب چپی مانند ستم ملی و فرکسیون هایش در کنار جنرال و اردوی او وجود دارند. این گروه به دوستم اطمنانی چندان ندارند و از اطاعت او از دساتیر ببرك کارمل رییس حزب پرچم راضی نیستند. آنها بهتر می دانند از وظائف که در نظام جنرال دوستم دارند مستفید شده و راه و چارهٔ برای آینده خود پیدا کنند.

ترکیب تشکیلاتی جنبش ملی مرکب از ازبك تبارها و تاجکان اسماعیلی مذهب کیانی وعدهٔ قلیلی از ملیت های دیگر می باشد. منصبداران ارتش قبلی قطعات اردوی او را سوق و اداره می کنند. نیرو های قومی ازبك به سرکردگی پهلوان رسول که در ولایت فاریاب موقعیت دارند و افرادپهلوان غفار که در درلت آباد مستقراند در حال حاضرستون فقرات نظام جنرال دوستم را تشکیل می دهند. عدهٔ از جنرال های نظام گذشته مهره های هستند که چرخ نظام دوستم را به حرکت می آورند.و از آن حفاظت می نمایند. این منصبداران نظامی و اطرافیان ببرك کارمل روابط جنبش را با شوروی سابق تامین می کنند. بعضی از نظامیان عالی رتبهٔ رژیم سابق با دوستم و احمد شاه مسعود هر دو در ارتباط اند. جنرال مومن تاجك و بقول عدهٔ مؤسس جنبش =شاید مؤسس فکری جنبش= از افراد مؤثر این نظام (۱۸) به شمار می آید. تعداد از مجاهدین حزب اسلامی تحت قیادت محمد نسیم مهدی اکنون بدنه جنبش بحساب می آیند. یك تعداد مجاهدین سابق فعلا با جنبش پیوسته اند. با وجود پیوستن و روابط خوب با جنبش اختلافات آنها و بدبینی شان نسبت به جنبش پنهان نیست. آنها موجودیت جنبش را به ضررخود می پندارند و احساس شرمندگی می کنند که در تحت قیادت افراد سابقهٔ دولت و آنانیکه مدت ها با ایشان جنگیده و عزیزان شان را به قتل رسانده اند می باشند. بعید نیست که آنها خود را آماده

کنند و منتظر روزی باشند که بتوانند غم وغصه وکین وغضب خویش را نمایش بدهند .
آقای دوستم بعد از سقوط رژیم نجیب به سرعت تعداد از علما ازبك زبان را جانب دار خود کرد. او توانست چهره قبلی اش را به عنوان آدم شریر و جنگ جو و آدم کش تغییر بدهد، جوان مرد، مسلمان و مبارز احقاق حقوق مردم ازبك زبان تبارزکند.در اذهان مردم افغانستان کنیت این گروه از 'گلم جمع' به سرعت تغییر یافت و در شمال کشور از سر زبان ها زدوده شد. تنها در ولایات جنوبی و شرقی تا مدت باقی خواهد ماند.گلم جمع به یکی از افراد جنرال دوستم گفته می شد که بعدها بخاطر روانی حمله و آسانی آن ، کنیت تمام افرادِ متعلق به دوستم گردید.

در ولایات شمال تعداد از مولوی ها در نظام جنرال دوستم دیده می شوند. تعداد از آنها به شدت از وی حمایت می کنند و قیادتش را شرعی می دانند.

روز جمعه ۱۹۹۳/۲/۱۲م در مسجد روضهٔ حضرت علی کرم الله وجهه فاتحهٔ مولوی منصور که چهار روز قبل به اثر انفجار بم در موترش باهفت نفر دیگر به قتل رسیدگرفته می شد.بعضی ملاها از عقب منبر این مسجد از جنبش و از دوستم تعریف و تمجید می کردند. از این ملاها در تعجب شدم، اگر از دیگران چنین کاری سر بزند قابل تعجب نیست. انحراف دیگران از راه راست گناه است اما نه به اندازهٔ خطاء علما. تعجب از این جا سر می زند که آنها هر قدرت مند و نظامی را که بخواهند تائید می کنند و روش او را موافق و مطابق شریعت اسلام تبلیغ می نمایند و فتوا می دهند و عوام بیچاره را درحیرت فرومی برند که کدام آنها راست می گوید و از روی شریعت حرف می زند. بقـول اقبالؒ گفـتار شان به حیرت آورد خدا و رسول و مصطفی را (نعوذبالله). این تنها کاری آن عده ملاهای که از جنرال دوستم جانب داری می کنند نیست، عدهٔ دیگر این صنف را در بر می گیرد. بطور مثال حزب اسلامی و جمعیت اسلامی با داشتن دو امیر مسلمان با نام و نشـان با هم می جنگنند. حزب اتحاد اسلامی و حزب وحدت و احزاب دیگر هر کدام به نحوی درگیر قتل و قتال با هم اند. تعداد زیاد علمای که به تنظیمی

مربوط اند موقف تنظیم خود را اسلامی و شرعی و موقف حزب مقابل را غیر اسلامی و غیر شرعی دانسته و آنها را باغی بحساب می آورند. قابل یادآوریست که تعداد از علمابه عیوب متذکره گرفتارنشده اند و به بهانهٔ احتهاد خودها را درگیری ضد و نقیض رأی نه ساخته اند.

وضعیت شهرمزار شریف بد نیست. کار و بار جریان دارد. بازارها جمع جوش است. مغازه ها و دکان ها پر از مال و اشیا است. مال التجارهٔ تجار از طریق بندر حیرتان به این شهر مواصلت می کند و بعد به اطراف توزیع می شود. عایدات بندرحیرتان از منابع مهم جنرال دوستم به شمار می رود. محصول زیاد و باج گیری قوماندانان قیمت ها را بلند نگاه داشته است. جنرال دوستم عملا منطقهٔ تحت تصرف خود را از کل کشور جدا نگاه داشته است .او از عوائد خود به مرکز اطلاع نمی دهد و از مفکوره نظام فدرالی حمایت می کند. او تلاش دارد نشان بدهد که در منطقهٔ متعلقهٔ او امنیت خوب است و نسبت به دیگران وضعیت اقتصادی بهتری را بوجود آورده است. ظاهرا نا رضایی از دوستم در مزارشریف اظهار نمی شود. مردم خود را راضی تبارز داده به کار و بار خویش مشغول اند. منصبداران نظامی و ملکی نظام جنرال را قائم و دائم می پندارند. سعی می کنند اسباب ارتقاء خود را به هرنوع که باشد فراهم آورند. رتبه های عسکری مانند کابل سخاوت مندانه توزیع می گردد اما نه به هرکس. دوستم در این مناطق ملقب به پادشاه است .مردم دوستم نمی گویند دوستم پادشاه می گویند. بعضی ها از برکت دوستم صاحب مال و جاه شده اند و هستند عدهٔ که درگذشته صاحب زندگی بودند و اکنون سرمایه آنها به کساد رو بروشده و مسیر قوس نزولی را می پیماید.

افراد مسلح امکانات خوبی را تملک کرده اند. برچسپ های از غصب اموال دیگران برعده از مقامات عالی رتبه این ولایت وارد آورده می شود. مثلا کودکستانی را قوماندان بنام استاد عطا خریداری کرده و فعلا خانهٔ شخصی وی می باشد .یك باب مکتب را مولوی علم والی ولایت به قیمت نود لك افغانی خریداری نموده و سند مالکیت

آن را در یافت داشته است. از داکتر امیرمحمد 'رایض' استاد دانشکده ساختمان این ولایت صحت و سقم این گونه موضوعات را جویا شدم گفت :خانهٔ که فعلاًمولوی صاحب دارند قبلا مهمان خانه دولتی بود.ممکن مکتب بوده باشد.صحت برچسپ ها را تذکر بالا تا اندازهٔ توضیح می دارد.کسی دیگری تعمیرهای سه منزله و چهار منزله را در اطراف روضه نشان دادکه مربوط به پهلوانان رژیم جنرال دوستم آقایون پهلوان رسول و پهلوان غفار می باشد. آنها این بناها را با جبر از مالکان آنها خریده اند.بر تعمیری در اطراف روضه انگشت گذاشته می شود که پهلوان رسول به قیمت سیزده هزار لك افغانی از مالکش با جبر خریداری نموده است.تعمیرهای زیرساختمان در اطراف جادهٔ عمومی دیده می شود که به یکی از افراد جنرال تعلق دارد.شبی کسی در محفلی یاد آوری کردکه یکی از افراد نزدیك دوستم بنام ایشان کمال مراسم ختنه متعلقین اش را برای چهارده شب و روز جشن گرفت .در این جشن شبانه محفل قمار بر پا می شده است و روزانه مراسم بزکشی انجام می گرفته است. در توصیف امحافل شبانه گفته می شود که پول به بوری 'داو' می گردیده است.کمترین 'چال' به اصطلاح قماربازان از هفتاد لك افغانی کم نبوده است. چال عبارت از پولی است که یك حریف برای یك بار به میدان قمار می اندازد و حریف دیگر را به عمل بالمثل دعوت می کند. هرقومندان تعداد زیادی اسپ های بزکشی خود را آورده بود.کسی حکایت کرد که یك قومندان سه صدراس اسپ را به میدان حاضرنمودکه باورم نیامد و دنبال تحقیق آن نشدم . میدا نستم که مبالغه بود. این مبالغه انعکاس دهنده واقعیتی است که رواج دارد و آن اینکه افراد بانفوذ تعداد کثیر اسپ را برای این منظورنگه داری می نمایند.من تعداد انواع اسپ ها را درکمندآقای سیدمنصور 'نادری' درکیان دیدم.از او پرسیدم تعداد آنها به چندنوع می رسد.اوگفت در این کمند پنجاه نوع اسپ وجود دارد که سه نوع آن در افغانستان پیدا نمی شود.

با وجود آن که در مزار شریف علیه جنرال دوستم که او را دوستم پادشاه ملقب نموده اند مخالفت ظاهر نمی شود ولی چشم های تیزبین تهدید جدی علیه نظام وی و

حاکمیتش را مشاهده می کنند. مخالفت های خفته و خاموش و نارضایی های بالقوه و سرکوب شده در میان اقشار و گروه های مختلف وجود دارد. از صحبت با یکی از استادان دانشکده ساختمان چنین معلوم گردید که وظائف حتی در مؤسسات علمی به اساس تخصص و لیاقت و شایستگی توزیع نگردیده قرابت و معیارهای قومی و زبانی در نظر بوده است. کدرهای این مؤسسات از وضعیت راضی نیستند. آنانی که صاحب قدرت نظامی اند هرکاری را که بخواهند می کنند و هرچه را بخواهند از دیگران می گیرند و در اموری که قطعا به آنان ارتباط ندارد مداخله می کنند و اوامر صادر می نمایند. مثلا در امور دانشگاه .

اختلاف مجاهدین با بقایای رژیم نجیب که تحت رایت جنبش ملی و رهبری جنرال دوستم در مزارشریف قوت دارند هنوز رفع نشده است. بعضی از مجاهدین اکنون در این سیستم قدرت و منصب حاصل کرده اند. این دستهٔ از اوضاع که در مرکز کشور می گذرد ناراض اند و یا منافع مالی نصیب شان می شود و یا اینکه در نهایت تحلیل انقلاب را بطرف انحراف سایق می یابند. آنها در چنین جوی مخالفت با جنرال دوستم و بقایای رژیم قبلی را عمل عاقلانه نمی پندارند. زیرا در مجموع سود از آن حاصل شان نمی شود. عدهٔ دیگر که وقعی به استدلال ها و علت سازی های فوق نمی گذارند از بیم و ترس و ناتوانی خود را حرکت نمی دهند و مترصد فرصت مناسب اند.

اختلافات ذات البینی در بین قوماندانان قوی جنبش که اکثرا بی سواد و در فکر قوت و صلاحیت بیشتر و جمع مال و افراد اند وجود دارد. آنها با قوماندانان تعلیم یافته نظامی که قطعات منظم عسکری رژیم جنبش را در اختیار دارند سازگاری نداشته و روزی این اختلاف ها ممکن است در شکل رقابت ها زمینه ظهور پیدا کرده درد سری برای جنبش بوجود بیاورد.

اختلافات بین افراد مربوط حزب خلق و پرچم که رهبرگروه اخیرالذکر در حیرتان در حاشیهٔ مزار سکونت دارد قابل فراموشی نیست. جنرال دوستم می باید این

اختلافات را طوری مهار کند که مجال بروز پیدا نکند و در میدان عمل به واقعیت مبدل نشود. اختلافات مروبوط به فرکسیون هـای ستم ملی که در نظام جنبش بحیث نظامی و ملکی وجود دارند به نسبت کافی نبودن قـوت و تعداد آنها و نداشتن پشتیبان خارجی یا حمایت کشـورهای که جنرال دوسـتم با آنها روابط نزدیك دارد مانند افراد حزب خلق و پرچم ایجاد تشویش نمی کنند.خلقی ها در نظام عسکری دست توانا داشته و افراد مسلکی آنها در نیروهای زمینی و هوائی جنرال دوستم موقعیت های خوب دارند. عدم وجود آنها ممکن است نظـام دوستم را خلل دار نماید. پرچمی ها هر چند در قوت نظامی جنرال حصه دارند ولی افراد سیاسی و تبلیغاتی آنها نظام را زنده نگه می دارند.اکثرا قضایا توسط آنها طراحی می شود. آنها نظام جنرا ل دوستم را سوق و اداره می نمایند. از وضعیت و موجودیت فعلی افراد این دو جناح در خـارج و داخل کشور چنین معلوم می گردد که از اختلافات آنها در نظام جنبش به شیوه ذیل جلوگیری بعمل آمده است.خلقی ها در مزار شریف در وظائف شان مشغول اند و سرکردگان پرچم را به کشورهای همجوار و روسیه فرستاده اند تا در آنجابه نفع جنبش وظائـف شان را انجام داده طرح های منظم و خوب راجهت پیشبرد امورجنبش بوجود بیاورند.پیداست که رهبریی سیاسی جنبش را پرچمی هاداشته و خلقی ها در نظام عسکری آن مؤثر اند. دوستم متوجه است که این شیوه باعث از بین بر داشتن وی نگردد. قطعات قومی قوی دوستم را متقاعدمی نماید که می تواند از چنین خطری جلوگیری کند. از سوی دیگر دوستم مطمئن است که خلقی ها و پرچمی ها نمی خواهند و یانمی توانند تحت نام احزاب شان دو باره تبارز کنند.

رقابت قوماندانان قوی قومی با یك دیگر که بالاخره باعث تقویت بیش از حد یکی و شکست دیگری می شود سر انجام مسئله رقابت با رهبر ی جنبش را بار آوردنی است. مثلا همین اکنون پـهلوان رسول موجودیت پهلوان دوستم را در رهـبری جنبش از سـرخی پاشنه خود می داند.او برادرش جنـرال ملك را در ادارهٔ ارتباط خارجه جنبش نصب نموده است.او می خواهد جای پای در مناسبات خارجی داشته باشد. روزی ظهور

نتیجهٔ محتوم چنین وضعیت چندان دور نخواهد بود.

جنبش به عنوان یك حزب سیاسی اجتماعی بجزعنصر قومیت ازبك عاملی دیگری ندارد که متکای خوب و سبب بهتری برای باقی ماندنش باشد.قوماندانان قومی هر قدر قدرت مند شوند چون فاقد ایدیولوژی ، هدف و مفکوره سیاسی اند ازمشی آینده حزبیکه فکری غیر از تفکر قومیت داشته باشد به سهولت می توانند از پذیرش آن ابا ورزند.پرچمی ها وخلقی ها در واقع مواقف جنبش را وسیلهٔ برای بقای حیات خویش می دانند و موافق ستراتیجی و مفکوره آن نیستند.تعداد غیر ازبك نیز در بین اعضاء جنبش موجوداند.آنها مفکوره قومیت رانه ازلحاظ تیوری می پذیرند و نه از لحاظ قومی آن را به منفعت جنبش می شمارند.مجاهدان ازبك زبان با سواد و چیز فهمی که اکنون با نیروهای دوستم ترك مخاصمت کرده و در ائتلاف با آنها بسر می برند مخالف احقاق حق ازبك ها نبوده و جنبش را هرگز انعکاس دهنده پندارهای خویش نمی دانند.ده ها دلیل دیگر وجود دارد که جنبش همچوحزب سیاسی برای بقای خویش شرائط مناسب نداشته باشد.جنبش ممکن است به حیث یك گروپ قومی برای مدت دوام آورده و با همکاری کشورهای ترك زبان زنده نگه داشته شود. تاثیر این گروپ در حکومت های آینده افغانستان آنطور نخواهد بود که یك حزب سیاسی می تواند وارد آورد. این تاثیر شاید در ولایات که ازبك تبارها به اندازهٔ قابل ملاحظه سکونت دارند ملموس گردد. آری اگر خدای نا خواسته در اثر ناتوانی حاکمان و توصیه های اجانب تضادهای قومی و زبانی در کشور بالاگیرد و با دست اندازی بیرونی تمامیت ارضی و یا حاکمیت ملی کشور خدشه دار و ضربه پذیرگردد و هرقومی ادعای حاکمیت کشور را به تنهای کند و برای حصول آن خون اقوام دیگر را بریزاند و ارزش های قومی آنها را محکوم نماید آنگاه این حزب قومی و مفکوره قومیت در بین اقوام تحریك گردیده از قدرت و تاثیر بیشتر بر خور دار می شود؛ چیزی که با در نظر داشت جریان و روال اوضاع در آینده صد در صد مردود شمرده نمی شود.عاملی که باعث اطمنان خاطر می گردد تا این حادثه المناك در کشور

بوجود نیاید همزیستی و مناسبات خوب در بین اقوام و قبایل کشوراست که تا اندازهٔ آسیب پذیر گردیده است.در حال حاضر هیچ قومی طرفدارآن نیست که این روابط را بگسلاند و از اقوام برادر جداشود. نا عاقبت اندیشی حاکمان و سلاح داران اقوام و مخصوصا قوم های که خود هارا اکثریت می شمارند و یا اقلیت های قومی که گوش به توصیه های همزبانان شا ن در بیرون کشور بدهند می توانند سبب بروز این المیه گردند.

۱۷- علل ناکامی حکومت مجاهدین

(چرا حکومت مجاهدین در افغانستان موفق نگردید)

برای درك بهتر موضوع لازم است روش های حکومت مشابه که توانسته دوام بیاورد را در نظر گرفته و به نارسایی های که صورت پذیرفته معترض شد. حکومت ها و دولت های که در شرائط صلح و آرامی و یا در نتیجهٔ تغییرات صلح آمیز بوجود می آیند و راه موفقیت را ادامه داده و سبب رضایت جامعه می گردند را به این دلیل که حکومت مجاهدین در چنین شرائطی عرض وجودنکرده است یك سو می گذاریم . دولت های که در نتیجهٔ مبارزات گرم چندین ساله و قربانی های زیاد بالاخره علم پیروزی را بر فراز مقرهای خود در اهتزاز آورده اند مورد نظراست.شرائط ظهور دولت مجاهدین در افغانستان کم و بیش با شرائط ظهور اینگونه دولت ها مشابهت دارد. در زمان حاضر ظهور جمهوری اسلامی در ایران با ظهور دولت اسلامی مجاهدین در افغانستان پهلوهای نزدیك و مشابه دارد(۱۹). با مقایسهٔ این پهلو هـای نزدیك دیده شودچه چیز باعث شد که رژیم انقلابی در ایران دوام بیاورد و مخالفینش را خامـوش کند و در افغانستان جنك و درگیری های ذات البینی را بوجود آورده جای حاکمیت انقلاب را پر کند.

قبل از آن که در ایران مقابله مسلحانه علیه رژیم شاه طراحی شود و نظام به نابودی تهدید گردد انقلاب مسلحانه در افغانستان برضد رژیم آغاز گردید. مقاومت مسلحانه ملت مسلمان افغان در برابر رژیم که اتحادشوروی وقت را در پیش رو داشت اندیشهٔ دور رس آیت الله خمینی را به حرکت آورد. او دریافت که در ایران نیز چنین کاری

ممکن است. جهاد افغانستان به امامؒ نشان داد وقتی آن رسیده است که می تواند در دهن حکومت ها در ایران بزند. امام عمرصبر را به سر رسیده یافته به اقدام عملی بر انداختن رژیم فتوا داد. امام خمینی از معامله گری بغداد هراس داشت به پاریس پرواز کرد تا از آنجا با نظام شاه مقابله مسلحانه را اعلام و رهبری کند.

جهاد ملت افغان که قبل از انقلاب اسلامی ایران آغاز گردیده بود بعد از استقرار رژیم جمهوری اسلامی در آن کشوربه پیروزی رسید. از همان آغاز مشغولیت اصلی دولت اسلامی افغانستان همانا پیشبردن جنك با مخالفان سیاسی اش که زمانی از هم قطاران آن در نبرد علیه رژیم کمونیستی بودند، بوده است.

در این نوشته دولت اسلامی و حکومت مجاهدین عبارت از همان حکومتی می باشدکه توسط احزاب جهادی و یا باموافقه آنها ایجادگردید و ریاست آن را آقای مجددی برای دوماه و بعدآقای ربانی برای چهار ماه داشتند. مدت ریاست اخیرالذکر برای دوماه و در اخر به اساس فیصله شورای اهل حل و عقد به مدت دو سال تمدید یافت. استاد ربانی رییس این دولت بیشتر از مدتیکه شورای اهل حل و عقد و شورای قیادی برایش معین کرده بود حکومت می کند. این دولت در برابر حملات گروه بنام طالبان به تاریخ ۲۶ / ۹ / ۱۹۹٦ از کابل به مزار و بعد به تخار عقب رفت و اکنون در فیض آباد مرکز ولایت بدخشان مقر دارد. استاد ربانی با داشتن سمت ریاست دولت اسلامی افغانستان در آنجا فعالیت هایش را ادامه می دهد. دولت اسلامی افغانستان به رهبری استاد ربانی با داشتن زمین کم نسبت به امارت اسلامی افغانستان که توسط گروه طالبان اداره می شود و زمین بیشتر را در تصرف دارد، ازطرف تعداد کثیری کشورهای دنیا مورد شناسای قرار داشته و نمایندگی های سیاسی اش در آن کشورها وجود دارد. در برابر امارت اسلامی افغانستان درکابل حکومت می کند و از طرف سه کشور (پاکستان ، عربستان سعودی ، امارات متحده عربی) برسمیت شناخته شده است. در واقع در افغانستان دو حکومت اعمال قدرت می نماید. هر کدام خود را نمایندهٔ قانونی مردم افغانستان می داند. هر دو

حکومت مدعی است که حافظ و مجری خواسته ها و آرزوهای شهدای این ملت می باشند و از مقاصد، ثمرات و نتائج بر حق مبارزه ملت مجاهد افغان در برابر شوروی اسبق حفاظت نموده و اهداف آن را بکرسی می نشانند. هر دو حکومت خود هارا حکومت جهادی دانسته و خویش را مجاهد می خوانند و سهم خود را در جهاد علیه شوروی کمتر از یك دیگرنه پذیرفته و طرف مقابل را مورد انواع اتهامات قرار می دهند. بر رسی این مطلب بحث مفصل را با اراء شواهد می خواهد که جای ذکر آن نیست. آشکار است حکومت جدید در نتیجهٔ تغییرات و راندن دولت اسلامی تحت رهبری استاد ربانی از کابل استقرار یافته مدعی نیست که رژیم اسلامی و رژیم که در نتیجهٔ جهاد به وجود آمده باشد را قبول ندارد. بلکه رژیم است که با وارد آوردن انواع اتهامات و کوتاهی ها بر رژیم مجاهدین قبلی خود را بیشتر از آنها وفا دار به رژیم اسلامی و مدافع آرمان جهاد می داند.

عدم توفیق دولت اسلامی برحیثیت مجاهدین و وقار حکومت آنها تاثیرسوء گذاشت. مبارزه مردم مسلمان افغانستان در برابر قوی ترین، درنده ترین ، پر آوازه ترین و مخوف ترین ارتش دنیا که در قرن بیستم در تحت قیادت نظام کمونیستی قرار داشت و خود را مجری و حامی منافع کار گران ، محتاجان و نیاز مندان دنیا می دانست و می پنداشت حق دارد هرچه را می خواهد انجام بدهد، هر قدر که بتواند بکشد، ببندد و بشکند، مطابق عدالت و انصاف و در دفاع از حقوق کارگران است ؛ به پیروزی رسید. پیروزی بر ارتشی که کلمات ظلم و شکست در قاموسش جایی و مضمونی ندارد ؛ کار ساده تلقی نمی شود. جهانیان در صورت پیروزی مجاهدین در مبارزه با این ارتش نتائجی را انتظار می بردند. حکومت اسلامی نتیجهٔ بلافصل این پیروزی پنداشته می شود، کشورهای اسلامی و غیراسلامی از چنین حکومت انتظار متفاوت داشتند. آنها در این امر متفق بودندکه این حکومت در بین جامعهٔ جهانی وقار لازم را خواهد داشت. مسلمانان دنیا حکومت جهادی را متکای خویش دانسته و امیدوار بودند که این حکومت

بتواند در حل مشکلات شان آنها را یاری داده و مداوای درد شان باشد.متاسفانه حکومت مجاهدین نه تنها قادرنه شد استحقاق خود را در یابد و در عوض اسباب شرمندگی مسلمانان مبارز ومجاهد را فرا آورد. امروز هیچ کسی پیدا نمی شود که انتظار از آن داشته باشد و یا معتقد باشدکه این حکومت می تواند کمکی به مسلمانی بنماید. بنا برآنچه ذکرش رفت حکومت مجاهدین را علیرغم آنانیکه مدعی اند هنوز وجود دارد لااقل در پایتخت کشور۔ کابل ۔ دوام ناورده تلقی نمودم. اکنون جای آن دارد به بعضی عللی که باعث دوام و بقای حکومت اسلامی ایران شد و اسباب فرار دولت اسلامی افغانستان را فراهم آورد معترض شوم .

چرا حکومت مجاهدین دوام نیاورد؟چرا در افغانستان حکومت اسلامی واحد وجود ندارد؟ چرا بعد از پیروزی جهاد جنك داخلی ادامه دارد؟ ظاهرا سوالات مشکلیْ نیستند که ایجاب پاسخ گوی متخصص را نماید. از هرکه، از عوام و خواص، بی خبر و با خبر، دوست و دشمن سوال شود بدون تامل با سرعت جواب را که قانع کننده به نظر می رسد اراء می دارد. جنك در افغانستان در نتیجهٔ مدا خلات بیرونی ها مخصوصا کشورهای همسایه به علت اختلاف منافع آنها در افغانستان وجنون قدرت طلبی رهبران احزاب جهادی ادامه دارد.کشورهای بزرك و حاکم دنیا که اسلام دشمن اند اختلافات ذات البینی خود را کنار گذاشته در برابر دولت اسلامی افغانستان موقف یگانه گرفته نمی گذارند حکومت اسلامیی در افغانستان قوام یابد که در اثرجهاد و مقابله و غلبه بر نیروی غیر مسلم و بیگانه عرض وجود کرده است .چه این جریان مسلمانان جهان را به پیروی از این راه می طلبد تا علیه ظلم و ستم که برآنها حاکم است قیام کنند و از این تجربه مستفید شوند.بعد از شمارش علت های خارجی بر می گردند به خود خواهی ها و قدرت طلبی ها و بی کفایتی های مسؤلان ، ناتوانی، بی برنامه گی، قومیت خواهی ،گروه دوستی، گرایش های مذهبی، زبانی، سمتی ، قوماندان سالاری، ملوك الطوائفی در عصر بیست و یکم، انگیزه های زراندوزی، بیگانه پرستی احزاب و قواد آنها به اضافه نبود

قاعده و قانون و کدر و متخصص؛ و یك قطار مفاهیم دیگر از این قماش را هر یکی مطابق فهم و فکر و اندیشهٔ خود علت زوال دولت اسلامی افغانستان بیان می دارد.

قدرت و ضعف (ضعف کمتر مصدر خیر و بیشتر مصدر شر می باشد هر چند ظاهرا اینگونه ننماید) هر دو می تواند مصدر خیر و شر، عدل و انصاف و ظلم و اجحاف گردد. قدرت مندان و زورآوران کمتر مورد ملامت و سرزنش قرارمی گیرند.آنها می توانند مدافعانی داشته باشند که خیر را شر و ظلم را عدل و اجحاف را انصاف جلوه دهند. سیل اتهامات و ملامتی ها و کوتاهی ها به آسانی می تواند به طرف ضعفا و نابود شوندگان سرازیر گردد. آنها کمتر مؤفق می شوند مدافع پیدا کنند و عذری بیاورند.

اکنون که حکومت مجاهدین در سراشیب زوال پاشنه خیز روان است، جامه هر نوع اتهام برقد و قامت شکسته و محزونش راست می آید. هر برچسپ بر بدن غمناك و آغشته بخونش به سهولت می چسپد. خیاط ماهر و طبیب حاذق می تواند دریابد که کدامین جامه از این قد و قامت وکدامین چسپ مدافع لازم این جراحت بوده است.

بخشی از علل متذکره علی الخصوص علل بیرونی در برابر انقلاب ایرا ن وجود داشت با وجود آن انقلاب ایران بعد از پیروزی بیشتر از دو دهه است که عمر می آورد و حکومت اسلامی افغانستان از همان آغاز نتوانست بدرستی حاکم کشور گردد و عمر بیاورد.

۱۸- در نظر نگرفتن پیشینهٔ تاریخی

ایران و افغانستان از لحاظ پیشینهٔ تاریخی در بعضی وجوهات سرگذشت مشابه دارند، چنانچه هر دوکشور با تجاوز و اشغال امپراطوری انگلس مواجه شده اند. با این فرق که انگلس همیشه دشمن افغان هاباقی مانده و یك قسمت سر زمین شان را با زور و حیل از بدن آن منفصل و به هند بریطانوی پیوست داشت، در برابر ایران چنین عملی را انجام نداد و چنان معاملهٔ را با آنکشور روا نپنداشت. برخلاف جامعهٔ ایران، ضد انگلسی بودن مردم افغانستان همیشه شهرت داشته است. ایران در برابر روس ها شکست خورد

(۲۰)و عهدنامه های سنگین را متقبل شد که در نتیجهٔ آن قسمت از سر زمین ایران از خاك آنکشور مجزا گردید.

چنانچه دیده می شود قسمت از سرزمین های هر دو کشور بواسط یکی از قدرت های زمان غصب گردیده است. نمیتوان نتائج سوء آن را در روحیه هر دو ملت که تا هنوز وجود دارد نادیده گرفته و در ظهور ژیم های بعدی کاملا بی تاثیر وانمود کرد.

امریکا و انگلس و حتی فرانسه عهد استعمار بر سرزمین ایران و داشته های اقتصادی آن اهمیت بیشتر می دادند در حالی که اهمیت کشور امارت نشین افغان در آن وقت برای آنها بیشتر از اهمیت یك سرزمین حایل بین آنها و دشمن شان روسیه تزار نبوده است. هر چند منطقهٔ حایل خود اهمیت دارد و این اهمیت زمانی جدی تلقی می شود که خطرهای فوری در نظرباشد. برخلاف کشور افغانستان برای روس ها اهمیت بیشتر از یك سرزمین حایل را داشت. زیرا روسیه شوروی خواب انتهای امپراطوری انگلس را در دنیا و مخصوصا در هند تعبیرکرده بود. با تغییر رژیم و تقویت آن در اتحاد جماهیر شوروی و برگشت همیشگی نائب السلطنت انگلیس به جزیرهٔ بریتانیا، افغانستان برای اتحاد شوروی مغرور از پیروزی در جنك با دشمن اروپائی اش اهمیت پل استحکامی را داشت که بطرف هدفش از آن می توانست بگذرد. بالاخره افغانستان به نحوی غیر رسمی ساحهٔ نفوذ شوروی ها تلقی گردید .(۲۱) چنانچه به هنگام تغییر رژیم شاهی و استقرار حکومتی که اکثریت اعضای آن از گماشته گان شوروی بودند خم به ابروی امریکا و غرب نیامد و این کار امرطبیعی پنداشته شد.کودتا ثور، قتل سفیر امریکا، ورود سیل مشاورین روسی به افغانستان و بعد مارش ارتش سرخ به این کشور هیچ کدام تعجب را برای امریکا بار نه آورد. در برابر روسیه توان دیدن سیاح غربی را در سرحدات شمالی افغانستان در اینطرف دریای آموداشت. اگر ترصدگران روسی افغان را با کلاه شاپو در این طرف دریای آمومی دیدند علی الفور از جانب افغانی استفسار می نمودند که وی تبعه کدام کشور و به چه منظور به اینجا آمده است . واقعهٔ را بیاد دارم که ذکرآن بیانگر این

واقعیت است.در عهد جمهوری محمدداودخان غلام علی آیین والی بدخشان بود. اوکلاه شاپو به سر داشت و به سواری اسپ از علاقداری شغنان و ولسوالی درواز دیدن میکرد. وقتی از جوار رود آمو با کلاه شاپواش می گذشت از طرف ترصد چیان آن سوی دریا به مشاهده رسید. مسؤلین سرحدی روسیه در همانساعت از معارنت کمیساری شغنان استفسار بعمل آوردند که این آدم بیگانه از کدام کشور می باشد و چرا اجازه یافته است که به اینجا بیاید. والی همان ولایت در نظرروس ها بیگانه بحساب می آمد و غی رمجازشمرده می شد.شاهد دیگر این مطلب داستان مشهور دیدار سردار محمد داود با بریژنیف در مسکو است. در این دیدار آقای بریژنیف از محمدداود مطالبه نمود که از آوردن مشاورین غیر روسی به افغانستان خود داری نماید. به اثر این مطالبهٔ آمرانه مناسبات دو کشور به سردی گرائید.این و ده ها نمونه تقاضاهای مشابه دیگر متقاضی آن است که مردم افغانستان نسبت به روس ها حسن ظن نداشته باشند.

هرچند سلسله رژیم شاهی در افغانستان چند سال قبل از سلسله رژیم شاهی ایران برچیده شدکه علت عمدهٔ آن با وجود مبارزات علیه رژیم، غیر از اختلافات خانوادگی چیزی دیگری نمی تواند فکرشود. اختلافات درونی خاندان به روس ها فرصت داد که در تغیر رژیم از یکی از اعضای مهم این خاندان استفاده کند.با آنهم بنیاد رژیم سلطنتی در افغانستان چندان مستحکم به نظرنمی رسید.رژیمی که توسط محمد نادرخان بنیادگذاری گردید از همان آغاز با کشت خون و ایجاد اختلافات قومی و منطقوی همراه بود. خود نادرشاه و یك برادرش در این راه سرخود را دادند و بازماندگان شان ده ها تن دیگر را بی سر و زندان ها را مملو از افراد بیگناه نمودند.

در افغانستان برای برانداختن رژیم محمد نادرخان حرکت های ناکام صورت گرفت .در عهد صدارت برادران او این اندیشه وجود داشت که به پیروزی منتهی نشد. انگلیس ها به عنوان نیروی مؤثری حامی امرا در افغانستان تا تمام توان از رژیمی که بوجود آورده بودند رضایت داشته و از آن حمایت می کرند.و از سوی دیگر مردم افغانستان به

استثناء عدهٔ کمی باسواد مخالفت در برابر پادشاهی را بغاوت و مخالف شریعت تلقی می کردند. مفهوم که رعیت فقط اطاعت کند جزء اندیشه مذهبی جامعه گردیده بود. پادشاهان از این اندیشه خوب مطلع بودند.آنها مردم را رعیت شاه تبلیغ میکردند و از این عقیده استفاده می نمودند.

وقتی محمد ظاهرشاه عملا قدرت را در دست گرفت زمان خیلی به پیش و انگلس حامی این خاندان از منطقه عقب رفته بود.ظاهرشاه از هر دو عاملی که در گذشته سلطنت بی درد سر را ضمانت می کرد نمی توانیست استفاده کند.او مجبور بود روش های را روی دست گیرد که حد اقل ظاهرا باروش های عموهایش تفاوت داشته باشد.

ظاهرشاه در واقع مرهون احسان عموهایش به اضافه حضرت انگلس بود که پادشاهی را برایش نگاه داشته بودند. قاری عبدالستار 'سیرت' با آقای جنرال صفرمحمد خان نورستانی ،یك تن از یاوران و منصب داران ارك (قصر) شاهی محمد نادرخان آشنائی داشت .او از وی چنین حکایت می نماید: هنگامی که محمد نادرشاه با گلوله عبدالخالق زمین بوس گردید جنرال صفر محمد چند خطوهٔ بیش از شاه فاصله نداشته است. وقتی نعش محمد نادرخان را می برداشتند حاضران در مورد شاه بعدی می اند یشیدند. محمدظاهرخان فرزند شاه مقتول خورد سن بود و چندان جلب توجه نمی کرد. حاضران به این فیصله رسیدند که شاه ولی خان فاتح کابل (ا) است و برادران محمد نادرخان در بدست آوردن سلطنت کوشش های مساوی انجام داده اند.شاه ولی خان از دیگران بزرك تر است مستحق سلطنت می باشد با وی بیعت صورت بگیرد. شاه محمود خان برادر دیگر شاه مقتول حاضر و خاموش بود. محمد هاشم خان صدر اعظم در این ایام در شمال کشور بود. بقول آقای 'سیرت' جنرال صفرمحمد خان چشم دید خود را به او چنین بیان داشته است. من (جنرال صفر محمد)در نزدیك شاه محمودخان بودم، الله نواز خان شخصی که همیشه در خاندان سلطنت رفت و آمد داشت به عجله رسید باشاه محمود خان صحبت نمود و من (جنرال صفرمحمد خان) آن را می شنیدم .الله نواز به

شاه محمودخان گفت که اگر می خواهید در این کشور پادشاهی کنید پسر نادرخان را پادشاه اعلام کنید در غیرآن سلطنت از دست شما خواهد رفت.نخست در بین شما برادران اختلافات رونما می گردد و یا فرزند شاه بزرك می شود و دشمنان تاج و تخت شما از او استفاده نموده شما را از این مقام محروم خواهند نمود. پیغام به شما چنین است و حالا شمامی دانید وکارتان. صفرمحمدخان اظهار داشت که اونتوانسته است بداند این پیام در این وقت حساس از کجا و از طرف کی ارسال گردیده بود.بسیاری ها فکرمی کنند که این راهنمائی از طرف انگلس بود. شاه محمودخان در برابر الله نواز خان اظهار ممنویت نموده فورا محمد ظاهرشاه را حاضر و به وی بیعت نمود و بعد حاضران از او پیروی کردند و غائله انتصاب پادشاه به آسانی پایان یافت.

با گذشت زمان ظاهرشاه برای ادامه حکومت خود مجبور بود عوامل غیر انگلس را در نظر بگیرد. چشم تند روس ها همیشه متوجه وی بود. ظاهرشاه و خاندان او باسرعت کند پشرفت کشور و وضع بد اقتصادی و عقب ماندگی آن در برابر آوازهٔ پیشرفت و ترقی و رفاهیت سائرکشور ها، مخصوصا کشور های همسایه حمایت مردم را از دست می داد. در این حالت گروه هایی در داخل کشورعرض وجود کردند که با عواملی در بیرون از کشور ارتباط ارگانیك داشتند.از جمله احزاب کمونیستی در زیر چتر شوروی می توانستند سر و کله بجنبانند و آرزوی روزی رسیدن به تخت بخت سلطنت را بدون آنکه به حمایت ملت امیدی داشته باشند درسر بپرورانند. همان خطری راکه انگلس سال هاپیش به شاه محمودخان گوشزد کرده بود کارآئی اش را ثابت کرد و سلطنت ظاهرشاه توسط عموزاده و دامادش سردار محمد داود بدون آن که ملت در آن کوچك ترین اثری داشته باشد به جمهوریت مبدل گردید و سپس شوروی گلیم محمد داود و جمهوری اش را جمع و دار و دسته نورمحمد ترکی را با دهل و ساز دموکراتیك بر سریرسلطنت نشاند.

ملت از حرکت های قبلی تا اندازهٔ بیدارشده بود و از طرف دیگر می دیدکه

استخوان بدست و دهن خرس ها افتاده است.غیرت وحمیت شان بجوش آمد تا دندان خرس دهن کج قطبی را بشکنانند.این انگیزه باعث شد قوم خاموش آرام و تقدیر پسندکه تنها به انگیزه های دینی به طپش می آید به خروش آید و طوفان کند و برسر بیگانه بدون خوف و هراس از مرگ و میر بریزد.

سرداران رژیم آل یحی فکر می کردند که با جاهل نگاه داشتن مردم افغان بر سلسلهٔ حاکمیت مطلقهٔ خود می افزایند. تغییرجو جهانی و شکستن مرزهای قدیم بواسط اطلاعات و تبلیغات و انتشارات همه شنو رادیویی وگسترش مطبوعات، ارتباطات و استفاده از صنعت جدید در این راستاها حاکمیت مطلق بر جمعیت بی سواد و عقب مانده نیز سهولت هایش را از دست داد.تجربه فاتح کابل !!که اگر فیل مرغ هایش دو روز گرسنه باشند با یك آواز همه شان خود ها را به اطراف او می رسانند و اگر سیر باشند گلونش را پاره کند فیل مرغ هایش توجهٔ به او نشان نمی دهند، دیگر کار آمد نمانده است. زمان طوری آمده است که گرسنه گان به امید لطف کسی نیستند به فکر گرفتن از کسی هستند.

بنا بر این بساط هر دو رژیم شاهی در ایران (۲۲) و افغانستان برچیدنی بود.تغییر رژیم در این دو کشور به علتی نیاز داشت که باید بروز می کرد.آن علت رضایت و حمایت مردم از فعالیت های بود که منجر به تغییر رژیم می گردید و نشانه های آن در میان جامعه بروزکرده بود.لیکن هر دو ملت قبلا فیصله نکرده بودند و مجال نیافتند تصمیم بگیرند که از چه دعوتی حمایت کنند و کدام نوع رژیم جای رژیم فعلی شان را بگیرد.

روس ها از قبل متوجه اوضاع در افغانستان بودند.آنها کارهای مقدماتی اقامه رژیم دل خواه شان را انجام داده با زمینه سازی های رژیم شاهی را به رژیم جمهوری محمد داود پسرعموی شاه و در مدت کم رژیم پسرعمو را به رژیم مزدوران و عمال دست پروردهٔ خود تعدیل نمودند. روس ها که ایران را در قبضهٔ امریکا دیده و بی توجهی آنکشور را در برابر فعالیت های شان در افغانستان آزموده بودند.روس ها گذشت امریکا را مد نظر

قرار داده برای به قدرت رساندن عمال شان در ایران تدابیری را اتخاذ نمی کردند که باعث تحریك آن کشور گردد . روس ها میدانستند که امریکای ها با آنها موافقت نخواهند کرد و آنها را به چنین اقدام اجازه نخواهند داد. (۲۳) و از سوی دیگر تاثیر سوء لشکر کشی های روس در اذهان جامعهٔ ایران باقی بود، بر خلاف در افغانستان این خوف را نداشتند. اما در ایران رژیم شاهی نمی توانست جایش را به رژیم عامل امریکا خالی کند. یگانه جانشین بالقوه برای رژیم شاهی در ایران رژیم تحت رهبری آیت الله خمینی بود که با مشاهده وضعیت در افغانستان وقت مناسب آن فرا رسیده تلقی گردید و به فعلیت پیوست.

دولت اسلامی در افغانستان پیشینه تاریخی مداخله همسایگان درکشور را از نظر دور می داشت و فکر نمی کرد که آنها مانند گذشته بتوانند حکومت را مجبور به سقوط کنند. وضعیت امروز دنیا، قواعد و مقررات پذیرفته شده بین الدول و مخصوصا تعهدات عدم مداخله در امور داخلی کشورها و احترام به تمامیت ارضی آنهاها، سرابی بود که کار گذاران دولت اسلامی افغانستان را فریفت و این کشور را غافل از آن داشت که برای جلوگیری و مقابله در برابر این گونه مداخلات تدابیر اساسی و آمادگی لازم را اتخاذ نماید.

۱۹- هوشیاری عمامه و قبا (غافل نبودن انقلابیون)

سخت گیری و تعقیب حکومت شاهی ایران از مراجع اهل تشیع و تبعید عدهٔ از آنها و یا فرار نمودن شان به خارج از ایران با فرار تعداد از مبارزان مسلمان از افغانستان به خارج از کشور و اهمیت آنها در امر رهبری انقلاب این دو کشور مشابهت دیگری است که در تغییر رژیم در هردو کشور نقش دارد.

علی رغم مبارزات طولانی روحانیون علیه رژیم شاهی ایران و عداوت شاه نسبت به آخوندها، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی کمترکسی فکر می کرد که آخوند ها جای شاهان را بگیرند و کشور ایران را آن طوریکه آرزو دارند و می خواهند اداره کنند.آنچه

قابل پیشبینی بود نقش روحانیون در برانگیختن مردم علیه رژیم شاهی و حمایت از رژیم جدیدبود.جوانبی در ایران بودند که خواب رسیدن به قدرت رامی دیدند.آنهادر همان آغاز حرکت ضد شاهی به امید این که بزودی بتوانند آخوند را بفریبند و عقب برانند و خود بر مسند قدرت تکیه کنند روحانیون را همکاری کرده حضورشان را در بر انداختن رژیم تبارز دادند.اما دیری نگذشت که عمامه و قبا هوشیاری اش را بر ملاساخت و به حریفان اعلام داشت از آنچه که آنها فکر می کنند غافل نیست . به عبارت دیگر آنان را حالی نمود که نقش روحانیون تا کنون به پایان نرسیده است .آنها اند که نقش خود را بازی کرده اند و باید آبرو مندانه عقب بروند در غیرآن عقب زده خواهند شد.(۲٤). این عمل اولین قدم مهمی بود که روحانیون در ایران بر داشتند و دراز شدن عمر حکومت شان را ضمانت کردند. اگرآیت الله خمینی در همان آغاز با دوستان روز های سخت و اول زمام داری اش چنین برخورد سخت و خشن و سیاسی رانجام نمی داد، امروز نه حکومت شاگردانش وجود داشت و نه نام او با پیشوند قائد انقلاب مزین بود.

اما در افغانستان که انقلابیون اکثرا کلاه سفید و پکول دار وسر برهنه بودند به منظور حفظ و ادامهٔ انقلاب نه تنها بر همقطاران شان سخت نگرفتند بلکه از دشمنان انقلاب دعوت کردندکه بیایند با احراز کرسی های مهم دولتی در خارج و داخل کشور امور انقلاب را به پیش برند و در تعمیل اهداف آن سهم بگیرند.آنها به این دعوت لبیك گفتند و بر پیکر انقلاب خنجر انتقام را فرو بردند که تا اکنون از جراحت های آسیب های وارده آنها خون جاریست.

۲۰- نبود رهبری ملی

در ایران ملت درخیابان ها(۲۵) از سقوط رژیم شاهی و از قیام روحانیون و دیگران حمایت کردند و در پیشاپیش قیام شخصی را یافتند که بتوانند به وعده های او اعتماد کنند(۲٦).این شخص که اعتماد مردم را از لحاظ مذهبی بدست آورده بود بر شیشهٔ آرزو های ملت سنك نزد.اعتماد وعلل آن را احترام کرد. عنوان امامت را برای خود

کافی دانست و به فکرغصب عنوان های پادشاهی، ریاست جمهوری نه افتاد.او در گوشهٔ نشست و از طریق مذهب حکومت کرد.او بر حکومت حکومت کرد نه بر مردم. به این ترتیب نخستین پرتگاه محتوم انقلاب در ایران محوگردید و راه برای عبور انقلاب به مرحله بعدی هموار شد.

در افغانستان مردم درکوه و دشت و دره ، در شهر و جاده در برابر تانك توپ و طیاره با سربازی و جان نثاری و با ثبات و همت و شهامت حمایتش را ازجهاد اعلام داشت و آن را ثابت ساخت (۲۷). ملتی که جان و مال خود را در راه پیروزی جهاد و حاکمیت دین و راندن بیگانهٔ کافر و عمال آن که کشور را به خاکستر بدل کرده بودند صدقه و خیرات داد، در پیشاپیش خود شخصبیتی را نیافت که بر او اعتماد کند و وی را واقعا از هوا هوس جاه و جلال قدرت و مال و تعصب های رنگا رنك يك سو یابد.

موجودیت ارتش بیگانه و دین ستیزی مزدوران آن برای ملت ما محال آن را نداد که به فرجام این قربانی ها بیاندیشد و بداندکه بدون رهبر و قائد شائسته روزی پشت دست خود را خواهد گزید و آنگاه انگشت خیرت بدندان گزیدن دردی زا دوا نخواهد کرد. و از سوی دیگرسرعت گسترش قیام سراسری و همگانی ملت زمینهٔ بروز قائدان و رهبران را آماده ساخت .

اگر قیام از نقطهٔ معین آغاز می یافت و آن نقطه موجد واقعی انقلاب می بود شاید داشتن رهبر واحد و شناخته شده آسان می بود. از طرف دیگر موجودیت رهبران در بیرون کشور و احتیاج آنها به امکانات مالی،ن ظامی و داشتن و پیدا کردن دوستان بیرونی در امر رهبرسازی و قوماندان سازی و حزب سازی و ایجاد ده ها درز اختلافی دیگر کار مؤثر خود را انجام داد.

در آغاز حرکت پذیرش امام و قائد یگانه به مراتب سهل تر از ان است که در نیمهٔ حرکت و در فرجام پیروزی به انتصاب و انتخاب و پذیرش او همت کرد. اگر انقلاب در آغاز قائد واحد و شناخته شده و پذیرفته شده داشته باشد مخالفت های بعدی در فردای

پیروزی نتیجهٔ زود رس و خطیری نخواهد داشت. چنانچه مخالفت های مخالفان قدرت امام خمینی در ایران نتیجه نداد. به این ترتیب اگر در آغاز به قائد و یا امام واحد اتفاق صورت نگیرد در مراحل بعدی و در آخرکار بدست آوردن این اتفاق تقریبا مستحیل می گردد. چنانچه در افغانستان که در آغاز انقلاب فرصت توجه به این امرخطیر و بزرگ میسر نشد و اکنون با وجود تلاش فراوان و صرف وقت و نقد هزاران موفق نمی شویم تاکسی را برای مدت معین در پیش روی خود داشته باشیم. این همان کندهٔ وسیع است که خود برای سقوط رژیم اسلامی و آرزوها و امیال مان همزمان با قربانی ها و جان بازی های مان حفرکرده ایم و امروز در آن پرتگاه دست و پا می زنیم. در جریان مبارزه و مجاهده امکان بروز چنین شخصیت ممکن بود. یك اشتباه عمده راه این امکان رابست. هر چند بعدها بعضی از آرزو داران قیادت متوجه آن شدند و کوشش کردند تا این نقیصه را مرفوع دارند مگر دیگر دیر شده بود. تلاش های آنها هباء ا منثورا گردید. آنانی که شوق رهبری و قیادت و یا صلاحیت آن را داشتند با بدست آوردن امکانات پولی و نظامی از بیرون کشور و توزیع آن به مبارزان صحنه های گرم نبرد که در مقرهای قائدان و کمپ های مجاهدین در بیرون کشور بیچاره و نیازمند می شدند در این در و آن در در پیش این و آن دست برسینه می گذاشتند و خود را مطیع و فرمان بردار تبارز می دادند؛ فریب خوردند. این حرکت شائقین قیادت را می فریفت و به این باور می آورد که واقعا در قلب این مبارزان جا دارند و رهبر و امام آنها اند. ایشان نیازی نمی دیدند که خود و اطرافیان و اقساربان شان در صحنه های خونین و در دره های آتشین درکنارمجروحین و مقتولین لحظاتی را سپری کنند و ازحال و احوال آنها مطلع و برای مدت کوتاهی همگون آنها باشند. بالاخره این شکاف نیز تا آن حد فراخ گردید که به رهبران خارج از کشور عنوان افتخاری دیپو داران و تحویل داران در خارج مرز داده شد. قابل یادآوریست که عدهٔ از رهبران تلفات سنگین را در جریان انقلاب متحمل شده اند. موجودیت دائم آنها در بیرون کشور بر روی قربانی های شان پرده انداخته است که در نظر دیگران معلوم نگردد.

۲۱- افتادن سیاست بدست ارتشی

در جهان دورهٔ وجود ندارد که نظامیان ادارهٔ امور کشورهای را نداشته باشند. در عصرحاضر، عصر دموکراسی تعداد از کشورها توسط نظامیان اداره می شوند. کشوری که بواسطه اداره نظامی از بحران نجات یافته و به سرحد ترقی و تعالی و رفاهیت رسیده باشد مشهور نیست .بنا بر این ارتشی ها با وجود داشتن نبوغ و صلاحیت نمی توانند با استفاده از زور مسایل مصائب و مشکلات جامعه را مرفوع دارند.

قوماندانان با نفوذ و قوی بفکر آن شدند که خودکار های خود را مستقلانه انجام بدهند.در اواخر عمر جهاد جلسات و شوراهای قوماندانان ومناسبات آنها با بیرون مرز، با گروه های مخالف و حکومت کابل همه به معنای آن بود که رهبری سیاسی معتمد وجود ندارد.آنها فکر می کردند که نظامیان مستحق تر اند تا کارهایی سیاسی را نیز خود انجام دهند.این قوماندانان به منظور بدست آوردن امکانات مالی و نظامی وحتی افراد پیوندهای خود را با رهبران و یا به اصطلاح مجلس های خصوصی شان تحویلداران و دیپوداران سرد نمی ساختند.هر پیوندکه صداقت نداشته باشد نتیجه ندارد.به همین اساس این پیوند هانتیجهٔ دل خواه را بار نیاورد. رهبران و یا تحویلداران تا هنگامی که تحویل خانه و دیپوهای پر داشتند اثر و رسوخ بر قومندانان وگروپ ها داشتند. به همان اندازهٔ که جیب ها و دیپوها خالی می شد گروپ ها و قومندانان نیز به مدارهای دورتر فرار می کردند.نظریه دالتن در مورد سقوط الکترون ها از مدارها و بی ثباتی اتم در بارهٔ رهروان و رهبران تنظیم های جهادی نیز صدق نمود و با فرار و سقوط گروپ ها امرای تنظیم ها نیز بی ثبات گردیده مقرهای شان تغییر یافت.الکترون ها از مدار اولی به مدار نزدیك تر سقوط می کنند و اما رهروان از روی چند مدار خیزگرفته و سقوط نموده و رهبران شان را بی ثبات کردند.بی ثباتی و سقوط آنها بجز بی ثباتی و سقوط دولت اسلامی معنی و نتیجهٔ دیگر نداشت و ندارد.

بر قوماندانان لازم بود با وجود تحمل مشکلات و زحمات و مصائب و جانبازی

های فراوان که در دوران جهاد متقبل گردیده بودند در کنارسیابست مداران قرار می گرفتند و خود را به جای آنها نمی گذاشتند. قوماندانان با پیشه کردن سیاست در واقع کودتائی در انقلاب صورت داده و باعث آن گردیدند که انقلاب اسلامی نتواند عمر بیشترکند. خوش بختانه انقلاب در ایران به چنین مشکلی رو به رو نگردید.

علیرغم کمبودی ها و نواقص و نا کارآیی های که برای رهبران تنظیم ها از طرف 'ملامت گر بیکار' (+++) و یا واقع بین هوشیار شمرده می شود آنها در بیرون کشور همچوسر کرده ها و رهبران جهاد شناخته شده اند. اگر من مدعی شوم که ایشان نمی بودند جهاد صورت نمی گرفت و یا اگر صورت می گرفت به کامیابی نمی رسید شاید عدهٔ انگشت شماری با من موافقت نمایند. و اگر گفته شود همین ها بودند که رهبری این مبارزه مقدس را بعهده گرفتند و تا فردای پیروزی بر آن قائم ماندند ممکن است تعداد اندکی موافق نباشند و علل و دلائلی اراء بدارند. موجودیت همین رهبران در رهبری کشور و احلاس آنها برکرسی حاکمیت ، حاکمیت مجاهدین تلقی می گردید. اگر به ایشان چنین فرصتی بدرستی میسر می شد و آنها از آن استفاده معقول می نمودند آبروی جهاد گران حفظ می گردید. قسمت از ملامتی این کمبود بر سنگر داران وارد می آیدکه آنها خود بینی را افزون کردند، پیشوایان دورهٔ مبارزه شان را به جرم عدم حضور بالفعل در سنگرها و حفظ جان خود و اهل بیت و خویش و تبارشان در بیرون از کشور و به اتهام اینکه از مرك و میر و زخم و خون پیروان و طرف داران شان یادی نکردند و اشکی نه فشاندند مورد بی مهری قرار دادند. از اینکه آنها محالنس بر پا نمودند و شادی کنان از روی تظاهر شهادت قهرمان شان را بر یکدیگر تبریك گفتند و او را در باغ های جنت، کنار رود های شیر و عسل با حوران کشادهٔ چشم مشغول و مصروف تعیش نمایش دادند راضی نگردیدند. این نقد ستاندن و دست از آن نسیه برداشتن رهبران اثر خوب بر جماعه جهاد گران نداشت و طبعا آنها در فرصت مناسب این بینش و روش را بر رخ رهبران شان کشیدنی بودند تا نشان بدهند آن قدر احمق نبوده اندکه معنای تشویق و ترغیب دیگران را

درنیابند.

عقده کشائی و انتقام گیری از امرای تنظیم های جهادی توسط عدهٔ از قوماندانانی قوی خاموشانه و آرام صورت می گرفت. انتقام گرفتن ها با وجود صحت ادعاهای شان برای آنها نتیجهٔ لازم را بار نیاورد و در مجموع حیثیت جهاد را که در قدم اول ثمرهٔ دست این مبارزان صحنه های نبرد گرم می باشد حفظ نکرد و آبرو و عزت لازم را بوجود نیاورد.

از طرف دگر نمی توان همه گناه را بگردن قوماندانان انداخت و آنها را متهم کرد که حامل این بار سنگین شکست و برباد دادن ثمرهٔ خون هزاران شهید پاکباز این قوم شمابوده اید و بس. گناه را بگردن 'کوسه' ها انداختن از مسؤلیت ریش داران چیزی را نمی کاهد. در افسانهٔ فورکلورآمده است که کوسهٔ بوده است هوشیار، هنرمند و لایق و حرار و سائرین که بزرگان و آقایان قوم و ریش دار بودند هنرنمائی های کوسه را نداشتند، از مداخله او در امور مردم و ازکار روایی هایش و از روابطش راضی نبودند. برای اینکه از جذابیت کوسه کاسته باشند و از قبول مسؤلیت خطاها و نتائج نا خوب آن در امور قوم شانه خالی کرده باشند هر خطا و گناهی را که سهوا یا عمدا صورت می گرفت بگردن کوسه ماهر حواله می کردند و به منظور تشویق و جذب دیگران به این جریان تبلیغاتی و دور انداختن بار مسؤلت از دوش خود و فریفتن عامه با آه و ناله و قیافه های حق بجانب فریاد می کشیدند که "ریش داران جهان غم فردای قیامت را نخورید که گناه همه را کوسه بگردن دارد" کوسه هوشیار و حرار به تردید آنها اقدام نمی کرد و می دانست که این کار آنها از عزت کوسه چیزی را نمی کاهد و بر شهرتش می افزاید.

با وسعت ساحه علم و افزایش کشف مجهولات در آفاق، شمار بیشتر مجهولات دیگر رونما گردیده است تا مورد تحقیق و تدقیق قرار بگیرد. انعکاس ین توسع در انفس نیز تبارز نموده است. انسان امروز بیشتر از انسان عصرهای پیشین مجهول دارد. او بر هرچه می بیند و می شنود شك می كند و به جست جوی یك تعداد

صغراها و کبری های می رود که بتوانند او را به دائره باورکردن رهنمائی کنند.با وجود آنکه گفته اند پای استدلالیان چوبین بود، امروز همین پای چوبین متکای آنانیست که خود را محتاج ایستاد شدن می بینند. از همین جاست که ارشاد ریش داران بدون استدلال، بیان و سبب مقنع پذیرفتنی نیست. آنها خود در تحمل این بار سنگین مسؤلیت اولین دارند.

می گویند اختلاف ایشان از وابستگی های آنها به مراجع مختلف نشئت کرد و نگذاشت که این تعداد انگشت شمار در بین خود به توافق برسند و از میان خویش یکی را سرور و سردار منتصب نمایند. اگر ایشان از این کیاست و فراست استفاده می نمودند بسیار امکان داشت که برای سلاح داران چارهٔ باقی نمی ماند مگر اینکه از اوامر ایشان اطاعت کنند و از فیصله های آنها سرپیچی نه نمایند. برعکس باثرفشارهای بیرونی توافق آنها به اعتماد های دو ماهه و چهار ماهه بر یك دیگر عذر گروه های مسلح را در برابر قوم و ملت خواسته تبارز داد. قتل و قتال و جنك وکشتار آنها در برابر یك دیگر ملت را مطمئن ساخت که دیگر کاری از این رهبران ساخته نیست .

عدم اعتماد و مقابلهٔ مسلحانه وقتی فرسوده شان ساخت در کاروان شکست و زوال با هم متحد شدند. چنان چه دیدیم آنانیکه یکدیگر را از فاصله های دور با آتش پاره و خم پاره و راکت می جستند، کنار هم در مغاك واحد نشستند و جمع آمدند تا توسن تدبیر و وای و خردشان را به جولان آورندکه چگونه می توانند زمینهٔ را میسر دارند که بتوانند از هم جدا شوند و سر یك دیگر را بکوبند و سرانجام یکی بر دیگری فایق آید و از نشهٔ کامگاری مدهوش شود با این ترتیب شاهد مطلوب بدستش آمده و عروس مقصود در کنارش بوده تا بعد از مرك دست آرمان از قبرش یك گز بیرون نباشد.

از این سیاه نگاری چارهٔ نداشتم .قلمی که بر روی این صفحهٔ سفید مور گونه این سو و آنسو می دود را صنعت گران آن طوری تهیه کرده اندکه درونش مملو از سیاهی است و بر روی لوح سفید جز سیاهی نتواند که طراود. قلم نیز در فکر و غم خویش است

سعی می کند سیاهی هایش را بیرون بریزد تا قلبش خالی از کدورت های گردد که بر آن تحمیل کرده اند. قلم می داند با دادن دارایی اش از ارزش می ماند، دیگر در جیب کسی نخواهد ماند و در دست کسی نخواهد لرزید.عقل و خردش فیصله کرده است ارزش که از سیاهی بدست آمده است به لحظهٔ سوختن در شعله روشنائی و سبکباری نمی ارزد. قلم تعهد کرده است که نمی تواند سیاه را سفید بنویسد و لو اگر من از آن با اصرار و آرزو تمنا کنم. پس مرا مجاز بشمارید که قلم را میان این صفحات بگذارم بدست بوسی تباشیر و روبوسی تختهٔ سیاه رو بیاورم تا چند جملهٔ سفیدی راکه به آن معتقدم بر لوح سیاه آن رقم کشم.

مجاهدین ، رهبران و پیشقراولان میدان های نبرد، مجروحین ده ها اتهام وارد و نا وارد اند که قامت شان از تحمل مسؤلیت های سنگین خمیده و دفتر و دیوان شان از ملامتی ها مشحون است؛ افتخار بزرگ پاس داری از دین، وطن و ناموس از دست آوردهای ایشان می باشد.هرجا که مفاهیم شهامت و غیرت وطن دوستی ، دشمن ستیزی، صبر و حوصله و مقاومت، شجاعت و طهور، سربازی و سر فرازی آزادی و استقلال بمیان آید با نام نامی همین متهمان معنی و مفهوم پیدا می کند.تا دنیا بناست و تا اضمحلال و نابودی کمونیزم و ارتش خون آشام مکتب لنینیزم ذاکر و یاد آورندهٔ دارد نام مجاهد و قومندان و رهبر این ملت با تذکر کوتاهی های آنها تمجید و توصیف می شود. ده ها دلیل و اسباب سیاسی و اقتصادی، داخلی و بین المللی سقوط نظام شوروی و نا بودی دیو کمونیزم وقتی قابل درك و پذیرفتنی می شود که با مبارزه و مجاهدهٔ مجاهد افغان پیوند یابد و اختتام پذیرد. یقینا بی انصافی است که از این کارنامهٔ بزرگ و افتخار سترك مجاهد و قائدش انکار کرد و زرتابناك شان را در بین خاکستر عیوب شان مستور داشت و نام آنان را در قطار آنهای برد که شعار ترقی و تعالی و آزادی کار گر و دهقان را بگردن آویخته در وطن فروشی و بیگانه پرستی ، بی دینی و بی ناموسی نمونه و پیش تاز و مثل ساز بوده اند.بقایا و شاگردان اجنبی پرست آنان که وطن را در چنگال خرس قطبی

مجروح و خون چکان ساختند از جنایت ها انکار و گناه آن را بگردن یکد یگر گذاشتند.آنها با استفاده از عیوب رهبران و قدرت مندان جهاد در دفاع از خود و رهبران شان و حتی روس ها به نگارش رساله ها اقدام کرده اند تا شکست شان را پیروزی ، خیانت و جنایت شان را شرافت، اجنبی و بیگانه را عمو و عمو زاده وانمود کرده یك بار دیگر مانند گذشته تاریخ کشور را مملو و مشحون از جعل و دروغ مکر و افترا و ثنا و صفت ممدوح خود گردانند.

۲۲- نبود ارتش ملی واقعی

ارتش در ایران آنطوری که برای شاه لازم بود از او حمایت نکرد.شاه موضوع پایان یافتن نظام سلطنتی را جدی نمی گرفت ویا فکرمی کرد مانندگذشته از طریقه های مرموزی می تواند این رستا خیز را سرکوب کند و پایه های نظام سلطنت را یك بار دگر محکم نماید. او بر ارتش و قواد آن اعتماد نداشت تا مستقیما با استفاده از آن به سرکوب مخالفان اقدام نماید. بنابر این راه سیاسی تغییر و تبدیل مهرهای حکومت را در پیش گرفت. او به خروج خودش که شاید آن را موقت میدانست رضایت داد.ارتش(۲۸) که در ایران به حمایت شاه متهم نبود و عملیات مهم ضد قیام از جانب آن صورت نگرفت می تواست .در وضعیت ارتباط و اختلاط با انقلابیون قرار گیرد و در فرجام پیروزی از خشم و انتقام جوی انقلابیون مصؤن بماند.

امام خمینی در رابطه با ارتش ایران در مقطع های مختلف روش های گوناگون را بکار برد. او نیز مانند شاه صد در صد به ارتش نمی نگریست تا ازآن طریق بتواند قدرت را بدست آورد .امام خمینی چنین اطمنان را نمی توانست داشته باشد.او ارتش را زیر نظر داشت اگر کارخلاف توقعش از آن صادر شود آن را توسط ملت سرزنش کند و دشمن ملت و مزدور خارجی معرفی اش نماید.چنانکه شاه و رژیمش را معرفی نمود.اگر رویه ارتش خلاف توقع اش نباشد در پیوستن آن باملت هدایات و نصائح خود را صادر کند. چنین سیاست به انقلابیون و ارتش موقعیت خوب را بار می آورد تا راه میانهٔ درآمیزی را

پیدا کنند. وقتی امام ارتش را خاموش می بیند و ناظر صحنه از آن انتقاد می نماید. او در بیانیهٔ مؤرخ ۱۳۵۷/۲/۲۳ ه ش هنگام که در بارهٔ جنایات شاه ابراز نظر می کند ارتش را با این حملات "چرا صاحب منصب های ما این قدر بی عرضه اند" (۲۹)مورد سرزنش قرار داده آنها را متوجه مسؤلیت شان می نماید و بعد وسوسه های آنها را که رژیم شاه برود کی عوض آن می آید را چنین پاسخ می گوید: "هرکس بیاید، هرکسی را که شما تصورکنید بیاید در اول امر تا یك مدت ها مردم راحت هستند" (۳۰) . سه ماه بعد امام به تاریخ ۱۳۵۷/۵/۲۲ه ش لحن انتقادی و سرزنش را کنار می گذارد و به نصیحت کردن ارتشی ها آغاز می کند.او به آنها می گوید که از دین اطاعت کنند و در پیامی به مردم مسلمان ایران در تاریخ متذکره ارتشی ها راچنین مورد خطاب قرار می دهد."ارتش و صاحب منصبان خود را در صفوف لشکرحق قرار دهند." (۳۱) امام به آنان ناصحانه و آمرانه می گوید که تاکنون هرچه شده اکنون به صف انقلاب بپیوندند، دین خود را ادا کنند و به ذلت تن ندهند.او بر ارتشیان فریاد می کشدکه "شمااي صاحب منصبان مسلمان و آزاده ارتش ایران دین خود رابه اسلام و ایران ادانمائید و بیش از این تن به ذلت ندهید."(۳۲)

کمتر از یك ماه نمی گذرد که ارتش مستعد پیوستن با ملت می گردد. ارتش زمانی این استعداد را تبارز می دهد که ملت به آن ضرورت دارد.ارتش نمی خواهد علیه ملت قرار بگیرد.رهبری با درك این پیش آمد و وضعیت کشور فرصت را از دست نمی دهد .امام به ارتش روح تازه می بخشد با نصیحت شکایت و انتقاد را پشت سرمی گذارد. او از ارتش سپاس گذاری نموده و از آن استمداد می کند.امام ارتشیان را برادران ما می خواند و ملت ایران را به احترام ارتش وا می دارد .

امام خمینی در پیام ۱۳۵۷/۶/۱۵ه ش ملت را به تداوم نهضت دعوت و ر نیروهای مسلح می خواهد که به ملت بپیوندند " من از ارتش محترم ایران سپاس گذارم که در راه پیمائی تهران ... آتش نکشودند و دست خود را به جنایت بزرگی که کار

همیشگی فرمان روایان است آلوده نکردند. من در این موقع حساس که کشور و وطن مان در لب پرتگاه سر دو راهی سقوط یا استقلال واقع شده است، دست خود را بسوی نیروهای زمینی ، هوای و دریایی وفادار به اسلام و وطن دراز می کنم و برای حفظ استقلال و بیرون آمدن از یوغ اسارت و ذلت از آن استمداد می کنم ... ملت ایران باید به آنان احترام گذارد ، آنان برادران ما هستند."(۳۳)

امـام خمینی به تاریخ ۱۳۵۷/۹/۲۰ ش در مورد قطع رابـطه با دولت های پشتی بان شاه از ارتشیان جوان می طلبد که به صفوف ملت بپیوندند.او در این بیانیه دلهره گی خود را از صاحب منصبان کهن سال ابراز می دارد. او آنها را مزدور شاه و رژیم می داند و از منصبداران جوان می خواهد که هنوز عمر دارند مرعوب تبلیغات دشمنان حکومت اسلامی نشوند. به صفوف ملت بپیوندند حکومت اسلامی نیز منصب دار بکار دارد.(٣٤)

امام خمینی هنگام که ارتش را در اختیار دارد آن را ارتش محمدی می نامد و مخالفت با ارتش را مخالفت با اسلام می خواند (۳۵). امام خمینی از ارتشی که از او اطاعت می کند حمایت می نماید و به هیچ کس اجازه نمی دهد که در برابر آن لب بکشاید و نسبت به آن بی احترامی کند. او اعلام می دارد که کسی حق ندارد احترام ارتش اسلامی را از بین برد.(٣٦)

دیده می شود که وضعیت مشابه برای ارتش باقی مانده رژیم در افغانستان پیش آمد. آنها از کار برد ارتش ایران هنگام انقلاب اطلاع می داشتند و بدون شرط و شرائط و تقاضا و پنهان کاری و جانب داری این وآن و انتقام گیری از رفیقان دیروزی و حریفان امروزی خود را در کنار مردم با صداقت و ایمان داری و اندیشهٔ وطن دوستی قرار می دادند ممکن بود علیرغم گذشتهٔ سراسر تاریك و معیوب جایگاه شایستهٔ خود را در بین ملت پیدا می کردند و باعث ایجاد وضعیت مغشوش و غیرمطمئن امروزی نمی گردیدند. خطا و اشتباه رهبران انقلاب اسلامی افغانستان در پذیرش نیروهای باقی مانده رژیم با مسابقه و

عجله و باشرط وشروط و استعمال آنها علیه رقباء خود خط سیاهی کشیدند که در صفحهٔ تاریخ ما باقی مانده است.

اندکی از عمرانقلاب ایران نگذشته بود که جنك آن کشور با عراق آغازشد. این جنك زمینه و مفکورهٔ تصفیه و حتی از سری ارتش را بکلی نابود کرد.ادامه این جنگ برای مدت هشت سال ارتش را با انقلابیون ممزوج نموده یك پارچه ساخت و زمینه های سوء تفاهم را نا بودکرد.بنا بر این انقلاب اسلامی در ایران بدون درد سر دارای ارتش منسجم و معتمد گردید. (٣٧) جمهوری اسلامی ایران در کنار ارتش ، نظام های مسلح متوازی چون بسیج و پاس دار را ایجاد کرد تا از ارتشی ها فرصت اندیشیدن یکه تازی را سلب کند. این کار یکی از پیشبینی ها و تدابیر مهم کار گذاران انقلاب اسلامی ایران بوده و ضمانت برای دوام آن محسوب می گردد.

در افغانستان ارتش وضعیت دیگری داشت . ارتش که از آغاز به شیوه شاه دوستی و وفاداری به خاندان اساس یافته بود اغلبا توسط یکی از اعضای مهم خانواده رهبری می گردید.این ارتش کمتر به تلقین وطن دوستی مواجه می شد.در واقع ارتش افغانستان آقا و بادارش را می شناخت و نمی دانست که دوستش کیست و دشمنش کدام است. چنین تربیت باعث شده بود که ارتش افغان انگلس را علی رغم سه جنك در یك سده، اشغال سرزمین و تجزیهٔ آن دشمن نشمارد. و علی هذالقیاس روسیه شوروی با ادامه اشغال قسمتی از بدنه کشور برای ارتش افغان بی گناه و دوست بشمار آید. چگونگی تربیتی ارتش زمینه نفوذ اتحاد شوروی را در آن به آسانی مهیا نمود. این ارتش ارتباط با ارتش های کشورهای مسلمان و همکاری در زمینه های مسلکی که به پیمانه نا چیز با ترکیه وجود داشت را از دست داد و در برابر ارتباطش با ارتش روسیه شوروی گسترش می یافت. جای پای روس ها در ارتش با چنین سابقهٔ نمایان بود.

اکثر ارتشیٔ جوان افغان که دورهٔ خدمت مقرره عسکری را به پایان می رساند و به خانه اش بر می گشت جز داستان ها ی از خانه سامانی و لت و کوب در درس خانه و

چند جملهٔ از جمع نظام و چندنام از افسران و مقداری آشنای با چند تفنگ قدیمی چیزی بیشتر را نه آموختَه بود که بخاطر بیاورد تا چه رسد به اینکه دوست و دشمن را شناخته و حس فداکاری، شهامت و قربانی او به منظور حفظ و ترقی وطنش تحریك گردیده باشد. چنین ارتش خاموش از تصفیه های بی مورد با هدف های که هیچ پیوند به حفظ سلامتی و تعالی کشور نداشت جان به سلامت نمی برد.

رژیم جمهوری سردار محمدداود با همکاری چند ارتشی بوجود آمد. محمد داود بمنظور رضایت آنها تشبثات روبنای را در ارتش و نظام عسکری انجام داد. یکی از آن جمله ارتقای خورد ضابطان به ضابطان درجه دار بود.در این زمان ارتش می خواست که محمد داود را بجای شاه در اذهان ارتشیان جای بدهد و وفاداری به او را وظیفه آنها بنمایاند.

در رژیم دست نشانده روسیه از بدوتخت نشینی نور محمد ترکی غلامی روسیه شوروی و وفا داری و محبت به آن معیار اساسی خدمت نظام شناخته شد و به اساس آن تغییرات و تبدلات در ارتش بوقوع پیوست. در نظام داودخان خورد ضابط ضابط شد . در این نظام به اساس معیار یاد شده هرکس می توانست هرچه شود. از دگروال تا جنرال و از آن بالاتر. با تغییر معیار، روش مذکور در نظام مجاهدین نیز ادامه یافت.

ارتش افغانستان درعهدکمونیست ها در واقع ارتش ملی نبود.این ارتش نه تنها ارتش ملی نبود بلکه ارتش مستقل نیز نبود و مانند قطعهٔ از قطعات ارتش روسیه شوروی تحت امرحکام روس بود و توسط بیشتر از دو هزار مشاور روسی رهبری می گردید.

تعداد مستشاران خارجی در ارتش شاهی ایران به اندازهٔ مستشاران روسی در ارتش افغانستان در زمان عمال کمونست آنها نبود و نه آنها صلاحیتی را داشتندکه مستشاران روسی در افغانستان داشته اند. رهبر انقلاب اسلامی ایران سابقهٔ ارتش ایران را از نظر دور نمی داشت و از خطرهای احتمالی آن غافل نبود.او ارتشی را که برآن مستشار حکومت کند ارتش مستقل نمی دانست.(۳۸)

رهبری سیاسی ارتش افغانستان را در کابل سفارت شوری (۳۹)و رهبری نظامی آن را مشاورین ارتش آنکشور بعهده داشت. اگر افراد در این ارتش احساس استقلال می کردند در کنار۱۲٥ هـزار ارتشی مسلح شوروی که برآنها نظارت و حکومت می کردند و ولی نعمت شان هم بودند جز این که "برچه پك- تیارسی"بایستند وسلام عسکری را تا آن هنگام دائم و قائم نگه دارندکه ارتشی روس از ساحهٔ دید شان غائب گردد چه می توانستند انجام بدهند. از همین جا بودکه هیچ ارتشی افغان چنین احساس را نکرد و استقلال خود را تبارز نداد و ثبت تاریخ ننمود. ارتشی های که به این ننگ تن ندادند وظائف شان را ترك گفتند و یابه مجاهدین پیوستند.

مشاورین روسی تنهاارتش افغان و منصبداران آن را هدایت نمی کردند بلکه بر فراز رییس جمهور این کشورحضور داشتند و بروی حکم می راندند (٤٠). عدهٔ درجه داران ارتشی اتحاد شوروی اسبق که در افغانستان چنین وظائفی را داشته و خاطرات شان را بقلم آورده اند به صراحت نقش شان را در رهبری نظام و ارتش افغانستان بیان کرده و انتصاب روسای جمهوری افغانستان را از وظائف نیروهای مسلح و جاسوسی شوروی دانسته اند. برای نمونه مطلبی را در این زمینه ازکتاب "طـوفان در افغانستان "که نویسنده آن الکسـاندر لیا خفسکی در افغانستان وظیفه مـشاورت و خدمت در ارتش شوروی را داشـته است ، می آورم."ببرك کارمل درآن زمان هنوز در بگرام در محل استقرار هنك کمـاندویی چتر باز (به فرماندهی سیردیوکیف)تحت محافظت تکاوران ادارهٔ نهم ك،ك،ب، بود.شامگاه ۲۷ دسامبر اندرو پوف باکارمل تماس گرفت. از سوی خود و شخص لیونید بریژنف به او به مناسبت پیروزی مرحـله دوم انقلاب و انتخاب او به سمت رییس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیك افغانستان شاد باش گفت." (٤١)

از نوشته بالا معلوم است که مرحله اول انقلاب را روس ها انجام داده و رییس شورای انقلاب را نیز آنها انتخاب کرده بودند و اکنون مرحلهٔ دوم را به پیروزی رسانده کارمل را به سمت رییس شورای انقلابی انتخاب کرده اند.همین نویسنده موضوع را

در صفحهٔ ٣٠٦ همین نوشته چنین دنبال می نماید ''اندروپوف که حامی و ولی کارمل بود بارها با او این موضوع (افراط در شراب نوشی) را درمیان گذاشت، مگر توصیه های او سودی در بر نداشت. دیگر روشن می شد که دبیرکل حزب کفایت وشایستگی آن را ندارد اوضاع را در مسیر بایسته سیر دهد. مگر شوروی ها درتعویض او شتاب به خرچ نمی دادند. زیرا او بنا بر توصیه ك ك ب به این کرسی گماشته شده بود.“

ابهام باقی نمی ماند که روسای رژیم کمونیستی کابل برای نصب و بقای خود در کرسی ریاست باید در پیروی سیاسی شوروی ولی داشته و ازطرف ك ك ب حمایت شوند. هر وقتی که این دو عنصر را از دست دادند سرنوشت ترکی و امین در انتظار شان بود.

وقتی رهبریت کشور در چنین وضعیت قرار بگیرد کدام احمق می تواند بیاندیشد که این کشور ارتش مستقل و وطن دوست دارد و می تواند از استقلال، تمامیت ارضی و امنیت آن دفاع کند. باز هم به خاطرات نشرشده افسر مذکور توجه می نمایم که در مورد تعداد مشاوران و نقش آنها چه می نویسد. موصوف حرف های زیادی در این مورد دارد که بخاطر اجتناب از تطویل کلام اندکی از آن را درج می نمایم. ”در افغانستان در سراسر سال های حضور ما گروه بزرگی مشاوران حزبی که سیاست کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی را در زندگی پیاده می کردند دوشادوش حزب دموکراتیك خلق کارمی کردند. این گروه از سال ١٩٧٨م تا اوکتوبر ١٩٨٨م کار کردند. روی همرفته طی تمام دوره کار این گروه ٣١٦ مشاور حزبی، ٤٥ مشاور از استادان انستیتوی علوم اجتماعی، مشاوران کمسمول (سازمان کمونیستی سراسری جوانان شوروی) و مترجمان کار می کردند. افزون بر اینها کارمل و نجیب مشاوران سیاسی داشتند که مشی استراتژیك حزب و متن سخنرانی های شان را به اشکال گوناگون تهیه می کردند.“ (٤٢) لیاخفسکی از تعداد سائر مشاوران روسی این طور خبر می دهد ”اتحادشوروی در این برهه به افغانستان کمك های همه جانبه اراء کرده و از آن حمایت سیاسی به عمل می

آورد. به گونه مثال از آوریل ۱۹۷۸م تا مارس ۱۹۷۹م میان مسکو و کابل بیش از ۷۵ سازشنامه در زمینهٔ مسایل اقتصادی به امضا رسیده بود که بر پایه آن (۴۵۰۰) مشاور شوروی به افغانستان رفتند.(۴۳) معلوم است که تعداد اندك این مشاوران غیرنظامی بودند و متباقی همه نظامی بوده و به رهبری ارتش افغانستان مشغول بودند.موجودیت بیش از ۱۲۵هزار ارتشی روسیه شوروی در افغانستان به موجودیت تعداد بیشترمشاوران آنکشور اهمیتی را باقی نمی گذارد که با در نظر داشت آن فعالیت ها و تاثر آنها را قیاس کرد.تمام منصب داران ارتش روسی در افغانستان مشاور و بالاتر از حیثیت و قدرت مشاور اختیار داشتند و تصمیم می گرفتند و عمل می کردند. آنها وزارت های قوت های مسلح افغانی را امر و نهی و هدایت می نمودند. لیاخفسکی که خود یکی از آنان است چنین می نویسد" به تاسی ازسازش های دست داشته ، در گروه عملیاتی وزارت دفاع اتحاد شوروی طرح رهنمود های سر فرماندهی اعلی نیروهای مسلح جمهوری افغانستان" پیرامون اقدامات تاخیر نا پذیر در زمینهٔ تامین امنیت باشندگان پای تخت و بهبود پاس داری و پدافند منطقه کابل تدوین گردید که برای وزیران دفاع، امنیت دولتی و کشور افغانستان فرستاده شد. طرح رهنمودها، ایجاد ستاد مشترك منطقهٔ امنیتی کابل زیر رهبری بلا فصل رییس جمهور ، تقرر وزیر کشور سپهبد گلاب زوی بحیث معاون اول و رییس گارنیزیون کابل. . ." (۴۴) جای تردید باقی نمی ماند که وظائف رییس جمهور و وزرای نیروهای مسلح را گروه عملیاتی وزارت دفاع شوروی تعیین می نموده است. رییس این گروه ارتشبد وارینکیف شخصا مشاور (نجیب الله) سرفرمانده اعلی نیروهای مسلح جمهوری دموکراتیك افغانستان بوده است .(۴۵)

افغان ها می دانستند و می دانند که روس ها از دوران ترکی تا نجیب حاکم بلا منازع کشور بوده اند. هر ارتشی عادی روسی نسبت به هر جنرال پهن بروت خلقی و پرچمی هم دارای ارزش و حیثیت بود و هم بهره مند ا ز صلاحیت. چنانچه هیچ فرد

ارتشی روس با وجود ارتکاب جنایات غیر انسانی(٤٦) و جرائم فراوان متهم به جرمی نگردید و اما بسا از جنرال ها و منصبداران ارتش افغان که جزسبیل های انبوه که دهن های شان را پوشانیده بود وسیلهٔ افتخارنداشتند به جرم ها و خیانت ها محکوم گردیدند.

زمان می گذرد و شاهدان عینی واقعات همگام با زمان درسفراند.نوشته های که واقعیت ها را جعل کنند و دلیل و سبب بسازند هر جند که امروز نسل حاضر ملت افغان در کذب جعل و دروغ بودن آنها شك ندارد و به آن اهمیت نمی دهد فردا و برای نسل های آینده می توانند گمراه کننده قرار بگیرند.آشکار بودن وقایع نه باید در گذارش اوضاع فعلی گذارش گر را از توضیح و بیان اسباب و علل و سیر منطقی حوادث بی نیاز دارد.اگر امرروزی ها نیاز مبرم به توضیح او ندارند و موضوع را نوع تحصیل حاصل می شمارند، فردایی ها به این توضیح به شدت محتاج خواهند بود.چنانچه به نسبت اظهرمن الشمس بودن نقش ارتشی های شوروی در افغانستان گذارش گران کمتر به توضیح کاربرد و جنایت و فعالیت آنها' مخصوصا در زمینه هدایت و رهبری حکومات رژیم های ترکی تانجیب می پردازند، چون می پندارند که همه و افغان ها این مطلب را می دانند. فردا ممکن است بر جنایات ارتش شوروی در افغانستان نشانه سوالیه گذاشته شود و اظهار گردد که این تعداد عساکرشوروی در افغانستان کاربردی نداشته اندکه به یادگار مانده باشند چگونه می توانستند ارتش بومي را در اختیار بگیرند و محکوم به اطاعت خود نمایند.

روس ها هنگام امضاء سازش نامه ژنیو تعداد ارتش خود را در افغانستان ۱۰۳۰۰۰نفر اعتراف نموده اند .(٤٧) اکثر پژوهش گران تعداد آنها را بیشتر از ۱۵۰۰۰۰ نفر عسکر وانمود کرده اندکه با بیش از اندازهٔ ضرورت تانك ، خود رو، توب ، و خم پاره انداز ، هواپیما و چرخبال و وسایل مهندسی و مخابراتی، وسایل ترانسپورتی مجهز و مسلح بوده اند. (٤٨) این ارتش غول ها این ساز و برك وظیفهٔ قتل وکشتار و سرکوب مردم بی دفاع و مظلوم افغان را داشت. (٤٩) ارتش بومی برای دریافت

اسلحه و آذوقه خویش چشم به احسان روس ها داشت.ارتش با چنین ناتوانی کجا می توانست با ارتش تجاوزگر برابر باشد.شخص نجیب رییس جمهور رژیم کابل پرده از روی ناتوانی های ارتشش برداشته چنین اظهار نظرنموده است:"سپس رییس جمهورخاطرنشان ساخت که برای آن که کمبود سپاهیان شوروی را که به میهن شان باز می گردند جبران کرد، جانب افغانی باید شمار نیرو های مسلح خود را کم از کم تا ۵۰۰۰۰۰ نفر بالا برد که این امر مطلقا عملی نیست؛ زیرا برغم مساعی که تاکنون بخرچ داده شده ما نتوانسته ایم تعداد پرسونل نظامی را تا دو صد هزار نفر بالا ببریم و اکنون ۱۴۸۰۰۰ نفر داریم ... هر گاه رفقای نظامی شوروی نمی بودند مدت ها پیش بخش بزرك کشور را از دست می دادیم." (۵۰)

اگر اعداد و شمار نجیب را اعتبازداده تعداد واقعی ارتش روس را در افغانستان قیاس نمائیم ممکن است به عدد واقعی نزدیك تر شویم .نجیب الله باور داشته است که در عدم موجودیت ارتش شوروی در افغانستان با پنجصد هزار ارتشی می تواند وضع موجود را حفظ نماید.حین بازگشت ارتش شوروی رژیم یکصد و چهل هشت هزار نفر افراد نظامی داشته است. ارتش شوروی وظیفه سه صد و پنجاه دو هزار ارتشی افغان را انجام می داده است.با این حساب ارتش شوروی در افغانستان در حدود ۳۵۲۰۰۰ نفر باید بوده باشد.اگر نجیب معتقد بوده باشد که یك نظامی روسی وظیفه دو نظامی افغان را اجرا می نموده است پس شمار ارتشیان شوروی در افغانستان یك صد و هفتاد و شش هزار نفر بوده است.

گذارش های که از طرف قطعات عسکری رژیم در مورد تعداد ارتش افغانستان داده می شد مطابق واقع نبود. افسران با گذارش تعداد بیشتر افراد اعاشه و مهمات بیشتر حاصل می کردند. اگر این گذارش ها مطابق واقع هم می بود در آن صورت نیز تعداد ارتش کشور با تعداد افراد ارتش شوروی برابری نمی کرد.بنا بر این جای برای استدلال باقی نمی ماند که ارتش رژیم های دست نگر ماسکو را ارتش نامید.

قوماندانان مقتدر مجاهدین این مطلب رامی دانستند، نیروهای دولتی وقوای مسلح رژیم برای آنها تشویش ایجاد نمی کرد و نه خطرجدی را بار می آورد. احمدشاه مسعود ارتش رژیم را ارتش نمی نامید. افسران شوروی این مطلب را می دانستند.منابع اطلاعاتی آنها سخن احمد شاه مسعود را گذارش کرده بودند.(۵۱) ادعای ارتشی های که در مورد کارآیی ارتش چیزی نوشته و از خویش تمجید نموده اندگزاف ولاف بیش نیست.سپاه رژیم دست نگر اجانب قادر به حفظ رژیم نبود. روسای جمهور این رژیم ها واقعیت را اظهار داشته اند. چنانچه ذکرش رفت .نیروهای مسلحیکه قادر به حفاظت روسای خود نباشند چگونه می توانند از استقلا ل و امنیت و تمامیت ارضی کشور حفاظت کنند. (۵۲)

دولت اسلامی افغانستان ارتشی را که به میراث برد از اساس دارای چنین سرنوشت بود. ارتش در صورت که دست نخورده و متشکل در اختیار دولت اسلامی قرار می گرفت با اوصاف متصف بود که جنرال بزرك جمعیت اسلامی حزب حاکم و وزیر دفاع دولت اسلامی قبل از سقوط رژیم آن را ارتش نمی دانست.آنچه به هنگام سقوط رژیم براین جمع مسلح گذشت آن را چنان درهم و برهم نمود که شکل و شمائلش هم باقی نماند.

دولت اسلامی افغانستان برای ادامهٔ حیات خویش نمی توانست از ارتش استفاده کند. بقایای پراگنده ارتش که در کنار جوانب مختلف برای خود جای پیدا کرده و تجمع نموده بودند، همچون وسیله منحوس علیه دولت اسلامی استعمال می شدند. وضعیت که عنصر ارتش را بدون دردسر در اختیار انقلا بیون ایران قرار داد در افغانستان آن را باعث ایجاد ده ها مرض مهلك برای دولت اسلامی ساخت. البته تردیدی نمی باشد که انقلابیون ایران با مهارت توانستند از عطیهٔ که وضعیت برای شان اعطا کرده بود بطور درست حفاظت کنندٌ. در افغانستان رژیم نتوانست وضعیت را مهار نماید و از ایجاد مقدمات فرارو سقوط جلو گیری کند.

۲۳- عدم توانای طرد افراد غیر مومنبکه از ایشان استفاده شده بود

قبل از آهنك سفر رژیم شاهی گروه هایی آرزومند قدرت و حکومت در ایران وجود داشتند و به هنگام آهنك سفر رژیم تنها پیروان امام خمینی جرئت کردند که خود را شایسته احراز قدرت اعلام نمایند. گروه های دیگر با وجود اختلافات عمیق در آغاز بجای مخالفت و کار شکنی (۵۳) با پیروان امام همکاری کردند و سقوط رژیم شاهی را در پاداش همکاری خود کافی دانستند. امام خمینی به بهانهٔ ائتلاف و همکاری گروه ها و افراد زیر بار هیچ گروهی نرفت و شرطی و مصلحتی را نه پذیرفت. او با آغاز انقلاب که هنوز در پاریس در تبعید بود، روسای حکومت شاهی را با هیچ شرط نه پذیرفت و قادر شد که همان اصطلاح معروفش "من توی دهن این دولت می زنم من خود دولت تعیین می کنم" را بیافریند.

در افغانستان همه سقوط رژیم را می خواستند و حتی می دانستند و آنچه را که نمی خواستند بدانند سپردن قدرت بغیر از خود بکسی دیگر و آنچه را که نمی دانستند نحوه گرفتن قدرت بود. مدعیان هر کدام خود را بهتر، شایسته تر و محق تر از دیگری می دانست و مشکل بود از میان خود ممتازتر را متمایز دارند. طبیعی بود که ایشان نیازمند منصف و قاضی بودند. منصف و قاضی وجود نداشت که آنها به فیصله آن از صمیم قلب راضی باشند و از طرف دیگر جرئت مخالفت با فیصله قاضیان که با اکراه و مجبوریت به قضاوت شان رضایت داده بودند را نداشتند. یگانه راه گریز بدون مسؤلیت از فیصله قاضی آن بود که در داخل کشور کارهای صورت بگیرد تا اگر ممکن باشد مدعیان و قاضیان در برابر عمل انجام شده قرار بگیرند. این راه گریز وقتی که سقوط رژیم محتوم به نظر می رسید ایجاد شده و زمینه سازی کارهای که دیگران را غافل گیر کند صورت گرفته بود. بقایای مسلح رژیم که در گذشته اهمیت نداشتند خود را در موقف یافتند که مخالفان شان به آنها رجوع می کنند. همین روش آن ها را به فکر حضور در صحنه آورد و باعث ادامه جنك ها در بین فاتحین گردید. جنك ها بین گروه

های جهادی سبب دیگری بود که دولت اسلامی را به سراشیب سقوط سوق می داد. آنانی که از این نیروها و افراد استفاده می نمودند امکانات، مواقع و مواقف را در اختیار آنها گذاشتند که بعد از پیروزی نتوانستند آنها را مهار کنند. این گروه ها و افراد با استفاده از موقعیت و موقف خویش گاه گاهی دولت اسلامی را تهدید و تنبیه می نمودند.

۲۴- نبود مسئله برانگیزندهٔ وحدت ملی

در ایران جنگ با عراق باعث شد که رژیم بتواند تمام اقشار ملت ایران را تحت لواء واحد بسیج کرده و زمینه های ایجاد اختلاف در بین آنها را مؤفقانه از بین بر دارد. ملت ایران پذیرفت که پس از فراغت از این مشکل ملی می تواند نظرش را مطرح و موضوع موافقت و مخالفتش را با رژیم پیگیری کند. این جنگ هشت سال تمام ادامه یافت. هر چند برای ایران بار سنگین بود ولی بار سنگین تر تشتت را در آن وقت منشکل و حساس آغازین از شانهٔ رژیم اسلامی برداشت. وقتی که انقلابیون در ایران حاکمیت شان را بهتر تثبیت کردند، رهبری با نوشیدن جام زهر خود را از زیر بار گران مخارج جنگ و آلام آن آزاد ساخت و آن را پیروزیی بحساب آورد که توانست موقف رژیم را در بین جامعه تقویت کند. (٥٤)

دولت اسلامی افغانستان در وضعیتی که کشور از لحاظ سیاسی، اجتماعی، نظامی متشتت و از نقطه نظر اقتصا دی در سرا شیب فاجعه قرار داشت نیازمند تخلیق مسئله ء بود که توجه همه اقشار جامعه اقوام و قبایل کشور را بخود جلب کند. دولت اسلامی از ایجاد جو و موضوعی که بتواند اتحاد ملی را باعث شود عاجز بود. با حرکات که صورت گرفت نه توانست مسئلهء را ایجاد کند که ملت افغان در آن مسئله موقف واحد اختیار و اختلافات موجود را به فردا موکول کند.

۲۵- بی مهری با روحانیون

روحانیون در ایران بنام آخوند ها شهرت دارند و در گذشته و حال مرجع مذهبی

مردم بوده و با اقشار کشور شان آشنائی دارند و همچنان ملت ایشان را می شناخت. امام خمینی پنج سال قبل از انقلاب اسلامی به تاریخ ۱۳٤۲/۱/۱٦ ه ش از وفاداری ملت ایران به روحانیت و از پشتیبانی آنها از روحانیت تشکر کرده بود.(٥٥) امام خمینی معتقد بود که "اعتقاد به علما در قلب مردم است" و تاکید داشت که علما مردم دوست اند. اوْ به علما نصیحت می کرد که " به مردم تواضع کنید تا پایگاه مردمی داشته باشید" (٥٦) با وجود این روحانیون در ایران بدون اتهام نبودند، دشمن داشتند. برای جدائی آن ها از ملت کار صورت می گرفت. همانطوری که در افغانستان برای بدنام کردن مسلمانان دانشگاهی اتهام های مختلف بسته و مهرهای زیادی بر پیشانی هویت آنان کوبیده می شد و نسبت های ارتجاعی بودن جوانان مسلمان از هر بلند گویی دشمن ملت مسلمان افغان بالا بود و حتی خاموشی نداشت؛ روحانیون ایران نیز مورد این بی مهری ها قرار می گرفتند. رژیم وقت در افغانستان زمینه و شرائط مناسب را برای این بلند گوها مهیا می کرد تا اتهامات علیه جوانان مسلمان در گوش ملت میخ کوب شود. در ایران روحانیت به اجانب وابسته قلم داد می شد و مرتجع وانمود می گردید ."دین افیون ملت ها" تکیه کلام هر آدم بی دین در همه جای دنیا بود و نهضت های اسلامی با این شلاق کوبیده می شدند.نام آخند، مرجع و القاب های مذهبی، خلای بیگانگی و دوری بین ملت و انقلابیون را در ایران پر کرده بود.

در افغانستان علیه ملا تبلیغات وسیع صورت می گرفت. ملا سمبول عقب ماندگی تحجر و بیکاری و تنبلی شناسانده می شد که برای بدست آوردن رزق و روزی اش به انتظار خیرات و صدقات ساعت شماری می کند. وقتی می خواستند وانمود کنند که به ملا احترام دارند به او می گفتند تو آدم این دنیا نیستی، مقدس هستی و به آن دنیا تعلق داری . بسیاربوده اند آنانیکه فریب این تحسین بدتر از ذم را خورده اند. شوم تر از همه اینکه علمای دین را به دو صنف مدرسه ای و مکتبی تقسیم کرده و سوء ظن و حسادت مذموم را در بین آنها بوجود آورده بودند. چنانچه استاد ربانی که خود از جمله

علمای علوم دینی است و بسا از همقطاران او تبحر در شقوق علوم دینی داشته و از جامعه های مشهور و سابقه دار اسلامی دنیا سند فراغت در رشته های علوم دینی حاصل کرده اند از قطار علماء سنتی و آنانیکه عمری را در حجره های مدارس گذرانده علوم قدیمه را مرورکرده و فرا گرفته اند بشمار نمی آیند.علمای مدرسه این ها را شامل صنف خود محسوب نمی کنند. از طرف دیگر علمای مکتبی از این که روشن فکر خوانده شوند نه عالم چندان ناراض نبوده اند. وقتی این گروه علما بر کرسی قدرت در کشور نشتند صدایی بلند نشد تا بگوش ها برساند که رهبری مملکت را علمای دین بدوش گرفته اند. بعضی ها برای این که دولت به رهبری استاد ربانی را عقب گرا جلوه ندهند با مخاطبان خود سرگوشی می کردند که ملاها در این حکومت نقش ندارند و آهسته آهسته مجبور می شوند که به حجره های شان برگردند. و از طرف دیگر تحصیل کردگان غیر مدرسه ای که خود را آماده قربانی برای حاکمیت اسلام نموده و در برابر نیروهای کفری و دسائس آنها آگاهانه و معتقدانه قرار می گرفتند نتوانستند خلای را که تبلیغات دشمنان اسلام در بین علمای مدرسه ای و مکتبی ایجاد کرده بودند پر کنند.

بسا از جوانان پر شوری که به حاکمیت اسلام و رفاهیت مسلمانان محبت می ورزیدند ملا را مورد ملامت قرار می داند که نتوانسته است آنها را به این مقصد برساند. یکی از دوستان که خداوند او را در جوار رحمتش جای دهد چند ماه قبل از شهادتش در گفت وگوی دوستانه با یکی از مولوی صاحبان که مدرسه خوانده بود و از علوم عصری هم بهره داشت چنین استدلال کرد: دوست مرحوم رو بطرف مولوی صاحب نموده گفت اگر آزرده نشوید مسؤل وضعیت مملکت و عقب ماندن آن شما هستید. ما حکومت ها را متهم می داریم در حالی که عامل واقعی عقب مانی جامعه و حاکم اصلی بر سرنوشت آن شما بوده اید.عمر حکومت ها نسبت به عمرشما بسیار کم بوده است . هر کدام آمدند و رفتند و شما هستید وخواهید بود.حرف های مرا بشنو، قناعت کن و یا قناعت مرا فراهم آور. در حدود سیزده صد سال می شود که شما در این ملک

حضور دارید و بر این قوم حکم می رانید، درست است؟مرده این مردم بدون اذن و اجازه شما در خاك دفن نمی شود. تا شما نماز جنازهٔ او را نگذارید و مراسمش را بجا نه آورید و دوره و اسقاطش را تقسیم نفرمائید هیچ کسی در این کشور رهسپار منزل آخری اش نمی گردد. هر طفلی که به دنیا می آید شما نخستین کسانی هستید که در گوشش تلقین می نمائید، آذان و اقامت می کنید. وقتی این طفل به جوانی می رسد بدون حضور شما ازدواجش صورت نمی گیرد. از آغاز از زمانیکه مسلمانی در این کشور پا به دنیا می گذارد و تا به هنگامی که سر به لحد می کوبد شما حضور دارید و در سرنوشت او تاثیر می گذارید. پس بفرما بگو نقش را که شما در ترقی و تعالی زندگی او داشته اید چیست وکدام است. دیگران در کجا هستند و ما که شمارا داریم در کجا هستیم. با مشکلات فقر و بی سوادی و جهل و عقب ماندگی هم خودت مواجه هستی و هم من و هم دیگران. احتیاج و نیازمندی مجبورمان می کند که رو به آستان دشمنان دین بیاوریم. توجه بفرما همین اسلحه و اسباب و وسیله ای که از دین مان دفاع می نمایم را از کجا بدست می آوریم. اگر روزی دشمنان اسلام از منافع اقتصادی شان صرف نظر و از تهیه آن برای من و تو اجتناب کنند برای پاسداری از دین و ناموس مان چه کاری را می توانیم انجام بدهیم. اسباب ضروری حیات را نداریم .ما حمام نداریم که طهارت مان را درست و شطر ایمان مان را پوره کنیم. به این مثال توجه بفرما. اگر صد ایجاب و قبول شرعی صورت گرفته باشد عقد ازداج یك مرد و زن جوان بدون حضور و تائید جناب عالی صورت نمی گیرد. و اگرجناب شما نکاح آنها را اعلام دارید ایجاب قبول صورت نگرفته باشد منعقد محسوب است. هنگامی که شما به این پیوند مهر تائید می گذارید نه تنها به ترقی و تعالی امور دنیای و رفاهیت این دوجوان توجه نمی فرمائید بلکه به امور دینی نیز فکری نمی کنید. اگر به امور دینی توجه شود مشکل رفاهیت و ترقی و تعالی و ضروریات دنیائی نیز خود بخود حل می گردد. جوانانی که ازدواج می کنند فردای آن نا گزیر از غسل و تطهیرخویش اند و موظف اند که حیا را نگه دارند . شما از آنها نمی

پرسید که چه آمادگی را برای رفع این احتیاج شان دارند. اگر آنها جای برای طهارت کردن و مکان برای قضای حاجت شان ندارند بهتر است نخست آن را آماده کنند و بعد به عقد ازدواج اقدام نمایند. اگرشما این کار را می کردید و مطمئنا می توانستید بکنید امروز ما هم خانه و جای داشتیم هم حیا و نظافت مراعات می شد.

چرا آقا این مردم که دنبال تو هستند وحرفت را می پذیرند و تو می توانبستی و می توانی این کار را بر آنها انجام بدهی، نمیدهی. من اگر صد بار بگویم که برادر حمام داشتن و روزانه آب تنی کردن و قضای حاجت در مکان محفوظ منفعت چنین و چنان دارد به حرف من گوش داده نمی شود و کسانی پیدا می شوند که مرا به دیوانگی متهم نمایند. و اما ترا نه کسی می تواند دیوانه بگوید و یاوه سرا. تو پشت و پناه و قوت و قدرت از دین داری. مردم حرفت را حرف تو نمی دانند حرف خدا و پیغمبر می شمارند پس چرا از خدا و پیغمبر شرم نمی داری مسؤلیت خود را نمی شناسی وآن را انجام نمی دهی ؟ تمام هم تو در منبر مصرف جغرافیه قیامت می شود. بهشت چه سان است و دوزخ چگونه، پل صراط درکجا طول و عرض و ارتفاع آن چند است. از این ها که فارغ شوی اندکی به موضوعات خیرات و صدقات و نماز روزه توجه می نمائی . بلی تفهیم این گونه مسائل لازم است لیکن موضوعات نظافت و دنیا داری و مفاهیم "و اعدوا ما استطعتم..." و مطالب دنیایی دیگر رفاهیت و خود کفای که در دنیای امروز نمی توان خود را بدون آن حر و آزاد بحساب آورد و سزاوار اجرای بسا از احکام دین پنداشت؛ نیز از باب و کتاب دین است. پیغمبر و خلفای او آنانی را که نان برای خوردن نداشتند صاحب ثروت و رفاهیت نمودند. آن ها تنعم دنیا را ناقض دین نشمردند. تاریخ اسلام از این گونه دست آوردها مملوست .تو باید بدانی که دقیقترین و مخفی ترین نشانهٔ میدان حشر را دانستن و از جغرافیه و تاریخ دنیای خود یکسره غفلت کردن و اینکه تو ندانی خانه ات در شرق قشلاق است یا در غرب آن و یا کشورت در کجای دنیا قرار دارد شائسته شان عالم دین و پیشوا نیست.

پوهاندنعمت الله شهرانی یکتن از استادان سابقه دار و ورزیده کشور به این باور است که وضعیت اخلاقی مرکز کشور در زمان دولت اسلامی طوری بود که گمان برده نمی شد این دولت بیشتر از پنج ماه عمر کند. او برای تائید سخنش اضافه کرد که روزی برای ادای نماز به طرف ... امیرمحد که در تالقان ،مرکز ولایت تخار واقع است می رفتم و در نزدیك در ورودی مسجد با مولوی صادقی رییس اداره امر بالمعروف دولت اسلامی که اکنون به تالقان عقب نشینی کرده است یکجا شدم . با ورود به مسجد امام آن تقاضا نمود که یکی از شما دو نفر امروز موعظهٔ ایراد کند.من از مولوی صاحب صادقی خواستم که او به منبر برود. مولوی صاحب به منبر رفت و ضمن حرف ـهای دیگر از کار و صلاحیت اداره امر بالمعروف که او رییس آن بود حکایت نمود. مولوی صاحب گفت که اداره امر بالمعروف در کابل موجودیت در حدود یك صد و شصت فاحشه خانه را مشخص نمود. ما از شهرداری کابل نقشهٔ شهر کابل را مطالبه نمودیم و بکمك مامور متخصص این خانه ها را با رنك سرخ در روی نقشه علامه گذاری نمودیم. نقشه متذکره را به حضور استاد ربانی رییس دولت اسلامی تقدیم کردیم. رییس دولت به معروضهٔ اداره امر بالمعروف توجه لازم را ننمود. موضوع را به جناب وزیر داخله آقای محمد یونس قانونی پیش کردیم. او دستور داد که مولوی صاحبان در لیسه مریم در خیرخانه گرد هم بیایند. ما خوشحال شدیم با مولوی صاحبان به لیسه مریم رفتیم امیدوار بودیم که بتوانیم کاری در این مورد انجام بدهیم. مولوی صاحبان مامور در اداره امر بالمعروف به توضیح مطلب می پرداختند و آتش خشم وزیر صاحب داخله را می افروختند. نا گهان شعلهٔ خشم او زبانه کشید. وزیر صاحب فرمودند که اینها عمال بیگانه اند و می خواهند دولت اسلامی را بد نام کنند. ایشان امر فرمودند که این ملاها را لت کوب کنند. از کسی دستش شکست و از کسی سرش ترقید و از دیگری محاسنش جراحت برداشت. پوهاند شهرانی علاوه کرد که مولوی صاحب صادقی در حضور بیشتر از پنجصد نفر نماز گذار گفت که مولوی صاحبی را دیدم که از سر و چهره اش خون

جاری بود. از او خواستم که خونش را پاك کند. مولوی صاحب گفت که خونم را پاك نمی کنم تا در حضور خدا همین طورحاضر شوم و بگویم که این است حالت یك عضو اداره امر بالمعروف در دولت اسلامی که بیشتر از یك ملیون انسان مجاهد برای اقامهٔ آن جان های شان را قربانی داده اند. بدون شك این وضعیت بدترین بی مهری در برابر روحانیت به حساب می رود و از جانب دیگر عدم توجه دولت اسلامی را به موضوع اخلاق که در دولت اسلامی جایگاه ارزنده دارد را نشان می دهد. مطلب فوق گزارش های را که ببرك کارمل و سران رژیم کمونستی کابل تخم فحشاء و فساد را در کشور پخش و نشر می کردند (در بخش مسایل اخلاقی تذکر افت) را مورد تائید قرار می دهد.

علی رغم این گونه استدلال ها کار گذاران دولت اسلامی می بایست سطح فکری جامعهٔ افغانستان را از نظر دور نمی داشتند ، ملا را از حجره های شان بیرون می کردند و در صفوف مقدم انقلاب جای می داداند و بر روی مردم می کشیدند تا برای دشمنان دولت اسلامی فرصت میسر نمی شد که آنها را جمع جور کنند وعلیه دولت اسلامی بسیج نمایند.

۲۶- درحاشیه قرارگرفتن شخصیت های شناخته شده

در افغانستان قشرخاص رهبری انقلاب را بعهده نداشت. افرادی از اقشار مختلف تحت کلمه مجاهد قرار گرفته و به رهبری جهاد رسیدند. بعد از پیروزی آنها حکومت ناب مجاهدین را بوجود نیاوردند. ائتلاف های که صورت گرفت فرصت خوبی را در اختیار مخالفان دولت گذاشت تا حکومت اسلامی را حکومت غیر مجاهدین و مؤتلفین تبلیغ کنند. تبلیغات شان مبنائی از واقعیت داشت و به آسانی از طرف ملت تردید نمی شد. وضعیت بوجود آمد که رفع کردن آن از توان و صلاحیت دولت اسلامی بیرون بود. انگیزه پشتیبانی از انقلاب اسلامی متزلزل گردید. این لغزش سبب بروز تبلیغات سمت گرائی، زبانی و قومی و حزبی گردید که تیغهٔ تیزتر آن متوجه دولت اسلامی بود.

همچنان شخصیت های که بـر کرسی های قدرت تکیه زدند بیشترین آنها برای جامعهٔ افغان شناخته شده نبودند. اگر بودند برای گروهی، قریهٔ و منطقهٔ بودند. افراد سرشناس و قابل قبول ولایات که در زمـان جهاد نیز شهرت خود را حفظ کرده بودند از مرکز قدرت دور افتادند. اگر چه هیچ انقلابی نمی تواند تمام این گونه افراد را با خـود داشته باشد و یا آنها را هضم کند با آنهم در وقت نیاز می شود از آنها استفاده صورت بگیرد. دولت اسلامی افغانستان نتوانست زمینه اینگونه استفاده را بوجود بیاورد و یك عامل از عوامل سقوط و یا فرارش را از بین بر دارد.

۲۷- نبود کدر مخلص

ایران از لحاظ فرهنگی، سواد و کتاب خوانی از افغانستان جلوتر بود. مردم به روزنامه و اخبار و امور سیاسی و اداری کشور توجه داشتند. روند اشتراك مردم در قدرت نسبت به افغانستان بیشتر تجربه شده بود. در ایران شهنشاهی آزادی های سیاسی بیشتر از آزادی هـای سیاسی در پادشاهی افغانستان بود. تـعداد دارندگان تحصیلات عالی و مسلکی ایران به هیچ و جه با افغانستان قابل مقایسه نیست. انقلاب گران در ایران با مشکل نداشتن متخصص در رشته های مختلف مواجه نبودند و حتی در حلقهٔ رهبری احساس کمبود نمی کردند. چنانچه با ترور مجمع بزرگی کدر رهبری در یك زمان انقلاب به مشکل جدی که جبران نشود مواجه نشد.

در افغانستان انقلاب اسلامی پس از پیروزی تنها با مشکل کدر نظامی رو به رونبود و به استثنـاء آن در تمام رشته ها به کدرهای که بتواند نظام را کمك کند محتاج بود. در تنظیم های جهادی کـدر های تحصیل کرده وجود داشت. اگر آنها منحیث مجموع نظام اسلامی را پشتیبانی می کردند و دست بدست هم می دادند ممکن بود دولت اسـلامی به سرنوشت امروزی دچار نمی گردید. اکثریت آنها با نظام موافقت نداشتند جانب تنظیم های شان را گرفته مشغول تضعیف نمودن رژیم اسلامی گشتند و یا سکوت و سکون را بر حرکت و فعالیت ترجیح داده و تماشاچی بودن را بهتر تشخیص می

ـدادند. و حتی تحصیل کردگان جمعیت اسلامی حزب حاکم بصورت یك پارچه و واحد نظامی را که حزب شان حاکم آن بود همکاری نکردند. رهبری دولت به این موضوع توجه لازم را مبذول نداشت هر چه را که پیش آمد خوش آمد گفته جای کدرها را خالی نگذاشت و هیچ پست و مسؤلیتی را اشغال ناشده نماند.هر وزیر و رییس بدون مراعات قاعده و قانون و در نظر داشت شایستگی و لیاقت افراد وزارت و ریاستش را از پرسونل بی نیاز ساخت.

رهبر انقلاب در ایران دستگاه دولت را از راندن وارثان اصلی انقلاب بر حذر می ساخت و به آنها دستور می داد که با هیچ بهانهٔ باعث دوری آنها از نظام نگردند.او در این مورد دستگاه دولت را چنین مورد خطاب قرار داد: "مسؤلین صاحبا ن اصلی انقلاب را با بهانه های بی اساس پس نزنند، تا به جای آنان کسانی را که وارثان رژیم گذشته، و وابستگان فکری به آنان هستند جای گزین کنند." (۵۷)

دولت اسلامی برات می داد و به اساس آن حدس میزد که تشکیلاتش مملو و مامورینش زائد و افراد چیز فهم را جمع آوری کرده است .به مقوله معروف "یك مرد جنگی به از صد هزار" توجه نکرد و درعوض سیاهی لشکر را آید بکار تلقی نمود. طبیعی بود که سلسلهٔ کارها و امور از هم می گسیخت. بی ارادگی، بی کارگی و هرزگی هر روز مشکل و مصیبت و مشغولیت تازه ء برای دولت اسلامی می آفرید.با این وضعیت آسیای حریف دولت سیراب می گردید و تبلیغات علیه دولت داران گسترش می یافت و با حقیقت مقرون می شد. دولت مسؤلیت اصلی اش را که همانا ایجاد نظم و امنیت در کشور و رفع مشکلات ملت و بهتر داشتن سطح زندگی مردم،که از ارکان و اصول دولت داری، می باشد را نمی توانست انجام دهد.وجود دولت دیگر برای جامعه مفهوم نداشت و بسوی زوال تیزتر گام زن بود.

۲۸- نبود آمادگی لازم برای حکومت کردن

مجاهدین از همان آغاز با وجود اینکه مکاتب و مدرسه هائی در بیرون کشور و

یا در مناطق تحت نفوذ خود ایجاد کرده بودند به موضوع تمدن و فرهنگ و سواد و بالاخره دولت داری وکشورداری فکر جدی نمی کردند. آنهاعدهٔ کمی را همکاری نمودند تا در بیرون از کشور به تحصیل ادامه بدهند.همه این کارها بدون برنامه و نا چیز بود. برای برداشتن سطح دانش عمومی و فرهنگ ملی کار قابل یاد آوری انجام نشد. اگر چه حرکت جهادی، بینش سیاسی ملت را بحرکت آورد. ملتی که دیروز دشمن و دوست را نمی شناخت امروز می دانست که دشمن و دوست دارد. نداشتن سواد مانع آن نمی شد که دوست و دشمن را نشناسد و یا اینکه برای خود دوست و دشمنی را مشخص نکند. اما نداشتن سواد مانع آن شد که با تشخیص دوست دشمن نتواند در برابر محبت ها و دسیسه های آنها عکس العمل خود را معین و نوع کاربرد خود را مشخص کند. حتی حلقه ٔرهبری دولت نتوانست خود را از این مشکل نجات بدهد و مؤفقانه پایش را از گلی که فرو رفته بود بیرون کشد. این حلقه کارهای را انجام داد که باعث خوشنودی دشمن و موجب سر افگندگی دوست گردید. این نقیصه از آن سبب بود که در حلقه رهبری مامورین و متخصصینی که ستراتژی طرح کنند و سیاست را برنامه ریزی نموده و آن را عملی نمایند و تعقیب کنند کم تر بود و یا اگر بود حرف های شان اهمیت و ارزش نداشت.

اگر از دهان تفنگ حرف و منطق براید و از جوف و ذروه قلم آتش و خون معلوم است که نتیجه چه و انجام چگونه خواهد بود.مجاهدین نه اندیشیده بودند که در فردای پیروزی تفنگ در خدمت فکر و اندیشه قرار گیرد.آنها پیشبینی نکرده بودند که اگر فکر و اندیشه بعد از پیروزی در خدمت تفنگ قرار گیرد مصیبت بار می آورد. بعد از استقرار حکومت اسلامی کابینه همه و همه به نوعی مشغول خدمت تفنگ داران بودند.

در زمان جهادکه اهمیت اساسی ازان تفنگ بود و باید هم می بود تا زمینهٔ جولان اندیشه و فکر اسلامی مهیا می گردید. در آن زمان باید توجه بیشتر به تفنگ صورت می گرفت تا تفنگدار می توانست وظیفه اش را انجام دهد.مجاهدین در این

امرغلو کردند.هر چه بدست شان آمد و داشتند فدای تفنك و تفنگدار نمودند. حتی آنانی که استعداد، فکر و اندیشه داشتند تفنك به شانه گرفتند و جوان مردانه در سنگرها جان دادند و به آرزو و هوس خود "شهادت" رسیدند.در تنظیم ها برنامهٔ وجودنداشت که استعداد ها را بشناسد و هر کدام را در موضع مناسبش بکار برده و این رهنمود قرآنی را بدرستی وکما حقه به جا آورد."و ما کان المومنون لینفروا کافه فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون" (۵۸)

ترجمه: "انچنین نیست که مومنان همه یکبارگی برآیند (برای غزا)پس چرا بیرون نیامدند ا زهر جمعی از ایشان چندکس تا دانشمند شوند در دین و تابیم کنند قوم خود را چون باز آیند بسوی ایشان بود که ایشان بترسند."

از این آیه مبارکه سوره توبه ظاهر می گردد که همیشه به خروج عام برای جهاد یا آموزش علم ضرورت و مصلحت نیست.مناسب است یك گروه به جهاد و یا طلب علم بروند و گروه دیگر مشغول آمادگی اموری باشند که نیازها و احتیاجات دین و جامعه را مرفوع می دارد.

اگر تنظیم های جهادی مشکلات و ضروریات آیندهٔ دولت اسلامی را پیش بین می بودند و برای تکافوی آن استعدادهای را که در اختیار داشتند شناسائی و تربیت مین مودند و از ضائع شدن آن استعداد ها به طریقه های گوناگون جلو گیری میکردند، رهنمائی قرآنی بجا میشد و هم ملت مسلمان و مجروح افغان ثمر آن را بدست می آورد و زخم ها و آلامش مرهم می یافت .این کار صورت نگرفت و از استعداد های موجود و خود جوش نیز بطور درست استفاده نشد.

اگر بخواهیم توجه احزاب جهادی را به مسائل تمدنی و فرهنگی معلوم نمایم کافیست تفاوت مخارج نظامی و فرهنگی آنها را مقایسه کنیم. اگرمخارج مجموعی امور تعلیمی، تربیتی و فرهنگی یك تنظیم جهادی را در تمام مدت جهاد یك روپیه فرض نمائیم مخارج مجموعی امور نظامی آن به ده ها هزار روپیه می رسد. یعنی در زمان جهاد به

مسائل جنگی دهها هزار مرتبه نسبت به مسائل تمدنی و فرهنگی بیشتر توجه مبذول گردیده است.

در دورهٔ جهاد جرائد و مجلات ، روزنامه ها ،کتب و رسالات که بدست رس شائقین قرار می گرفت بیشتر آنها هدف سیاسی و تبلیغاتی وگروهی را تعقیب می کرد تا هدف فرهنگی و تمدنی . با آن هم نشرات مذکور نقشی در امور فرهنگی و بیداری ملت داشت. لیکن روشنگری آن ها در حدی نبود که ملت آماده شود از انحراف انقلاب جلوگیری کند و دولت اسلامی انقلابی را حاکم گردانده و از سقوط آن جلوگیری نماید. بنا بر آنچه ذکر شد دولت اسلامی که دست آورد همه مجاهدین و ثمرهٔ مجاهدت های فرد فرد ملت مسلمان افغان می باشد از وضعیت فرهنگی برخوردار نبود که پایه های آن را تقویت کرده و استوارش نگه دارد.

۲۹- وجود مشکلات ومخالفان داخلی

انقلاب اسلامی ایران نیز مشکلات داخلی داشت، مخالفان مسلح بودند، منتقدان در درون و بیرون جامعه انتقاد می کردند .در آنجا مشکلات قومی و مذهبی وجود داشت و دارد. هیچ کدام آنها به اندازهٔ مخالفان داخلی دولت اسلامی افغانستان قدرت و قوت کافی نداشت و از بیرون به اندازه که این ها همنوائی می شدند، یاری نمی گردید. مخالفان انقلاب ایران مانند گروه های مخالف در افغانستان که مدت درازی را با مبارزه مسلحانه سپری کرده مسلح و مجرب اند، مسلح و مجرب نبودند.آنها بر خلاف گروه های مسلح مخالف دولت اسلامی روز به روز ضعیف می شدند .در افغانستان مخالفان دولت بیشتر از پیشتر تقویت گردیده متشکل و منظم می شدند. و هر روز منطقهء از مناطق تحت نفوذ دولت را ازحیطهٔ تصرفش خارج می کردند.

از طرف دیگر سلاح دارانی که از دولت اسلامی تحت زعامت استاد ربانی حمایت می کردند و برای حفظ آن می جنگیدند يك پارچه و متحد نبودند. در بسا موارد آنها بطرف مقابل اطلاعات لازم را می دادند اسباب شکست و خساره و تلفات

همسنگران خود را فراهم می آوردند. آنها به طریقه های خاص و مخفی مخالفان را به نقطه های حساس رهنمون می گردیدند. گروه های که از دولت استاد ربانی حمایت می کردند از چنین ضربه ها بارها احساس رنجوری می کردند. دولت از موضوع واقف بود و چارهٔ جز سکوت و تحمل نداشت.

مراحل پیروزی انقلاب در ایرا ن به مراتب کوتاه تر و ضایعه آن (۵۹) کمتر از مراحل است که انقلاب اسلامی در افغانستان به پیروزی رسید .در ایران انقلابیون در برابر رژیم آن کشور بپا خواستند و تنها رژیم را در برابر خود دیدند، رژیمی که از مدت ها قبل اصول و اساس هایش فرسوده گردیده بود. در برابر انقلابیون و مجاهدین افغان رژیم عامل بیگانه و تازه نفس قرار داشت که تازه به قدرت رسیده بود و باچنك و دندان از حاکمیتش دفاع می کرد. برعلاوه مقتدر ترین کشور دنیا و مخوف ترین ارتش زمان در پیشاپیش رژیم در میدان های نبرد برای دفاع از آن حضور داشت.

۳۰- مشوره های مضر دوستان

حضور ارتش سرخ در افغانستان تنها معنای دشمنی با افغان ها را نداشت. خصومت این ارتش برای یك تعداد کشورها و احزاب و گروه ها قبلا مشهود بود. آنها بهتر می دانستند که مجاهدین افغان را یاری دهند تا با این هیولای وحشت در افغانستان مقابله صورت بگیرد. حریفان شوروی افغانستان را برای مقاومت در برابر ارتش سرخ مکان مناسب تشخیص داده بودند. عده از مجاهدین کشورهای دیگر در این نبرد شریك شدند. یك تعداد تنظیم ها و احزاب و کشورها برای مجاهدین امکانات مالی و نظامی فراهم آوردند. آنها خود را در پیروزی مجاهدین افغان علیه روسیه شوروی شریك می دانند. این همکاری ها به آنها فرصت داد تا در مسایل مهم با رهبران جهاد مشوره بدهند. آنها بخود حق دادند تا رهبران جهادی را تائید کنند و یا از آنها انتقاد نمایند.

منافع همکاران خارجی مجاهدین افغان بعد از پیروزی آنها بر ارتش روسیه شوروی و نا بودی رژیم دست نشانده آن از هم فاصله می گرفت. فاصله ها از اختلاف

مشوره های آنها پیدا بود. نتیجهٔ این مشوره ها ایجاد اختلافات در بین گروه های جهادی بود، وسعت یافت و جنك های مداومی را باعث گردید. نا گواری های موجود از پی آمد این مشوره ها بشمار می آید. این معضله جریان سقوط و فرار دولت اسلامی را سریع تر ساخت. انقلاب اسلامی ایران به چنین مشکلی روبرو نبود.

۳۱- تعدد مراجع تصمیم گیری

در ایران قدرت تصمیم گیری یك پارچه در اختیاری رهبری انقلاب قرار داشت. هیچ گونه مقام تصمیم گیرندهٔ که از این حلقه بیرون باشد وجود نداشت.(٦٠) بیرونی ها نتوانستند طرفداری این وآن را از طریقه های ممکن کسب و رهبریت انقلاب و یا دولت را تحت تاثر قرار دهند و یا توسط این عوامل جلو انجام فیصله های دولت را بگیرند. در حالیکه در افغانستان بعوض مقام تصمیم گیری مقامات تصمیم گیرنده نا متجانس وجود داشت. مقامات تصمیم گیرنده هر کدام جناح خود را داشته و برای حل مسئلهٔ کشور نظر خاص خود را دارند. آنها آزادانه و بدون قید و شرط می توانند با هر که بخواهند در این موضوع به گفت و گو و مناقشه و معامله بپردازند و به وعد وعید های بیرونی ترتیب اثر بدهند. شایعهٔ در اینباره وجود دارد که سبب برکشیدن ریشه های دولت اسلامی از کابل گردید. می گویند سفر خانم رابن رافل معین وزارت خارجه وقت امریکا به استالیف با خروج دولت اسلامی از آنجا فاصله زمانی چندانی ندارد. عدهٔ معتقد اند که این سفر بدون اطلاع رییس دولت صورت گرفته است. موصوفه با تعداد از مقامات مؤثر دولت اسلامی افغانستان به گفت و گو پرداخته قناعت آنها را فراهم آورده بوده است که موجودیت دولت اسلامی درکابل مانع حل معضله می باشد. با خروج دولت از کابل راه طرح که کابل منطقهٔ غیر نظامی قرار بگیرد هموار می شود و جریان گفت و شنود برای تاسیس حکومت فراگیری که در آن نقش قوماندانان جهادی متبارز باشد می تواند آغاز گردد.

۳۲- مغشوش بودن مسائل ملی (موضوع حقوق ملیت ها، اقوام و قبایل)

احمد خان ابدالی که سرلشکری قطعـات ازبکی لشـکرنادرافشار را بعهده داشت و بعد از قتل وی با لشکر خود به قندهار آمد و به فکر تشکیل دولت گردید. او با وجود ضعیف بودن قبیله اش در برابر روسای قدرت مند قبایل دیگر پادشاه شد. متاسفانه از همان آغاز تاسیس دولت افغانی (۱۷٤۷م) توسط او تا اکنـون مشکل ملی، حقوق اقوام و قبایل کشور مورد بحث و بررسی گرفته نشده است.بعید از واقعیت نخواهد بود اگر پذیرفته شود که احمدخان از قوت لشکری که در زیر فرمان داشت، در امر رسیدن به پادشاهی از آن استفاده مستقیم و غیر مستقیم کرده و بکمـك عساکر ازبـکی خود احمدشاه شده باشد.احمدشاه بعد از رسیدن بکرسی پادشاهی به نخستین مشکلی که مواجه شدمعضـله روابط با روسـای قبایل پشتون تبار در قندهار بود. اقوام دیگری که به عجله نمی توانستند در برابر حکومت احمدشاه مانع ایجاد کنند مورد توجه وی قرار نگرفتند.از طرف این اقوام اگر مشکلی بروز می کرد با استفاده از زور رفع می گردید. لشکرکشی شاه ولی خان وزیر وی برای سرکوب مخالفان در شمال کشور نمایان گر روش حکومت وقت در برابر اقوام دیگر این کشور بود.

در عهد احمدشاه ابدالی و در زمان بازماندگان خانواده او و در عهد محمد زائی ها و بالاخره در دوره های بعدی رژیم های جمهوری و دموکراتیك تـره کی و رژیم اسلامی عهد استاد ربانی و هم اکنون به حل مسئله ملی و قومی که تبارز خاص دارد توجهٔ مبذول نگردیده است. این موضوع با هیچ معیاری مورد تحقیق و بررسی و مناقشه قرار نگرفته است .هر که به قدرت رسید به هرقوم که متعلق بود از بمیان آوردن این موضوع مهم چنان هراسید و دورتر گریخت که دیو از بسم الله و شیطان از آذان می گریزد.

اگر در رژیم های شاهی سده های گذشته وضعیت جهانی، بیداری سیاسی و شعور جوامع در سطح بود که به حکومت های خودکامه و خود سر افراد و اقوام اجازه می داد عمری بکنند و حکم برانند، چنانچه همین طورکردند و دوران عمر خود را سپری

نمودند. استعمار کهن رویه های قبلی خود را برای بهره کشی دیگران تغییر داد. شاهان میراثی و سلسله های خاندانی روش های شان را تغییر دادند.امپراتور های انگلستان و جاپان و غیره کشورهای شاهی که تا کنون نامی دارند، نشانی در اموری رهبری ملت و جامعه شان ندارند .آنهایکه که با لجاحت رویه های شان را ادامه می دهند بالاخره بوسیله مردم بـه سرنوشت لازم و محتوم شان واصل می گردند.

تغییر نام مفهوم و معنای تغییر روش را ندارد و نخواهد داشت. رژیم یا افراد هر نام را که برخویش بگذارند اگر رویه شاهان قبلی و خودکامه را تعقیب کنند، قابل تعویض و تبدیل شناخته می شوند. در برابر این گونه حکومت ها مبارزه صورت می گیرد؛ کشور دچار اغتشاشات و بدامنی میشود و از کاروان ترقی و تعالی عقب می ماند. این عقب ماندگی خود باعث می شود که آن قــوم و آن کشور محتاج و دست نگر دیگران باشد. احتیاج بالاخره آنها را مجبور می کند که قسمت از آزادی و استقلال خود را قربان آنانی کنند که احتیاجات شان را رفع می کنند. نوع برده گی جدیدی بوجود می آید که بظـاهر هم خوانی با بردگی فردی و کشوری نداشته برده و مستعمره خوانده نمی شود ولیکن در واقع فشار حلقه بردگی بر گردن کشور و افراد آن سنگینی می کند.

روسای جمهور رژیم های جمهوری که بر اریکه قدرت برای دوره های بیشتر از انتظار مردم شان می مانند و متکای آنها مردم آن کشورها نیست غالبا مراسم انتخابات را هم چون نمایش اجرا می نمایند اکثرا بر عنصر قومی، حزبی و ارتش و سازمان استخبارات تکیه می کنند. چنین رژیم ها را جامعه جهانی رژیم های دموکرات نمی داند و برآنها انگشت انتقاد گذاشته می شود.بنا بر این از لحاظ روابط بین الدول و بین الجوامع نیز شرائط بقای رژیم ها ی خودکامه و رژیم های که متکی به حاکمیت قومی و قبیله ای می باشند بسوب نیستی گام زن می باشد. رژیم های شاهی و خودکامه در جامعه پذیرنده ندارد و متکای آنها چه قوم باشد یا گروه یا ارتش و استخبارات و یا پشتیبانی بیرونی محکوم به زوال است. منطقی است اگر خواسته شود که شاه یا حاکم خود کامه

تعویض شود باید علی البدل آن مورد بحث و تحقیق و مشاورت و جدل قرار بگیرد. جای نشین انتخابی باشد یا انتصابی، قدرت و صلاحیت، مدت، و جوانب موضوع شکافته شود. تحول رژیم های سیاسی امروزه جهان حاصل این پژوهش هاست که با آن آشنایی داریم وکمی وکاستی و مزایای این سیستم های سیاسی را بر می شماریم.

کشورهای که از اقوام، قبایل، اقلیت ها و اکثریت ها ملی متشکل اند، چاره جز این ندارند که این موضوع مشخص را در چارچوب قواعد و عنعنات کشورشان مورد بررسی قرار دهند و راهی برای حل موضوع خود بیابند. به عاریه گرفتن راه حل از کشورهای دیگر منفعت اگر داشته باشد زیان نیز دارد.

حل مسئله قومی ،ملی و قبیلوی کشور را نمی شود با پیش آمد و خوش آمد به تعداد از افراد مربوط به این قوم و آن قبیله و لو اگر محترم هم باشند حل کرد. دست چین نمودن این و آن شخص از آن قوم این قبیله و فلان ملیت اگر اثر و رسوخی هم داشته باشند و زور و قوتی را تمثیل کنند موضوع را بطور اساسی حل نمی کند، ممکن است برای مدتی آن را خاموش نماید و دست و دهان معترضان را ببندد. کشوری که می خواهد ترقی و تعالی را شاهد باشد لازم است مسئله را برای دائم حل کند و زمینه های بروز آن را نابود نماید.

حل دائمی مسائل اقوام و قبایل و ملیت ها متقاضی تشخص و معرفی موضوعات است که با منافع مادی، معنوی و وجودی آنها ربط دارد تا افراد هر قوم و ملیت اساساتی را که قوم و ملیت آنها از قدیم بطور عنعنوی به میراث گرفته اند را بدرستی بشناسند. این کار در آتیه اقوام و ملیت ها را از وسوسه ها و تحریکات مغرضان محفوظ نگه می دارد. برای پاس داری و حفظ این اساسات، آن ها نیازمند اصول و قواعدی هستند که بر مبنای آن با سائر اقوام و قبایل و ملیت ها اختلاط پیدا کنند و در تشکیل ملت واحد سهیم شوند. معنای سهیم شدن در تشکل ملت واحد این نیست که طائفه یا قبیله هویت و اصلیت و تاریخ و عنعنه و تمدن خود را از دست بدهد. منظور آنست که وجوه های

مشترك را توحید نمایند و این مشترکات را اساسی تر یقین کنند تا دائرهٔ فعالیت های خود را وسیع تربیابند و زمینه های جولان فراخ تر را پیشرو داشته باشند. بر مبنای اصول و مشترکات فوق الذکرسرنوشت آنها بهم نزدیك و از یکدیگر تاثر پذیرمی شود. این تاثر پذیری زمینه های متداخل را ایجاد می کند که با استمرار زمان و با تمرین قاعده و قانون ادامه یافته و انتساب گروه حاکم به قوم و قبیله و ملیت ها فراموش می شود.چون وقتی به طبقه حاکم نظر می اندازند تداخل صلاحیت ها، وظائف و مسؤلیت ها، اشتراك افراد، حفظ عنعنه ها را می بینند نمی توانند آنچه را که از خیر و شر می گذرد به فردی مشخص منسوب دارند و بعد آن را ناشی از منفعت قوم و ملیت خاص قلمداد کنند. (٦١)

بزرگان مجاهدین با روشن شدن روزنه پیروزی بر رژیم کابل شوراهای ترتیب و حکومت موقت را در دیار هجرت تشکیل کردند.از همان وقت تا اکنون نظریه فی صدی اشتراك اقوام و ملیت ها و حتی مذاهب درساختارهای رهبری، اداری و اجرای کشور مطرح است. در این شکی نیست که اشتراك اقوام و قبایل و ملیت ها درساختارهای فوق الذکر لازم، ضروری و مطابق عدالت و ضامن منافع ملی، حاکمیت ملی و حفظ تمامیت ارضی کشوراست. فراموش نباید کرد که مفهوم وطن مشترك با معامله تجارتی مشترك و شرکت سهامی که هرکس اندازه اشتراك و سهم خود را می داند تفاوت دارد. وقتی می گوئیم وطن مشترك ما (اقوام ، قبایل و ملیت ها) افغانستان است. هیچ کسی از این گفته چنین برداشت نمی کند که سهم فلان قوم در این وطن دو در صد و از فلان قبیله نود در صد و از بهمان ملیت پنج درصد است. معنای این سخن این است که این وطن صد در صد از آن همه است. همچنین مسؤلیت حفظ ناموس وطن نیز با فیصدی قابل تقسیم نیست. چنانچه که دیدیم درجهاد مقدس، ملت افغان مسؤلیت مبارزه در برابر ارتش بیگانه و عمالش را به اساس فیصدی در بین اقوام و ملیت های این کشور تقسیم نکرد. از طرف دیگر فیصدی از نقطه نظر ریاضی یك عملیه تقسیم است و قابل تقسیم بودن یك عدد مرکب بر یك معیار مشخص را نشان می دهد.اگر معیار فیصدی برای اشتراك اقوام و

ملیت ها در ساختارهای قدرت و حاکمیت به حیث یك اصل پذیرفته شود آنگاه قابل تقسیم بودن ساختارهای فوق الذکر که در مفهوم دولت تجمع دارند منطقی به نظرمی رسد. درکشورهای دارای سیستم فدرالی که ایالات قانوناحق اعلان استقلال و جدا شوی از کشور مشترك را دارند مفهوم دولت را انقسام پذیر نمی دانند تا چه رسد به کشورهای که باسیستم اداره مرکزی اداره می شوند. بنا بر این رشد عملیه تقسیم قدرت به اساس فیصدی می تواند در آینده راه تجزیه کشور را باز بگذارد. منظور از تذکر بالا این نیست که اقوام وقبایل وملیت ها در ساختارهای قدرت سهم مناسب خود را نداشته باشند و گروهی که بنا برعواملی اسباب قدرت را تصاحب می کند با استناد به مطلب متذکره دیگران را از حقوق طبعی شان محروم گرداند. برای پیش گیری از خطری که ذکرش رفت باید قاعده و اصول را یافت که هم حافظ حقوق اقوام و ملیت ها باشد و هم احتیاج طرح نظریه تقسیم قدرت به اساس فیصدی را مرفوع دارد.

مسئله ملی و قبیلوی در افغانستان حل را می طلبد که مردم با درك حفظ وجود اقوام، قبایل و ملیت های شان اختلاف ها را فراموش کرده باشند. یا به عباره دیگرحقوق آنها طوری مراعات شود که نیاز مبارزه برای حفظ آن دیده نشود و به مفهوم دیگر قانون و قواعد آنچنان مهیا و ترتیب گردد که نمونهٔ کامل عدالت باشد و چنان با سختی عمل گردد که حقیقتا حفظ قانون حفظ همه چیز باشد.

دولتی که استاد ربانی ریاست آن را بدست آورده بود نیازمند تر از هرحکومت دیگر به حل و فصل مسئله فوق بود.

حکومت تقریبا سه قرنه قبیله های سدوزای و محمدزای بیدادهای را بر سائر قبایل و اقوام و ملیت های دیگر این کشور روا داشته اندکه زدودن آن لازم است.به اساس انگلیس دوستی آنها سر زمین های از بدنه کشور جداشد.آنها راه رشد ترقی ، تعلیم و تربیهٔ ابناء وطن را مسدود کردند. تحقیر و تبعید، غصب ملکیت و دارای ، کشتن و بستن ، قتل و خون ریزی از کارهای عادی آن رژیم ها به شمار می رود. در عهدریاست استاد ربانی

ظاهـرا چنین وا نمود می شد که فرصت حل مسئله و یا بحث و تحقیق و مناقـشه مسئله ملی فرارسیده است. اما استاد ربانی و دولتش به همان فکر و اندیشه نا درست که دیگران داشتند مبتلا و در همان منجلاب غرق بود که دیگران فرو رفته بودند.

بحث و مناقشه برموضوع حقوق اقوام و ملیت ها و قبایل ظاهرا به مفهوم ضدیت با قوم پشتون تلقی می شود.این اندیشه از آنجا ناشی گردیده است که شاهان و حاکمان قبلی پشتون بوده اند و هر چه ظلم و ستم که آنها کرده اند مسؤلیت حمل آن بعهده ملیت پشتون انداخته می شود. فعلا ملیت پشتون حاضرنیست این مسؤلیت را بپذیرد. تعداد از این بیم دارند که با بروز مسئلهٔ حقوق اقوام و قبایل و ملیت ها حوادث گذشته بروز می کند و باید ملیت پشتون مسؤلیت جنایات حکمرانان گذشته را بعهده بگیرد. این گونه بینش نه واقعیت تاریخی دارد و نه حقیقت حقوقی. تعداد انگشت شمار از دو طائفهٔ قبایل پشتون از مزایای حکمرانی برخوردار بوده اند و هرچه کرده اند آنها کرده اند. قتل و کشتار و ظلم و اجحاف آنها برسائر قبایل پشتون افزون از اقوام دیگر بوده است. چنانچه اگر تبعید افرادی از قوم هزاره مشهود است تبعید افراد از اقوام پشتون مشهور تراست. تا کنون در هیچ جای و در هیچ زمان گناه پادشاهان و حکام بدوش قوم و ملیت آنها گذاشته نشده است. و از لحاظ حقوقی وشرعی مجرم همان شخص است که مرتکبی جرم شده و یا سبب و معاون ارتکاب آن جرم گردیده باشد.اکنون که برای حل این قـضیه ملی ضرورت محسوس می شود ، حل آن محتاج معیوب کردن دیگری نیست و به بیان احوالات گذشته ضرورت ندارد. اکنون به حل موضوعات نیازاست که به حال و آینده متعلق است. و اگر عیب و مـلامت باشد برآنان وارد آورده شود که وجود دارند و یابوجود می آیند.

پندارنا درست استاد ربانی و همراهانش نمی توانست او را از آنچه که بیم داشت نجات بدهد.

حکومت و دولتش علیرغم محافظه کاری و حتی فداکاری او در این زمینه متهم

به سمت و زبان گردید و تا آن حد این اتهام افزایش یافت که حکومت ولایت، ولسوالی و بالاخره قریه وانمود شد وعلت ازعلل فرار دولت اسلامی از کابل را فراهم آورد. اقوام و ملیت های دیگر استاد ربانی را مورد انتقاد قرار می دادند که برای حفظ کرسی و مقام چند روزه برادامه غصب حقوق حقهٔ آنها مهرتائید می گذارد. دولت استاد ربانی با مقابله مسلحانه عدهٔ از آنها مواجه شد و صدمه های را متقبل گردید. دیده می شود استاد ربانی با مسکوت گذاشتن حل قضیه ملی، حقوق اقوام و ملیت ها نتیجهء را که گرفت جز تجرید خود و دولتش چیزی که از آن می ترسید، چیزی دیگری نبود.

اگر استاد ربانی از طرق معقول با روش های مدلل با استفاده از نفوذ علمی علما و متخصصین و با تنویر افکار بزرگان اقوام و قبایل و ملیت ها در این زمینه و با همکاری احزاب و تنظیم ها به بحث و مناقشه این موضوع می پرداخت و از منافع آن اقوام و قبایل را مستفید می گرداند کاری بزرك را انجام می داد و شاید دولت اوسرنوشت فعلی رانمی داشت. با فرض روبه روشدن به مخالفت همان سرنوشت را می داشت که هم اکنون دارد. هر حکومت که به این موضوع توجهٔ معقول و منصفانه نه نماید هرگز سرنوشت بهتر از عاقبت دولت استاد ربانی را نخواهد داشت.

۳۳- غفلت از تنبهات تاریخی

مطلب مهمی دیگری که باعث خروج دولت اسلامی از کابل گردید عدم دقت و توجه استاد ربانی و همراهان مؤثروی به تاریخ این کشور بود. آنها علت و اسباب سقوط حکمروایان قبلی را از نظر دور می داشتند. وضعیت های که باعث استحکام و دوام قدرت وضعف زوال آنهاشده بود را تحلیل و تجزیه نمی نمودند و یا واضح تر از آن چیزی از حوادث تاریخ نمی آموختند و چنین می پنداشتند که حکمرانی شان هیچ گونه ارتباط منطقی و زمانی با حاکمانی قبلی ندارد. حتی توالی وقایع را فراموش کرده بودند. اگرچه شرائط تاریخی صددر صد مشابه، همگون و همیشه تکرار نمی شود با وجود آن استفاده از تجارب پیشنیان و احتناب از اشتباهات آنان آیندگان را امکان می دهد تا راه درست را

انتخاب کنند و برای دریافت آن وقت و امکانات و نیروی خود را به هدر ندهند.

قبل از کودتای ۲٦ سرطان ۱۳۵۲ه ش و تغییر رژیم شاهی به جمهوری توسط محمد داود عم ظاهرشاه ، پادشاهان و امیران و حکومت ها از جانب جنوب کشور مورد تائید و تهدید قرار می گرفتند و یاسقوط و دوام می کردند. بعد ازکودتای ۲٦ سرطان تائید و تهدید حکام این کشور از طرف شمال کشورهای گزین تائید و تهدید جانب جنوب شد و باعث ظهور حکومت های گردید که عمرکوتاه و خون ریزی فراوان از مختصات آنها می باشد.

اندیشهٔ که رقبای دیروزی اطراف افغانستان این کشور را همچو منطقهٔ حایل بوجود آورده از بیم رویاروی مستقیم با یکدیگر مایل به حفظ آن بودند و برای خنثی نمودن فعالیت های یك دیگر در امور داخلی این کشور مداخله می کردند وجود ندارد. بنابر این لزومی نداردکه حکومت های فعلی کشور آن بازی کهنه را بخاطر داشته باشند. درگذشته اهمیت افغانستان هم چومنطقه حایل ، از لحاظ نظامی مورد نظر بود. امروز افغانستان از لحاظ اقتصادی و ترانزیتی منطقه ء تلقی می گردد که اهمیت آن برای جوانب کمتر ازگذشته نیست. بناء حکومت های افغان از تهدید ها وخطرهای مرزجنوب و شمال مصوون نگردیده است .نادیده گرفتن این موضوع حکومت استاد ربانی را غافل ساخت و تدابیری اساسی را اتخاذ نکرد. این غفلت دولت اسلامی را در میدان بازی رقابت های شمال جنوب که رنك و رخ دیگر داشت قرار داد و عاملی از عوامل سقوط یا فرارش را فراهم آورد.

۳٤- متروك گذاشتن شعار های زمان جهاد

تنظیم های جهادی در زمان جهاد شعارعدل و انصاف و اقامه حکومت اسلامی را تکرار می کردند و هرمجاهد و عضو آنها "حکومت عمری "را ورد زبان داشت. با استقرار دولت اسلامی این شعور از اذهان و شعار ازسر زبان ها زدوده شد. کلمات عدل و انصاف، مساوات، اخوت و غیره از این قبیل متروك گردید .نظام اسلامی از نظر هر حزب

همان نظام پذیرفته شد که گروه، حزب ، امیر و رهبر آن مجری آن نظام باشد. حتی نظام اسلامی و شریعت درنظر بسیاری هاعبارت از همان نظام و شریعت و طریقت است که تحت فرمان رهبر آنها و یا آنانیکه از قوم و هم زبان و یا از منطقهٔ آنها هستند می باشد.در غیرآن نظام غیر اسلامی احنبی و مزدور است.

ترك و فراموشی شعارهای جهادی و مایوسی مجاهدان از وضع موجود، دولت اسلامی را از حامیان واقعی و مومنش محروم ساخت. طبیعی بود که مدعیان دروغین نمی توانستند رهبران دولت اسلامی را حمایت و از دولت اسلامی پاس داری نمایند. فراموش شدن اهداف و شعارهای دوران جهاد عامل مهم دیگری بود که دولت اسلامی را به سوی سقوط به سرعت می کشاند.

۳۵- ضعف اداری رهبر

نقش ضعیف اداری استاد بحیث رهبر رژیم علت دیگری بود که رژیم وی را مجبور به سیر وسفر بر روی تختهٔ شطرنج قدرت نمود.

انقلاب اسلامی در ایران این کمبود را نداشت. رهبری اش معامله گر نبود و از شعارهای انقلاب تا هنگام که ضرورت داشت تغافل نمی کرد.او نیروهای مسلح اش را نگذاشت که از قیادت های گوناگون فرمان برند و متضرر گردند.همچنان به رهبران نظامی و نیروهای مسلح احازه نداد که جای سیاست مداران را بگیرند.به این ترتیب انقلابیون ایران ضمانتی برای ادامه حکومت خویش راباارآوردند. در افغانستان هرگز به ایجاد چنین ضمانت های فکر و عمل جدی وکارساز صورت نگرفت .

این بود گوشهٔ از واقعات داخلی که از درون دولت استاد ربانی را قدم به قدم مجبور به سیر نزولی میکرد.و اما ضربه اساسی و به اصطلاح فنی سقوط دولت اسلامی استاد ربانی را علل بیرونی وارد می آورد که به سیاست ها وکاربردهای دول همسایه وکشورهای مقتدر دنیا بستگی دارد.

جانب داری، تایید، حمایت، همکاری کمك های مالی ونظامی و پشتیبانی

سیاسی این کشور ها از احزاب و گروه هاچیزی پنهان ونامعلوم نیست ولی با آنهم هیچ یك از این کشورها مداخله در امور درونی افغانستان را جائز نمی دانند و خودبه دست اندازی های شان در مسئله های درونی این کشور اعتراف نمی کنند. اسباب سقوط و زوال حکومت استاد ربانی را بدوش دیگری حواله داشته و یا ناشی از اوضاع و احوال درونی و بین التنظیمی افغان ها می دانند.

روزنامه ها و آرشیف های رسانه ها ی خبری و ارتباط جمعی از فعالیت ها و تشویش ها و داستان های حمایت این کشورها و از همکاری وکمك ها و مشوره ها و امر و نهی های آنها به احزاب وگروه ها و شخصیت های افغانی پراست. هریك آنها بر روی کردار و افعال شان در افغانستان پرده بشر دوستی و نوع دوستی می گسترانندکه از افغان دوستی تا آسمان فاصله دارد.

یاد داشت ها

۱- پاکستان درزمان رهبری ذوالفقارعلی بوتوازمتحدان نزدیك امریکا بود وباهمدستی پاد شاه ایران برای جلوگیری ازنفوذبیشتری شوروی به سوی جنوب تلاش داشت. برای شوروی وقت مهم آنبود که حزب مردم درپاکستان ازقدرتگرفتن گروه های اسلامی که خطرجدی برای نظام شوروی درسر زمینهای مسلمان نشین آن بارمی آوردند جلوگیری می کرد.

۲- مجاهد شماره مسلسل ۱٤۸ حمل ۱۹ سال ۱۳۷۰

۳- مجاهد شماره مسلسل ۱٥٤ سرطان ۱۱ سال ۱۳۷۰ه ش

٤- مجاهد ۳۱اس ج ۱۳۷۰ه ششماره مسلسل۱٥۷

٥- حکمت یار،پتی توطئی بربندی خیری صفحه ٦۰

٦- درداخل حزب بگومگوهای درموردسیاست votروشهای حزب وامیرآن موجودبود.دربین افراد بالارتبهٔ حزب جذب ودفع های صورت میگرفت .بعضی ازین افراد رهبریت دائمی آقای حکمتیار را موردسوال قرارمیدادند. این وضعیت کتله بهم چسپیدهٔ جزب را پیاز مانند وانمود میکردکه آهسته آهسته لایه های آن داشت ازهم جدامی شد. برای پیشگیری ازتشتت وتثبیت موقف ممتاز رهبرحزب ،تعین اعضاء وارکان حزب صورت گرفت .بعضی اعضای بلند پایه حزب ازشورای فعلی بیرون ماندند . اعضا شورای جدید درشمشتو انتخاب وانتصاب گردیدند.این شورا به درد حزب نخورد وموقف رهبر مور رد انتقاد بیشتر قرارگرفت. حزب از این وضعیت رهایی نیافته بودکه موضوع انتقال قدرت از داکترنجیب به مجاهدین پیش آمد. رهبران مجاهدین قرار داد موسوم به موافقت نامه پشاورRابه امضاء رساندند.دراین موافقت نامه انتخابات چیزی که امیر حزب همیشه به آن اصرارداشت پشبینی گردید.

برای حزب اسلامی پیروزی درانتخابات امریقینی محسوب نمی شد ولی حزب باامکانات مالی ونظم نسق که داشت فکر میکرددرآن بردیگران پیشی خواهدگرفت ویا حد اقل موقف بهتراز آنان رابدست خواهدآورد.امتیازی راکه درجلسات احزاب نمیتواند آنرابدست آوردبدست خواهد آورد. مواقف وعناوین راکه حزبدرنتیجهٔ مشاورت جلسات احزاب حاصل می کردناشی ازهمکاری احزاب با آن نبود. پیشنهادهای حزب وقتی طرفدارانی پیدا میکردکه به نفع دیگران می بودوالا باعث مخالفت آنان میشد.این وضعیت راامیرحزب درك میکرد.بنابراین نتیجهٔ انتخابات هرچه می بودبرای حزب بهتربود.اصرار امیرحزب به انتخابات بی جا نبود.

حزب اسلامی میدانست که نه توافقات پشاورعملی ونه به حزب اسلامی اجازه داده می شود که درقدرت سهیم شود .سهمیه پست صدارت به آن حزب را توطئه تلقی می کرد .

بااخراج قوت های حزب ازکابل درششم ثور۱۳۷۱ ه ش حزب اسلامی نمی توانست دیگرخود راحاکم کابل تلقی کند.ازاین رو تصمیم تحمیل اراده خودبردیگران را گرفت وبعدا بادلائل واردونا واردآتش باری برکابل آغاز وادامه یافت.این جنك را افراد حزب یك پارچه تائید نمی کردند.بعضی ازآنهابه این عقیده بودندکه جمعیت اسلامی حزب منسجمی نیست که بتواندحکومت کندوعلاوه برآن با عناصرنامتجانس ائتلاف نموده است بزودی ازهم خواهد پاشیدوسلسله حکومت اسلامی که درآن افراد نظام قبلی واحزاب چپی وجوداشنه باشند ازهم گسیخته وملت مجاهد ما ازآن حکومت روی می آورند. چنین حکومت قادربه حل مشکل فقر، غربت ومصائب مهاجرین و معلولین نبوده و امید های ملت مجاهد رابرآورده نمی تواند.درچنین شرائط مردم وحتی طرف داراق دولت واعضای جمعیت به این نظرمی آیندکه کشورراحزب اسلامی میتواند نجات بدهد ورهبرسخت گیرآن حزب (باپذیرش افرادرژیم دراواخر انقلاب این بینش صدمه دیده بود) قادراست گلون این ملت راازچنگال کمونست هابرهاند. مردم خودبه دامن حزب اسلامی

جنگ زده وازآن دعوت خواهندکردکه رهبری حکومت آنها را در اختیار بگیرد. و اگر درچنین شـــرائط انتخابات پیش روباشد مؤفقیت حزب اسلامی نما یان خواهدبود.

امیرحزب ازیکطرف عجله داشت وازسوی دیگرفکرمیکردکه قدرت های خارجی بهرصورت که ممکن باشد نمی گذارند این گونه حکومت های ضعیف وسست بنیاد سقوط کند.به منـــظور جلوگیری ازبه قدرت رسیدن حزب اسلامی به آنها کمك شده وبه ملت اجازه داده نخواهد شد که به اراده خویش حکومت ورهبری خود را انتخاب کند.این قدرت ها دموکراسیی راکه موجب ظهور مخالفین آنها باشد سرکوب میکنند. این طرز دید چندان نادرست نیست.درالجزائردموکراسی وانتخابات هردوچنان کوبیده شد که تلفات فراوان را به آن ملت تحمیل کرد.بعضی ها درمورد دموکراسی آوربودن انتخابات که امیرحزب درنظرداشت شك وتردید می کردند .

باجوددرك اثرات که جنگ درکابل برحزب اسلامی داشت امیرحزب اجتهادش را درست یافت وتصمیمش راگرفت.دفترهای حزب رادرپشاورتقلیل بخشیدومتوجه امور نظامی گردیدکه درفرجام نتیجهٔ برای اووحزب بارنیاورد.

۷- حکمت یار،پتی توطئی بربندی حیری صفحه ٦٦

۸- شهادت شماره مسلسل ۳۲۵

۱۰- شهادت ۲۳سرطان ۱۳۷۰ه ششماره مسلسل ۳۵۰

۱۱- شهادت شماره مسلسل ۳۷۰

۱۲- شهادت ۲۱ میزان ۱۳۷۰ هـ ش شماره مسلسل ۳۸۷

۱۳- شهادت میزان ۱۳۷۰هـ شماره مسلسل ۳۸۸

۱٤- شهادت شماره مسلسل ۳۷۲

۱۵- به تاریخ ۲۰۰۰/۳/۱۷م روزعیدقربان همان طوری که رواج است بادوستان آقایون حفیظ الله سیرت طالقانی،قاری عبدالستارسیرت،مولوی ترکستانی وعبدالحق امیری به منظورعیدمبارکی به منزل آقای محمد امین جان مجددی رفتیم

.مطابق عادت سخن ازاینجا وآنجا می رفت .پای هیئت علما به میان آمد.شخص بنام خلیفه داد محمد از خلفای حضرت صاحب دراینمجلس حضورداشت. ایشان گفتندعضو هیئت علمائی بودند که به نزداستادربانی درزمان حکومتش به کابل رفتند.
شورای علما از استاد ربانی سه چیز را میخواست ودر برابر تعهد میکردکه از او ورژیمش حمایت میکنند.

۱- تصفیه ادارات دولتی ازافرادرژیم سابق. ۲=عدم برگذاری شورای اهل حل وعقدبه شکل فعلی اش وپذیرفتن تزکیه اعضای شورای اهل حل وعقدازطرف شورای علما. ۳= حضوررهبران جهادی دروقت انتخابات شوری وحق انتخاب شدن وداشتن صندوق رای.

استادربانی ظاهرا اظهارداشت که پیشنهادخوبی است وگفت که فعلا وضعیت شهر چندان خوب نیست شما به پل چرخی برویدونمایندگان تان رااینجا بگذارید. من فیصله خودرا ازطریق آنها به شما اطلاع می دهم .مابه پل چرخی رفتیم وشب درمکتب صلح بودیم .وقتی دوستمی ها از موجودیت ما درآن جا اطلاع یافتندبه فیرمرمی های سلاح های مختلف برمکتب صلح آغاز کردند. از طرف دیگرشورای نظاربگمان اینکه جنك علیه آنهاست به فیرهای متقابل پرداختند. ماشب رادر بین فیرهای مرمی گذراندیم وبکسی آسیب نرسید. فردانمایندگان شورای علما آمدند وفیصله استادرا اعلان کردند. آنها گفتند استادمی پذیردکه شورای علما اعضای شورای اهل حل وعقدراتزکیه نماید ودو شرط دیگر موردپذیرش اونیست.

من ازخلیفه صاحب سوال کردم که گفته میشود استادربانی به وساطت مولوی حمزه آماده بوده است به نفع شورای علمااستعفا بدهد واقعیت دارد؟او این مطلب راتردید کردکه استاد چنین کاری رانکرده بود.من گمان میکنم که خلیفه صاحب ازاین معامله اطلاعی نداشته است.

۱۶- BBC سرویس پشتو مؤرخ ۱۹۹۳/۱/۱٤م

۱۷- روزی ازپیرصاحب سید احمد گیلانی پرسیدم این مطلب درست است که جناب استادربانی مقام صدارت رابه شما پیشنهاد کرده بوده است؟اگردرست است چرا نپذیرفتید؟پیرصاحب فرمودند که استاد قبل ازهرجلسهٔ که با شورای قیادی وبارهبران تنظیم ها دراین ایام دراسلام آبادداشتیم این پست رابه من پیشنهادمیکرد .وقتیکه جلسه دائرمی شد خاموش می ماند چیزی نمیگفت. از آنجای که صدراعظم راشورای قیادی تعیین میکردوآقای حکمتیارراشورای قیادی تعیین نموده بود،شورای قیادی می بایست تصمیم بگیرد.استادبایداین موضوع رادرشورا مطرح میکردتاشوری در موردش تصمیم می گرفت.

۱۸- دراینجامنظورازنظام،نظام سیاسی نیست.منظورکتلهٔ است که ضوابط وقواعدی رابکارمیبردتا شبه حکومت رابوجودبیاوردبرجمعی حکم براندوبه کارهای اقدام کندکه ازوظائف حکومت است.

۱۹- ازتفاوت های اساسی که جهادافغانستان با انقلاب ایران دارد صرف نظر میشودوازلحاظ این که هردوحکومت مدعی اقامه نظام اسلامی اند ودشمنان بین المللی مشترك دارند می توان آنها را حین بررسی این جوانب دریك فقره ویك صنف قرارداد.

۲۰- رجوع شود به تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلس ،تالیف محمود محمود صفحه ۲۰۹، عهد نامه ایران وروسیه درترکمان چای ۲۲فبروری ۱۸۲۸م مطابق ۵شعبان ۱۲۴۳ه ق .

۲۱- درمواقع مختلف به هنگام تعین سرحدات شمالی افغانستان روس هامناطق را ازبدنه کشور جدا کرده به سرزمین تحت اشغال خود ضم نمودند وانگلیس ها باوجود وعده های که باامرای افغان داشتند مخالفتی را که لازم بود ننمودند.

۲۲- مملکت ازهرجهت درشرف سقوط است،درموردنابسامانی رژیم شاهی ایران رجوع شود ، به صحیفه نور،جلد اول، صفحه ۴۰ .

۲۳- اگرمیگویند که شوروی مثلا مستقیما دخالت میکند درایران ولشکرسرخ

میریزدایران رامیگیرد، این دروغ است برای اینکه همچوکاری رانمیتواندبکندازباب اینکه آنطرفش یکقلدری مثل خودش ایستاده است.بیانیه امام خمینی۱۳۵۷/۱۰/۱۷ه ش.رجوع شودبه صحیفه نورجلد٤ صفحفه ۱۵۰.

۲٤- مجله نگهبان، شماره۷۹سال سوم صفحات ٤۲و٤۳رجوع شودبه مقاله 'سیرروبه زوال گرو- هك ها'دراین شماره.

۲۵- امام خمینی به تاریخ ۱۳۵٤/٤/۲۰ه ش بابیان اظهارتاسف ازاوضاع اسف بارایران بیداری ملت را طلیعه رهائی ازقید استعماری عنوان کردوبه آن امیدبست. اواز دانشگاهی ها و اقشارکشور اظهار رضایت کرده گفت"شرکت نکردن ملت غیور در حزب فرمایشی وانتخابات خائنانه نمونه بیداری وپیروزیست.وبعد به تاریخ ۱۳۵۷/۵/۵هـ ش طی پیامی تظاهرات مردم رارفراندم مخالف شاه خواند وازآنها تشکرکرد.رجوع شود به صحیفه نور،جلد۲ 'صفحه ۲۱٦.

۲٦- امام خمینی دربیانیه تاریخی ۱۳٤۷/۸/۲ه ش به مردم وعده می دهد که رجال صالح عهده دارمملکت خواهندشد، رژیم کمونیستی درایران جای گزین رژیم نمی شود .اودرگفتاری دیگری وعده می کندکه بعد ازسرنگونی حکومت شاه اشخاص صالح مجری شرع الهی اند. رجوع شود، به صحیفه، نورجلد ۲، صفحه ۱۹۳.

۲۷- امام خمینی به کم ضایعه بودن انقلاب ایران تاکید میکند، ومی فرماید. "تاامروزشماهیچ انقلابی را پیدانخواهیدکردکه مثل انقلاب ایران پرثمر وکم ضایعه [باشد]."رجوع شود به کلمات قصار' صفحه ۹٦.

۲۸- درشماره ۷۹مجلهٔ نگهبان ارگان کمیته های انقلاب اسلامی سال سوم ۱۷بهمن ماه ۱۳٦۱ه ش درمقاله تحت عنوان "تکامل انقلاب " ازدرگیری نیروی هوائی باگارد شهنشاهی به تاریخ ۲۰ بهمن ماه اطلاع داده شده است.وقتی که امام تشریف می آورند نیروها این صحنه را در تلویزیون تماشامیکردند وبه این بهانه درگیری رخ می دهد .امام باپیامی حکومت نظامی راکه قبل از ورودش بوجود آمده

بودلغو می کندوادعاهای کودتا ی سران ارتش نیزبی معنا می شود، این عمل نمونه آشکارعدم اطاعت ارتش ازشاه میتواند حساب شودوعدم استفاده شاه ازارتش راموجه جلوه می دهد. زیرادرصورت روی آوری شاه ،این گونه ارتش سودبرای وی بارنمی آورد.

۲۹- صحبفه نور' جلد ۱' صفحه ٥٦.

۳۰- صحیفه نور' جلد ۱' صفحه ٤٦.

۳۱- ۳۲=صحیفه نور' جلد ۲'صفحه ۸۸.

۳۳- صحیفه نور 'جلد ۲' صفحه ۹۸.

۳٤- درین موردرجوع شود به صحیفه نور 'جلد ٤'صفحه ٥۷.

۳۵- صحیفه نور 'جلد ٦' صفحه ۱۸.از بیانیه مورخ ۱۳٥۸/۱/۲٦ه ش امام خمینی.

۳٦- صحیفه نور 'جلد ٦' صفحه۲٤٤.از بیانیه مورخ ۱۳٥۸/۳/۱ه ش امام خمینی.

۳۷- شیطان بزرك نقشه های ۰۰۰ بااستفاده ازمزدوروسرسپرده حاکم عراق به منظوردرنوردیدن طومارانقلاب اسلامی ۰۰۰ به این ترتیب انقلاب واردمرحله جدید شدکه گذشت زمان نشان داد که علیرغم نقشهٔ دشمن این مرحله به تکامل انقلاب اسلامی کمك شایانی نمود۰۰۰به برکت این جنك انقلاب به ارتش مومن وپرتوان دست یافت.مجله نگهبان 'سال سوم' شماره ۹۷' صفحه ۱٦.

۳۸- برای یك ارتشی که میخواهدمستقل باشدخیلی گران است که مستشاران بیایندوبرآن حکومت کنند.ازبیانیه امام خمینی در۱۳٥۸/۲/۱۱ه ش صحیفه نور' جلد ٦' صحفه ۱۳۲.

۳۹- الکساندرلیاخزسکی ازافسران ارتش شوروی درافغانستان میباشد. او در کتابش که توسط آقای عزیزآریانفرترجمه گردیده است نامهٔ مشاور شوروی عنوانی فرمانده جلال الدین حقانی رامی آورد. این نامه علاوه برآن که زدوبندقوماندان های بانفوذ

مجاهـدین رابافسران ومشاوران روسیه شوروی نمایش میدهد به سوالات دیگر ی نیز پاسخ میدهد وازجمله :

ا- قوماندانان قـوی مجاهـدین نقش افسران ارتش افغانستان وحاکمان رژیم را درحل مسایل مهمي که عملا به آن مواجه هستند مؤثر وقابل اطمنان نیافته وضرورت میدانسته اندکه درچنین موارد بامشاورین روسی روابط برقرارنمایند.

ب- درمسائل مهمی که بامخالفین رژیم مرتبط بوده حکومت افغانستان نمی توانسته است تصمیم بگیردوآن رابه طرف مخالف اطلاع بدهد.چنین موضوعات اول توسط مستشاران روسي فیصله وبه موافقه سفیرروسیه شوروی درافغانستان رسانده می شده است وبعدآن را به حکومت افغانستان ابلاغ می نموده اند.وهمچنان یك تعداد مسائل دیگری که خواننده می تواند با خواندن این نامـه استنباط نماید .به همین منظوراین نامه دراین جا آورده میشود.

نامه به فرمانده جلال الدین حقانی

مسایل موردبررسی

۱- پیرامون به رسمیت شناختن استقلال قبایل پشتون دربخش جنوب خاوری افغانستان درچهار چوب جمهوری واصول وروابط ذات البینی باحکومت مرکزی .

۲- درباره نمایندگی جلال الدین وقبایل پشتون دررهبری جمهوری واستان های خاوری درشورای ملی وحکومت.

۳- درباره قانـونی شـدن حزب اسلامی (خالص)وثبت آن به عنوان یك حزب رسمی ومـستقل افغانستان.

٤- درباره سازمان دهی کمك اقتصـــادی به باشندگـان استان های پکتیکا، پکتیا و شهرستان خوست ازسوی ارگان های مرکزی حکومت .

٥- درباره آتش بس درچهارچوب استان های یادشده وبازشدن راه های کابل به گردیز خوست. همچنان درباره سازمان دهی ترابری وپاس داری ازآن توسط نیروهای

محلی قبایلی.

۶- درباره اراء کمك نظامی به دسته های مسلح قبایل ازسوی نیروهای مسلح افغانستان.

این مسایل ازپیش بایولی ورانتسوف سفیر شوروی در افغانستان وارتشبدوارینیکوف به توافق رسانیده شده اندکه به نوبه خودبه اطلاع رهبران جمهوری افغانستان رسیده وروی آن توافق صورت گرفته است وتوسط اینجانب به فرمانده افغانی فرستاده شد. (مشاور)

۴۰- ببرك کارمل به یاوه سرایی وچرندگویی دست یازیده وازتهء دل مدارك راکه اپارات مشاوران حزبی شوروی برایش تهیه می دیدند درهرجامی خواند. الکساندرلیاخفسکی،طوفان در افغانستان' جلد ۱،صفحه ۳۰۴ترجمه عزیز آریانفر.

۴۱- الکساندرلیاخفسکی 'طوفان درافغانستان'جلد ۱'صفحه ۱۹۸'ترجمه عزیز آریانفر.

۴۲- الکساندرلیاخفسکی 'طوفان درافغانستان'جلد ۲'صفحه ۲۷' ترجمه عزیز آریانفر.

۴۳- الکساندرلیاخفسکی 'طوفان درافغانستان'جلد ۱'صفحه ۹۵' ترجمه عزیز آریانفر.

۴۴- الکساندرلیاخفسکی'طوفان درافغانستان'جلد ۲'صفحه ۵۸' ترجمه عزیز آریانفر.

۴۵- او(وارینیکف)بابهره مندی ازحیثیت سیاستم داروشخصیت اجتماعی برجسته وریس گـروه عملیاتی وزارت دفاع اتحادشوروی عملامشاورسرفرمانده اعلی نیروهای مسلح جمهوری دموکراتیك افغانستان درمسایل نظامی به شمارمیرفت. الکساندرلیاخفسکی 'طوفان درافغانستان' جلد ۲' صفحه ۸ 'ترجمه عزیز آریانفر.

۴۶- دربسیاموارده‌نگام نبرد،سربازان شوروی پاازگلیم خود فراترمی نهادند

ودست به تاراج گری آشکاردکان هاوخانه ها میزدندحاصلات باغ هاوباغچه هارا به یغما می بردند ودام ها را میدزدیدند ۰۰۰ آنهم گاهی بشکل وحشیانه ۰۰۰ الکساندرلیاخفسکی، طوفان درافغانستان' جلد ۱' صفحه ۳۰۹ 'ترجمه عزیز آریانفر.

۴۷- الکساندرلیاخفسکی ـطوفان درافغانستان'جلد ۲'صفحه ۳۸'ترجمه عزیز آریانفر.

۴۸- لشکرها خیلی عظیم وسنگین بودند باتجهیزات گران بارورزمی آرایش یافته بودند.الکساندر لیاخفسکی 'طوفان درافغانستان'جلد ۱'صفحه ۲۳۳'ترجمه عزیز آریانفر.

۴۹- وظیفهٔ سرکوب وکشتارراهم بدوش سپاهیان شوروی گذاشتند. الکساندرلیاخفسکی طوفان درافغانستان'جلد ۱'صفحه ۲۳۰'ترجمه عزیز آریانفر.

۵۰- الکساندرلیاخفسکی 'طوفان درافغانستان'جلد ۲'صفحه ۶۸'ترجمه عزیز آریانفر.

۵۱- الکساندرلیاخفسکی 'طوفان درافغانستان'جلد ۲'صفحه ۷۲' ترجمه عزیز آریانفر.

۵۲- به جای ماموران اداره بخش نهم ك ك ب افرادسرسپرده ونزدیك خویش را به رهبری برادرکوچکش احمد زی گمارید.الکساندرلیاخفسکی، طوفان درافغانستان'جلد ۲'صفحه ۶۱'ترجمه عزیز آریانفر.

۵۳- "بازدن ماسك نفاق برچهره خویش خودراهم آهنك با انقلاب نشان داده وبه موازات این حرکت منافقانه خویش سعی دارند تاشعارهای نه شرقی ونه غربی را خدشه دارکنند" مجله نگهبان ' شماره ۷۹' سال سوم صفحه ۴۳.

۵۴- شیطان بزرك نقشه های ۰۰۰ بااستفاده ازمزدوروسرسپرده حاکم عراق به منظوردرنوردیدن طومار انقلاب اسلامی ۰۰۰ به این ترتیب انقلاب واردمرحله جدید شد که گذشت زمان نشان داد که علی رغم نقشهٔ دشمن این مرحله به تکامل انقلاب

اسلامی کمك شایانی نمود. . . به برکت این جنك انقلاب به ارتش مومن وپرتوان دست یافت. مجله نگهبان 'سال سوم' شماره ۹۷'صفحه ۱۶ .

۵۵- صحیفه نور' جلد ۱' صفحه۴۱ .

۵۶- صحیفه نور' جلد ۱' صفحه۷۵.

۵۷- کلمات قصار' صفحه ۹۷.

۵۸- قرآنکریم 'سوره توبه' آیه ۱۲۲.

۵۹- تاامروزشما هیچ انقلاب راپیدا نخواهیدکرد که مثل انقلاب ایران پرثمر وکم ضایعه(باشد). کلمات قصار'صفحه ۹۶.

۶۰- حالادرجمهوری اسلامی ایران موضوع موجودیت جناح هاومقامات تصمیم گیرنده مطرح است ومشکلیست که جمهوری اسلامی ایران به آن روبروست. اما در وقتی که انقلاب نیاز اشدبرای وحدت مرجع تصمیم گیری داشت جناح ها جرئت آن را نداشتند که خودنمائی کنند. کسانی بودند که برای این گونه وضعیت زمینه سازی می کردند. آنهاباهوشیاری تعقیب می شدندوباسرعت نابود میگردیدند.

۶۱- بعضی از خبرنگاران و تحلیل گران اوضاع افغانستان انگیزه منفعت قومی را یکی از عوامل سقوط دولت اسلامی افغانستان شمرده معتقد اند که قوم پشتون از دولت اسلامی که استاد برهان الدین ربانی از قوم تاجك در رأس آن قرار داشت حمایت نکرد و آنرا ضربه روحی بزرك بر خویش حساب کرده تلاش نمود که آن دولت را به ناکامی مواجه نماید.

احمد رشید روزنامه نگار پاکستان و گزارشگر امور افغانستان در بند اول صفحه ۲۱ کتاب خویش، طالبان - اسلام، تیل و بازی بزرك جدید در آسیای مرکزی چنین مینویسد:

It was a devastating psychological blow because fore the fist time in 300 years the Pashtuns had last control of the capital. An internal civil war began almost emmediately as Hikmatyare attempted to raly the Pashtuns and laid siege to Kabul, Shelling it mercelessly.

این یك ضربهٔ کشندهٔ روحی بود، چون در سیصدسال گذشته اولین بار بود که پشتون ها حکومت بر مرکز کشور را از دست داده بودند. وقتی حکمتیار سعی نمود که پشتون ها را متحد بسازد و کابل را تحت تصرف خود در آورد و برای این منظور راکت باران بی رحمانه به کابل را آغاز نمود. جنك داخلی شروع شد.

به منفعت اقوام ساکن داخل افغانستان اعم از اقلیت ها و اکثریت ها این است که از اندیشه وراثت حاکمیت صرف نظر کنند و برای حل این مسئله چارهٔ اساسی و قابل قبول برای همه اقوام و قبایل را تدارك نمایند. اگر هم اکنون به فکر این چارهٔ اساسی نه شوند بسیار دشوار خواهد بود که جنك های داخلی اختتام بپذیرد و در آیندهٔ نه چندان دور بر روی نقشهٔ دنیا موجودیت نقشهٔ کشور افغان حفظ گردد.

(+)- حـافـظ ازباد خزان درجمن دهرمرنج
فکرمعقول بفرما گل بی خارکجاست

(حافظ)

(++)-درموردهمه چیزخواهی انجنرصاحب مسعودبرای خودش حکایه وجودداردکه دل چسپ است.میگویند مرحوم قوماندان بهادرخان یکی از قوماندانان حزب اسلامی که درگذشته باجبهات جمعیت اسلامی ومخصوصا با نیروهای طرفدار آقای مسعود مخالفت جدی داشت؛ بعد ازپیروزی دولت اسلامی به جمع نیروهای ملحق شدکه تحت اداره آمرصاحب مسعوداند.او روزی درجلسهٔ قوماندانان که آمرصاحب آنرا اداره میکرد ازقوماندان خواست که همه دستهارابالابردارندواز خداوند بخواهندکه آنهارا قبل ازمسـعودقبض روح کند.همه حیران ماندندکه چنین دعاازطرف کسی که او وبرادرانش سال ها بامسعودمقابله ومخالفت داشته اندچگونه ممکن شده است.شخص آقای مسعود نیزدرتعجب فرورفته است که علت این محبت نا بهنگام چه باشد.همه از مرحـوم بهادرخان پرسیده اند که نکو گفتی ولیکن پرده ازراز این علاقه ومحبتت بردار که از کجا سررشته گرفته است.شخـص آمرصاحب نیزابرام فرموده اندکه علت این علاقـه را

بیان دارد.مرحوم بهادرخان گفته است ازآن می ترسم که آمرصاحب قبل ازماوفات یابدودر زیر پل صراط مین وباروت تعبیه بدارد وآن راتخریب کند تاکسی دیگر ازآن گذشته نتواندوواردجنت نشود.من میخواهم که پیش ازاووقبل ازآنکه بتواند پل صراط راتخریب کندبه جنت برویم وبعد اوبیاید هرچه که دلش میخواهد بکند. این مطلب درست باشدیانباشد نمایان گربرداشت است که مردم درموردخواهشات وروحیات آمرصاحب دارند.

(+++)- هرسری موی مرا با تو هزاران کاراست
ماکجائیم وملامت گربیکارکجاست
(حافظ)

پایان.

تاریخ ۲۰۰۱/۳/۱م

زندگی نامه سید علام الدین 'اثیر'

سال تولد: ۱۳۳۳ هجری شمسی

جای تولد: ولسوالی شهدا (زردیو، سرغیلان)، ولایت بدخشان.

درجه تحصیل: ماستر علوم سیاسی ـ الجامعه الاسلامیه للعلوم والتقنیه، ۱۹۹۱م

وظایف: معلم در لیسه رحمت شغنان و متوسطه خواجه حمیدالدین ضریری سرغیلان از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵م.

عضو شورای نویسندگان کمیسیون فرهنگی حزب اسلامی.

سر محرر روزنامه شهادت متعلق حزب اسلامی، پشاور، پاکستان.

آمر نشرات خارجی حزب اسلامی (مجله های الموقف The Mujahideen Monthly)

مدیر سوم سیاسی وزارت امور خارجه دولت اسلامی افغانستان.

مستشار وزیر مختار و مسئول سفارت دولت اسلامی افغانستان در الماتا، قزقستان.

مستشار وزیر مختار و مسئول سفارت دولت اسلامی افغانستان در تاشکند، ازبکستان.

شتراك در كنفرانس های بین المللی:

دومین کنفرانس سران ایکو، استانبول، ترکیه. جولای ۱۹۹۳م.

نماینده دولت اسلامی افغانستان در اولین دور مذاکرات بین حکومت تاجکستان و مخالفان آن در مسکو، اپریل ۱۹۹٤م. دور دوم این مذاکرات منعقده تهران، جون ۱۹۹٤م. دور سوم مذاکرات متذکره در عشق آباد.

نماینده دولت اسلامی افغانستان در تمام کنفرانس ها و سیمینارهای بین المللی منعقده تاشکند، ازبکستان. از مارچ ۱۹۹۵م الی سپتمبر ۱۹۹۷م.